نشریه مینو

ایالات متحدّه آمریکا

یا

سرزمین تحول دائم



این کتاب تصویب شورای تحریریه رسیده است

(جای فروش - کتابفروشی ابن سینا)

مقدمه

یکی از بدیهیاتی که درضمن صحبتهای معمولی مربوط بمسائل جهان بمیان میآید اینست که نقش کشورهای متحداسریکا دراین‌مسائل بسیارمهمست. درواقع میتوان گفت که راجع باینموضوع همه جهانیان علی‌الظاهرمتحدالقولند ودرهیچ نقطه‌ای کسی‌را نمیتوان یافت که‌اهمیت سیاست امریکا را مورد تردید قرار دهد. اما همچنانکه درسورد همه قضایای بدیهی پیش میآید در اینجا نیز انسان بمحض شروع بتحقیق وآزمایش مواجه با اشکالات فراوانی‌میگردد منجمله تعیین اینکه‌سیاست امریکا ازچه‌لحاظ‌حائزاهمیت‌است ویابعبارت ساده‌ترامریکابااین اهمیتی که کسب کرده است چکار باید بکند، برای چه منظور و هدفی دست بکار بزند و بسوی کدام مقصد رهسپار شود.

گاهی از خود سیپرسیم که معنی‌کشورهای متحد امریکا چیست و ما که ملت امریکا هستیم چکاره‌ایم. ؟

اصلاً چرا باید فرض کنیم که امریکا دارای معنی خاصی‌است؟ مگر نه اینست که امریکا مسکن ملتی است و ملتها معنائی جز آنچه برهمه معلومست ندارند؟ مگرانگلستان وفرانسه معنای خاصی‌دارند؟

ملت عبارتست ازگروهی‌ازمردم که تحت‌نوعی ازانواع حکومت گردهم آمده‌اند تا بقای خود را تأمین کنند و منافع خود را پیشرفت بدهند. درهرصورت چه معنای‌دیگری‌میتوان برای امریکا قائل شد؟

این نوع تفکر عملی قاطع معمولاً مغز متفکرین کنونی‌راشدیداً تحت تأثیر قرارمیدهد معهذا وقتیکه بخواهیم آنرا خواه ازلحاظ علمی و خواه از طریق حسی بمیزان حقیقت بسنجیم قهراً متوجه نقصان آن خواهیم شد.

در اینجا موضوع انگلستان و فرانسه را که از زمینه صحبت ما خارج است کنار میگذاریم و فقط بامریکا میپردازیم و حق اینست که باید بگوئیم امریکا از نظر امریکائیان (و در واقع از نظر بسیاری ازجهانیان) همواره دارای معنائی‌بوده که بالاترازمعنای‌ملی محض‌قرار داشته است.

برای اثبات این مدعی از بیاناتی که پیشوایان امریکا از آغاز تاریخ این کشور تاکنون ایراد کرده اند هزاران شاهد میتوان آورد ولی هیچ‌ضرورتی ندارد که فقط بگفته های پیشوایان استنادجوئیم‌بلکه یک مطالعه مختصر و دقیق نشان میدهد که افکار هر فرد آمریکائی متوجه وجود معنائی است که ازحدود ملیت قدم فراترمیگذارد وافراد ناسیونالیست صرف درامریکا بندرت پیدا میشوند.

اکنون بیش ازبیست سالست که مدیران‌مجله «فورتون» ازلحاظ تجارت وصناعت وهمچنین بمناسبت ارتباط موجوده ازحیث سیاست‌وضع ساکنان‌کشورامریکا را تحت مطالعه درآورده و بالنتیجه هر روز بیش ازپیش متوجه شده‌اند که در قلب امریکای مدرن کنونی بعضی اصول کلی وجوددارد که واقعیت آنها (هرقدر هم ماوراء طبیعی باشد) قابل انکار نیست . البته این اصول بهیچوجه تازگی ندارد بلکه ریشه آنها کمابیش از دو هزار سال قبل موجود بوده است و تاریخ باختر زمین در واقع داستان تکامل اصول مذکوره است که همه ملتهای باختری و بسیاری از ملل خاوری در آن ذیسهم بوده‌اند.منتها درقرن هجدهم بواسطه مساعد بودن‌اوضاع واحوال‌وبکار افتادن استعداد وذوق‌اشخاص بوجه فوق‌العاده اصول مورد بحث در نهایت خوبی از طرف مردانیکه مسئول تأسیس و ایجاد کشورهای متحد امریکا بودند بزبان آن روز تقریر و تنظیم گردید . ممکن است طرز تقریر آنروز بگوش‌شنوندگان

کنونی عجیب ونامأنوس آید ولی این امرنباید مایه توهم‌شود که‌خود آن اصول عجیب و غریب است بلکه تفکر و بیان مردم از آن زمان ببعد تغییر یافته وگرنه اصول مورد بحث هم‌اکنون مانند آن روزگار پیشین درجامعه امریکائی باتمام نیرو درکاراست واگر ازلحاظ ظاهر هم در آنها تغییری حاصل شده باشد معنای واقعی آنها همچنان زنده و پابرجا مانده و باندازه هرموقع دیگری هرمعنائی که امریکا داردوابسته بآنهاست. حال اگر بخواهیم آن معنی را درك کنیم و بدانوسیله مقاصد خودرا روشن و راه و روش خودرا معین نمائیم شرط اول اینست که بادل و فکری فارغ و باز در مقام فهم و ادراك درآئیم و پس از آنکه خود موفق بفهم مطلب شدیم دیگران را نیز از آن آگاه سازیم.

بنابهمین مقدماتست که مؤلفین کتاب حاضر آنرا باکمال فروتنی تقدیم خوانندگان گرامی میدارند و بخوبی متوجهند که این کتاب فقط آغاز کار است و بس و در واقع مقدمه‌ایست برای مطالعه کلی وعمومی مسئله موجهی که بدان اشاره رفت. کتاب «کشور های متحد امریکا یا سر زمین تحول دائم» در وهله اول بجای شماره ماه فوریه ١٩٥١ مجله «فورتون» انتشاریافت وچون مقبول عامه واقع شد موجبات تشویق اینجانبان فراهم گردید که‌آنرا بشکل کتابی دردسترس علاقمندان بگذاریم. اما ناگفته نماند که‌ماخودبخوبی آگاهیم که‌این کتاب بسیاری ازنقائصی‌را که در وضع مطبوعاتی نخستین خود بهمراه داشته است هنوز هم در بر دارد.

با همه این‌احوال اگرانتشاراین کتاب باعث آن بشود که بوجه کافی و مطابق اصول امروزی مقدمه‌ای برای تجدید نظر درباره بعضی ازحقایق مربوط بامریکا فراهم آید مااقدام خود را از لحاظ طبع و نشر آن بجا ومفید خواهیم دانست. درواقع میتوان این کتاب‌را مجموعه‌ای

ازمقدمات مربوط بجنبه های مختلف کیفیت امریکا نام داد وآنرا بمنزله چراغ هدایتی تلقی کرد که بسرعت وپی‌درپی بنقاط مختلف یک محوطه تاریک فرا داشته شود و برای آنکه تمام آن محوطه بزرگ سرتاسر روشن گردد خود مردم ومتفکرین سیاسی آنان باید بکار پردازندوامید ما تنها برآنست که این چراغ هدایت بمقدار کافی از گوشه و کنار آنرا نشان داده باشد تا آنانرا بر سر شوق بیاورد و بقبول این وظیفه سنگین وخطیر وادار نماید .

موضوع دیگری که شاید دراین اقدام ماعیبی شمرده شوداینستکه ما امریکارا طوری جالب و درخشان معرفی کرده‌ایم که ممکن است بمذاق بیگانگان خوش آیند نباشد. دراین مورد نیز توجه خوانندگان‌را بدین نکته جلب میکنیم که چون در بادی امر این کتاب بشکل مقالاتی بمنظور طبع در مجله نوشته شده است لذا جا دارد که حدود گنجایش مطلب و اختیار مارا در نظر بگیرند. درکلیه آن مقالات اولیه توجه ما چندان معطوف بنظریات واحساسات دوستان خارجی‌نبوده بلکه‌میخواستیم بعضی حقایق راکه خود امریکائیان گاه بگاه از نظر دور میدارند مورد بحث قرار بدهیم ودراین کوشش خواستار آن بودیم که‌حقایق مذکوررا همیشه ازجنبه مثبت آنها نمایش دهیم. اما علاوه برآن مسائل خاص بنظر ما شکی نیست که اهمیت امریکا دربرابرسایرممالک جهان نه فقط مربوط بقدرت اقتصادی ونظامی آن کشوراست بلکه این‌نکته نیزمسلمست که شاید امریکا هنوزهم بتواند پاره‌ای از مسائل اجتماعی‌و اقتصادی و سیاسی راکه باعث تفرقه و نفاق در دنیای آزاد میشودحل کند .

البته هیچ فرد مسئول امریکائی نباید برای خود اختیار آنرا قائل شود که مردمان دیگر جهانرا در حل مسائل مربوط بخودشان دستور بدهد . ومانیز دراینجا بهیچوجه چنین قصدی نداریم . معهذا

اگر انسان بعضی از عوامل اصلی و عمده را که در حل مسائل مربوط بما مفید تواند بود برای دیگران نیز شرح بدهد مسلماً مرتکب خطائی نشده است .

بنظرما در اینمورد بخصوص چندان جای بحث نیست ودرمقابل معتقدینی که این کتاب راازلحاظ‌صبغه امریکائی زننده آن‌نامطبوع میشمارند فقط یک نکته هست که ما جداً باید بدان بپردازیم .

این نکته مربوط بعبارت « عوامل جهان شمول » است که دربعضی موارد بکاربرده وسیستم موجود امریکارا تاحدی‌متکی بدانها شمرده‌ایم . شکی‌نیست که بسیاری ازخوانندگان اعتراض خواهند کرد که امریکائیان هیچگونه حقی ندارند بعضی ازعوامل روش خودرا جنبه جهانی بدهند . دراین مورد ما ناچاریم ایستادگی بخرج داده و بگوئیم اشاره مابعوامل کلی و جهانی راجع بمسائلی نیست که بالاخص جنبه امریکائی داشته باشد بلکه مسائل مذکور بنظر ما مربوط بعالم بشریت است و بالاخص بهیچ ملت معینی تعلق ندارد . برای مثال میگوئیم همچنانکه اصول علمی مخصوص ملت و کشور خاصی نیست این مسائل نیز فیمابین همه افراد بشر مشترک است .

بنابراین درحقیقت هیچوقت نمیتوان گفت که امریکائیهامیخواهند آنها را بسایرین تحمیل کنند . از این ایراد که بگذریم میماند اثبات صحت یاسقم نظریه ما راجع بکلیت آن‌عوامل . دراینباب نیز میگوئیم اگرنظر ماصحیح وعمومیت وتحول کلی‌آن عوامل درست نباشد در آن صورت خود آن عوامل قهراً پیشرفتی نخواهند داشت ولی‌درصورتیکه رأی ما مقرون بصحت باشد بالضروره افراد بشر بمیل و رغبت آنها را درک کرده و مورد استفاده قرار خواهند داد . و ضمناً بنابعقیده مادراین نظریه بحث وتردیدی نمیتوان داشت که باتوجه بتاریخ جهان وحقایق

آن کشورامریکا حافظ ونگهبان آن عوامل واصول جهانی بوده وهست بدلیل آنکه باهمه نفرت واکراهی که امریکائیان ازجنگ وستیز دارند تاکنون دو بار در کشمکشهای عالمگیر وارد شده اند تا مگر حق این نگهبانی را چنانکه شاید و باید اداکنند.

بنظرما هم اکنون مدارك زیادی هست که نشان میدهد دنیا متوجه آن‌عوامل کلی است که امریکا همواره مستحفظ ونگهبان آنها بوده‌است. مسائلی که امروزه تحت عنوان «اغتشاش» آسیا مطرح میشود نشانه همان توجه و بیداری است گو اینکه مردم آسیا ممکن است عوامل مورد بحث را بنحوی دیگر بیان کنند.

این وضع در سر تاسر بسیاری از نقاط دنیای غیرکمونیستی نیز وجود دارد بدین‌معنی که درتمدنهای مختلف مظاهر مختلف‌این‌بیداری پدیدار شده ومسائل گوناگونی پیش آمده است. بعقیده ما این توجه و بیداری مربوط بهمان مطلب میشود که ما از آن تحت عنوان«تحول دائم» یاد میکنیم.

در حقیقت اروپای غربی امروزه کوشش دارد که مطابق اوضاع و مقتضیات اروپا همان اصول عمومی‌را عملی و برقرار کند که اساس آزادی مارا تشکیل میدهد. تحول عظیمی که باعث پیدایش کشورهای متحد امریکا گردیده و تمام مؤسسات حیاتی امریکا درحقیقت برای پیشرفت آن وقف شده است نخستین بار در اروپا آغاز گردید و شاید بتوان گفت که تحول مذکور از بعضی جهات باروپا بیشتر از امریکا تعلق دارد. این تحول عبارت بود از قیام افراد بشر برضد زور گوئی و جهالت یعنی برضد جور و استبداد همنوعان خود و قوای‌طبیعت.

فرصت‌هائی که در قاره امریکا ازحیث مسائل سیاسی‌واقتصادی فراهم آمد مردم این قاره را عهده‌دار حفظ آن اصول انقلابی نمود.

اما امریکائیان بتنهائی نمیتوانند اصول مزبور را بمرحله عمل برسانند واین وظیفه برعهده تمام ملل روی زمین است وقاره اروپا بایددرادای آن نقش بسیار مهمی ایفا نماید .

دراینجا باید نظریه‌ای را اظهار کنیم که در بادی امر ممکن‌است مایه حیرت گردد و آن اینکه تغییراتی که در جامعه امریکائی بوقوع پیوسته و از همان روز های اول بنیاد گذاری این کشور بی نهایت مهم و اساسی تلقی شده نتیجه بکاربردن توجه فطری باصولی بوده‌است که بنیاد گذاران امریکا بدآن پای بند بوده‌اند نه مولود پشت پازدن باصول مزبور . **اگردرست توجه داشته باشیم اصولی که معنای وجود امریکا درآنها مستتر است باعث پیدایش همان نیروهائی‌شده است که در تغییر و تحول امریکا بیش از همه مؤثر بوده است .**

پس کسانی که بتصورواهی اصول مزبوررا کهنه ومنسوخ میشمارند خوب است در این باره بیشتر تأمل کنند .

بقای آزادی امریکا مرهون اصولی است که انحصار بامریکا ندارد و بلکه متعلق بتمام دنیاست . سیر تکامل ما بالتمام متکی بنتایج این اصول بوده و هر امیدی که برای حل مسائل مبتلابه در آینده داشته باشیم خواه ناخواه باید براین زمینه استوار گردد که در استفاده از آن اصول شایستگی بیشتری بخرج دهیم .

اگر از این کار دست بر داریم زیر پای خود را سست کرده‌ایم و اگر موضوع دفاع از خود را منحصراً از جنبهٔ نظامی تعریف نمائیم در واقع از توسعه مؤسسات آزاد خودمان دست برداشته‌ایم .

بنابراین پس از تجزیه و تحلیل زیاد اگر نظریه مذکور فوق مقبول افتد کشور امریکا برای اتخاذ سیاست و روش صحیحی ناچاراست

علاوه بر ملاحظات نظامی و اقتصادی جنبه های معنوی را نیز در نظر بگیرد و این توجه نباید منحصراً در حدود قلمرو دین بعمل آید بلکه باهمه اهمیتی که برای دین قائلیم توجه ماباید دائماً باین نکته معطوف گردد که در ضمیر خود آن اصول کلی بهتری را که مایه پیدایش آزادی بمفهوم امریکائی آن شده است کشف کنیم و علی‌الدوام خواستاراجرای آن باشیم و بدانیم که بدون این اصول هیچ گونه امیدی ببقای آزادی نمیتوان داشت . درصورتیکه اصول مذکوررا صرفاً از آن خود بشماریم درك حقیقت آن میسر نخواهد بود . پس باید سیاست و روش خودرا طوری تنظیم کنیم که هر کسی بتواند اصولی را که برای تمام بشریت لازم است شخصاً در ضمیر خود درك و هضم کند و طریق اجرای آنرا فرا گیرد .

کشورهای متحد امریکا بطور ساده قائم بوجود ملتی نیست بلکه خود معرف طریقی است در زندگی که برشالوده یك اصل کلی جهانی استوار میباشد .

طرز زندگی امریکائی

اگر یکنفر فرانسوی بخواهد کشور خود را توصیف نماید بعنوان « فرانسه زیبا » از آن یاد میکند و اگر یکنفر انگلیسی در این صدد برآید معمولاً میگوید « همیشه انگلستانی دردنیا وجود خواهد داشت » اینها و سایر ملل عالم ، هنگامیکه درباره خود سخن میگویند کشور خود را باسم یاد میکنند. اما اتباع کشور امریکا مواجه با یک مطلب دیگری هستند. زیرا که در ضمیر خود فرض ناگفته ای دارند بدینمعنی که ملت خود را بالاتر از یک ملت میشمارند و چنین عقیده دارند که در امریکا آزمایش نوینی درجریان است که علی‌الدوام بسوی نتیجه کاملتری میگراید ومتضمن آرمان ارجمندی است . بدینجهت هنگامیکه یکنفر امریکائی ازکشور خود صحبت میدارد احساس میکندکه اشاره بیک مفهوم یا اصل کلی ضرورت دارد وبهمین جهت درصدد پیدا کردن کلمات مناسبی برمیآید .

بهترین کلمه ایکه در امریکا برای اینمنظور انتخاب شده کلمه آزادی است . اما مسائل اجتماعی تاحدی از رونق این مفهوم مجرد که در امریکا برتمام مفاهیم مشابه برتری دارد کاسته است. درقرن گذشته اصطلاحی وجود داشت که عبارت بود از « سرنوشت مشخص » ازطرف دیگر گاه بگاه کسانی صحبت از« رویای امریکائی » بمیان میاورند . اما این عبارات موجب آن میشود که یک اصطلاح خاص ومورد علاقه امریکائیان یعنی « فهم درست » تاحدی تحت‌الشعاع قرار گیرد .

بنا براین مقدمات وقتیکه امریکائیان عصرحاضرمیخواهندمنحصراً بمجموعه عظیم و پیچاپیچی از رسوم و آداب و فنون و افکار وقوانین و اصول که وجود کشورهای متحده امریکا متکی برآنست اشاره نمایند

ناچار متوسل بیک مفهوم مجرد مبهم ولی دلپذیری میشوند که عبارت است از « طرز زندگی آمریکائی » .

متفکرین دقیق این عبارت را نمی پسندند . زیرا که هر ناطقی درهر موردی و راجع بهرمسئله ای آنرا ذکر میکند مثلاً رهبر حزب کارگر درنطقهای محلی خویش وتاجر هنگامیکه بوسیله آسانسور بسالن غذا خوری باشگاه خود میرود و دندانساز موقع معالجه مریض خود برای سر گرم کردن وی متوسل بآن میشود . همچنین درخارج ازسواحل امریکا روشنفکران وعبارت پردازان آنرا بکار میبرند وهمین امر مایه اشکال اساسی است .

عبارت « طرز زندگی امریکائی » علاوه بر ابهام دو پهلو نیز هست و ظاهراً چنین میرساند که طرفداران آن میخواهند کلیه آنچه را که باعث پیدایش یک « طرز زندگی » میشود از قبیل آداب و رسوم و اعمال اقتصادی و طرز حکومت یعنی همه خصوصیاتی را که امریکای کنونی دارا است بسایر ملل جهان تحمیل کنند . اما این فکر کاملاً از حقیقت دور است و امریکائیان هرکز خواهان تحمیل خصوصیات زندگی امریکائی برسایر ملل نبوده اند و مادامیکه از روی ایمان طرز زندگی خود را ادامه میدهند هرگز در این صدد برنخواهند آمد .

علاوه برآنچه ذکرشد عبارت مورد بحث اشکالات دیگری نیز برای امریکائیان فراهم میاورد وتاحدی آنانرا از سایر افراد بشر جدا میکند چنانکه گوئی فرد امریکائی در سیاره دیگری مکان دارد و این جنبه اخیر بینهایت موجب تشویش خاطر امریکائیانست، زیرا که اولاً امریکائی مایل است دیگران او را دوست بدارند و بعلاوه خود او نیز دوستار دیگرانست . از اینها که بگذریم امریکائی آرمانی دارد که متعلق بعالم بشریت است و مخصوص ملت یا نژاد خاصی نمیباشد .

مجموع این عوامل باعث میشود که امریکائی خود را بحد اعلی متعلق بهمین کره زمین بداند . امریکائی بسیار مسرور و مباهی است که در کشوری اینهمه ملل و نژادهای مختلف ساکنند و همچنین نسبت بملتهای دور افتاده علاقه خاص دارد . مثلاً مردم چین همواره مورد علاقه او بوده اند (گو اینکه ماجرای اسف انگیز کشمکشهای فعلی بظاهر با این مطلب وفق نمیدهد) علاوه بر همه اینها امریکائی نقش جدید رهبری در دنیای باختری را باکمال جدیت بعهده گرفته است - دنیائی که فرهنگ و سوابق معنوی آن اساس فرهنگ ومعنویات خود او را تشکیل میدهد و امریکائی آماده دفاع از تمدن آنست .

پس فکر اینکه باوجود اینهمه عوامل نیرومند امریکائی درصدد جدا ماندن از جامعه بشریت باشد بکلی مخالف احساسات باطنی اوست ودر واقع آنرا جز بمسخره نمیتوان تعبیر نمود .

بدینگونه معلوم شد که عبارت « طرز زندگی امریکائی » باهمه محسناتیکه از پاره ای جهات دارد باعث تولید سوء تفاهم و مناقشات زیادی نیز گردیده است . اما از طرف دیگر ترك این عبارت نیز عملی نیست زیرا که براستی متضمن معنائی مهم است ، معنائی که از نظر امریکائیان ضرورت قطعی دارد . بنابراین راهی که باقی‌میماند عبارت از کوشش در رفع سوء تفاهم است و اینکار بنوبه خود مستلزم آنست که طرز زندگی امریکائی را چنانکه هست بفهمیم وبخصوص متوجه این موضوع بسیار مهم‌بشویم که عبارت مذکور دارای‌دوقسمت عمده است: یکی خصوصیاتی که امریکائیان تاحدی که بالاخص مربوط بخود آنان است از دیگران انتظار شرکت در آنرا ندارند ودیگری بعضی اصول جهانی که بنظر امریکائیان متعلق بتمام بشر است و وظیفه امریکائیان است که کیفیت آن اصول را روشن سازند .

***

از نظر مسافران خارجی آنچه در طرز زندگی امریکائی بیش از همه مایه آشفتگی خاطرمیشود « مادّیگری » بی‌پروای آنست. مسافر بیگانه لاینقطع مواجه با مناظر وصدا ها و بوهائی است که از محیطی ساخته و پرداخته بشر برمیخیزد و علی‌الظاهر تقریباً تمام امریکائیان نیروهای خود را کما بیش بآن مصروف میدارند. بالاتر از این تجارب حسی ، تجارب روحی قرار دارد ازقبیل روش لاقیدانه رادیو از لحاظ اختلاط برنامه تفریحی با وهن آمیزترین احتیاجات جسمی انسان از جمله اعلانات مبتذلی که سعادت بشر را منوط بداشتن دندانهای سفید میکند و قهرمانان شیرخوار عالم سینما و فراوانی اسراف آمیزی که در اغلب مغازه های خرده فروشی مشهود است . مسافر بیگانه اینهمه را میبیند و قهراً دستخوش افکار تیره ای در باره سرنوشت بشر میگردد وبخود میگوید این « طرز زندگی امریکائی » بچه قیمتی تمام میشو. !

این افکار تیره موجب دونوع انتقاد میگردد : ـ نوع اول که آقای ویشینسکی آنرا دامن میزند اینست که سرمایه امریکائی مخصوص استثمار مردم است و بهمن جهت مردم امریکا رو بانحطاط میروند . مقابله با این جمله چندان دشوار نیست زیرا که این اعتراض ممکن است تا حدی درباره سرمایه داری گذشته امریکا ویا درباره سرمایه‌داری که هنوزهم دربعضی نقاط وجود دارد صدق کند ولی درمورد امریکای کنونی کاملاً بیمعنی است . در دفتر آمار کارگری امریکا فهرست قیمتهای مخصوص مصرف کنندگان همیشه نگاهداری میشود وبموجب آن تغییراتی که در هزینه جاری زندگی حاصل میشود همیشه معلوم است و البته اینکار مستلزم آنست که میزان بهای کلیه اجناسی که تاحد معتنابهی در هزینه زندگی مؤثر است در آن فهرست قید گردد . این فهرست که مخصوصاً برای خانواده های متوسط‌الحال تهیه میشود

سالهاست که شامل رادیو ، چرخ خیاطی برقی ، یخچال برقی ، جاروب برقی ، اتومبیل ، لاستیک اتومبیل ، کازولین ، مخارج بیمه ، مراقبتهای مربوط بطب ودندانسازی و جراحی و بیمارستان، دوا و خدمات راجع بسالنهای آرایش میباشد یعنی اینهمه را علاوه بر احتیاجات اصلی ازقبیل خواربار و پوشاك ومسکن متضمن است .

معهذا دفتر آمار کارگری از چندی پیش این فهرست را ناقص میدانست زیرا که بعضی اقلام مهم که ممکن بود از لحاظ مادی درهزینه زندگی مؤثر باشد در آن گنجانیده نشده بود. بنابراین اقلام مزبور را بدان افزودند و از آنجمله است دستگاه تلویزیون و دستگاه نان برشته کنی ومواد خوراکی یخ زده وکنسروهای غذائی شیرخواران وعطریات مخصوص فر دائمی و قراردادهای مربوط به پذیرائی در بیمارستانها . این عمل موجب آن شد که روزنامه «نیویورك هرالد تریبون» بطعنه بگوید « پس چرا خاویار منظور نکردند ؟ » .

با این مقدمات در یک چنین سیستم اقتصادی که اینهمه اقلام مختلف جزو مهم سطح زندگی شده است وباید دربر آورد هزینه زندگی منظور گردد صحبت از استثمار افراد بشر یاوه سرائی محض است . سیستم سرمایه داری امریکائی هنوز دارای نقائص ومعایبی است ولی صحبت از استثمار در اینمورد درواقع اشاره بجریانات یک قرن پیش از این خواهد بود .

از فهرستی که در بالا ذکر شد کاملاً هویداست که در امریکا سرمایه داران ازمردم استفاده نمیکنند ، بلکه بالعکس مردم سرمایه داران را مورد استفاده خود قرارداده اند یعنی سرمایه بجای آنکه ارباب این جامعه باشد خدمتگزار آن شده است. برای اثبات این مدعا هیچ دلیلی بهتراز ارقامی نیست که اخیراً هیئت مدیره « فدرال رزرو » انتشار داد ومطابق

آن معلوم شد که از هر ده خانواده امریکائی چهار خانواده لااقل ۵۰۰۰ دلار در بستانکار حساب خود بیش از رقم ستون بدهکار موجود دارد وتقریباً از هرده خانواده یکی ۲۵۰۰۰ دلار یا بیشتر موجودی خالص دارد. پس سیستم امریکائی فقط یک سیستم سرمایه داری نیست بلکه همه مردم امریکا سرمایه دارند.

اما همین موضوع موجب انتقاد دیگری میشود بدینمعنی که میگویند اگر عیب درسرمایه‌داران نیست پس‌ناچار هرنقصی که هست در مردم امریکاست. مردان وزنانی که اینهمه اصرار دربالابردن‌سطح زندگی خود دارند و اینهمه انرژی در راه آن صرف میکنند قهراً باید مردمی بسیارمادی باشند. مگر نه اینست که علت گرفتاری این‌قارهٔعظیم همانا یکرنگی خسته کننده محصولات آن و یکنواختی یأس آور رسوم و عادات آن میباشد؟ ناظرین سیار مخصوصاً بیش از همه از این لحاظ ملول‌میگردند زیرا درطی مسافرت از شهری بشهردیگر همه جا همان اعلانات‌را برای همان نوع محصولات مشاهده میکنند وهرچه‌میشنوند یکنواخت است.

سئوالاتی که از آنان میشود کمابیش یکسان و مردمی که این سئوالات را میکنند از حیث لباس وقیافه و عمل و پذیرائی و تفریح ظاهراً نظیر همانهائی هستند که در شهر دیگر بوده‌اند و از قضا اسم معابر عمده نیز در غالب شهر ها یکسان است. بدینجهت این قبیل مسافرین فکر میکنند که اگر آزادی همین است پس اینهمه دادوفریاد در پیرامون آن برای چیست و اگر بنا باشد جامعه‌ای مانند لانه‌موران بوجود بیاورند راههای ساده‌تری برای اینکار میتوان یافت.

***

باید دانست که امریکائیان اعتراف دارند که جامعه آنان یکجامعه مادی‌است و اصل یکنسق ساختن امور یکی‌از ضروریات «طرززندگی» آنان است و موضوع یکنواختی متضمن خطری است که باید مردم امریکا مراقب آن بوده وبموقع درصدد خنثی کردنش برآیند . باهمه‌این‌احوال انتقادی که از ناحیه ناظرین سیار بعمل میآید رویهمرفته باعث تعجب و ناراحتی فرد امریکائی میشود زیرا که می‌بینید انتقاد کننده فقط بچند موضوع توجه داشته و بسیاری مطالب دیگرمثلاً علاقه‌شدیدامریکائیانرا به تنوع از نظر دور داشته است.

یکفرد امریکائی تنوع را مطلقاً دوست میدارد و وجود افراد و ملل و ادیان وشعارها ومنافع اقتصادی و افکارتند گونا گون درجامعه امریکائی از نظر وی بهیچوجه مسئله مشکلی تلقی نمی گرددوبرعکس آنرا مایه سود می‌پندارد . همین‌فکر درسیستم پرپیچ وخم سیاسی امریکا نیز وجود دارد یعنی ٤٨ ایالت امریکا که هریک دارای قانون اساسی و مقررات مخصوص بخود میباشند و در هر یک از آنها برای وکلای دادگستری و پزشکان وکارمندان کشوری و حتی رانندگان اتومبیل ، امتحانات وپروانه های خاصی وجود دارد ، درنظر شخص خارجی‌سازمان پرپیچ و خم و غیر عاقلانه‌ای جلوه میکند که نتیجه آن جز ایجاد هرج ومرج چیزی نمیتواند بود .

اما یکنفر امریکائی آنرا خوب میداند و حتی میتواند این نظر خودرا ثابت کند ، زیرا که اگر از یک چیز فقط یک نمونه وجودداشته باشد امریکائی نسبت بآن ظنین میگردد و برای مثال میتوان حکومت فدرال را ذکر کرد.

این سوء ظن تاحدی مولود وحشتی است که امریکائی ازهرنوع انحصار اعم از سیاسی یا اقتصادی احساس‌میکند.

از طرف دیگر نیز امریکائی وجود تنوع را نشانه آزادی تلقی میکند و آنرا دلیل این امر میشمارد که در این جامعه هرزن و مردی فرصت آنرا دارند که نسبت بشخص خود صادق باشند.

این مطلب مانند کلیه شئون زندگی امریکائی دارای جنبه عملی نیز هست . بدین معنی که اقدامات صنعتی همیشه متمایل باینست که سازمان خودرا برای تولید استعداد بیشتری بصورت واحدهای بزرگی درآورد . اما امریکائیان همواره متوجه یکنوع دیگر از استعداد بوده‌اند که از لحاظ حصول نتیجه بارآورتر است . وبدست آوردن آن ازطریق عدم تمرکز یعنی بوسیله تنوع عملیات مقدورمیباشد . کسانیکه ازخارج میآیند غالباً نسبت بموضوع رقابت بنظر تردید مینگرند . اما اینان باید بخاطر بیاورند که رقابت در امریکا موضوع نزاع دو سگ بر سر یک استخوان نیست همچنانکه طراحان اجتماعی و مبلغین روسی میخواهند آنرا بدینشکل جلوه دهند .

درست است که امر رقابت باعث رنج فراوان در امریکا شده‌است وهنوزهم موقعی که شرکت شما ازکار بازمیماند و بالنتیجه شغل خودتان از دست میرود رنج حاصل از رقابت محسوس میگردد . معهذا رقابت امریکائی اساساً کم‌ضررتر از آنستکه تصور میشود. در مرحله اول این رقابت مستلزم بکارانداختن نیروهای موجود برای پیشرفت افکار نوین، تغییرات نوین وتمایلات نوینی است وهریک ازآنها ممکن است بالمال باعث زیرورو کردن قسمتی‌ازاموربشری گردد واین کار درنظر امریکائی همان تنوعی است که وی خواستار آنست و بهمین علت هم امریکائی مایل است که درجامعه وی‌مردم وادیان وافکاری وجود داشته‌باشد که سازگارشدن آنها بایکدیگر غیر مقدور و یا لااقل مشکل باشد .

بنابراین مقدمات اگردقت بیشتری شود خواهیم دید که درامریکا

فقط یک طرز زندگی منحصر بفرد وجود ندارد بلکه طرز های زندگی درآن سرزمین متعدد و شاید بیشمارند . مثلاً تفاوتهای مناطق مختلف‌را باید ذکر کرد که در آنجا خود طبیعت باموٌسسات امریکائی دست‌یکی شده و برای زندگی طرزهائی چنان مختلف بوجود آورده‌اند که گوئی اختلاف موجود راجع بدوملت جداگانه است . درست است که‌این‌ملل فرعی امریکائی بوسیله علائق مشترك گوناگونی منجمله علقه‌مهم‌زبان بهم مربوطند ، با وصف این سجایا وآداب و نظریات و طرز تشخیص و هدفهای شخصی آنان چنان بایکدیگر فرق دارد که اگر فردی‌دریکی ازآن اجتماعات سعادتمند وفعال باشد ممکن است دریکی دیگر بدبخت و ملول گردد .

***

حالا نظری بنقاط دور دست باختر امریکا بیندازیم . این ناحیه بسیار وسیع که تقریباً از سرحد شرقی کلراد و آغاز میشود البته دراغلب موارد با سایر نقاط امریکا یکسان است . اما راه و رسم مردمان آنجا با آداب و رسوم ساکنان قسمت شرقی بسیار متفاوتست و در آن ناحیه خود طبیعت مقدمات این اختلاف را بطور مسلم فراهم آورده است . زیراکه نقاط دوردست باختری دارای عظمت داستانی است ودرمقابل کوهها و دره‌ها وبیابانهای آن جنگلها وجویبارهای ساحل شرقی‌ناچیز بنظرمیرسد .

بطورکلی ساکنان نواحی باختری ازمردم قسمت شرقی صریح ـ اللهجه‌تر ، صمیمی‌تر و از لحاظ بذل مال و صرف وقت جوانمرد ترند . آرامتر حرف میزنند و برای رسیدن بیک نتیجه سریعی که بهرحال مایل بدست آوردن آن هستند بوضع خاصی بحث و جدال را کوتاه میکنند .

امریکائی ساکن درقسمت شرقی لاینقطع شیفته رفتار و کردارآنان میشود ولی آن رفتار و کردار را ساده وبی‌تکلف می‌پندارد و از لحاظ راه‌ورسم دنیوی ناقص میشمارد .

در واقع قسمت غربی امریکا از نظر ساکنان قسمت شرقی همان طور جلوه میکند که مشرق زمین در نظر اروپائیان. باهمه این احوال همچنانکه آشنایان بسرزمین باختری امریکا می‌دانند این قبیل نظریات کلی باعث‌تحریف‌حقایق میشود . درخودقسمت‌باختری طرزهای مختلفی برای زندگی وجود دارد مثلاً در میان ناحیه شمال‌غربی اقیانوس آرام و کالیفرنیا اختلاف زیادی دیده میشود بدینمعنی که در قسمت اول رودخانه های عظیمی از جبال مستور ازبرف سرچشمه گرفته وباپیچ وخم زیاد از تنگه ها عبور میکنند و بدریا میریزند .

در این قسمت شهر ها بی نهایت‌جدیدالاحداثند مثلاً سیاتل هنوز جشن صدسالگی خودرا نگرفته است.دراین‌سرزمین اتحادیه های کارگری قدرت بسزائی دارند وسطح زندگی بالا است.اما در ناحیه شمال‌غربی مردم باسادگی آرامی بدنبال خوشبختی میروند و این وضع در امریکا نادراست . در نظر جوانان منطقه مذکور فرد ساکن‌شمال غرب موجود فیلسوف مشربی است که از زندگی انتظارات فراوانی دارد ولی‌منظورش کسب ثروت زیاد نیست.ساکنان شمال غرب با کمال علاقه‌بکار وکسب خود میپردازند ولی نسبت بکوهساران و رودهای سرزمین خود علاقه بیشتری دارند و ترجیح میدهند که زن وفرزندان خودرا باوسایل‌لازمه جهت چادر زدن در ییلاق برداشته ده دوازده روزی در پارکهای ملی بسیار زیبای خود بسربرند و یابا قایق‌های تفریحی تفرج کنند ویاآنکه در آب های کف آلود رودخانه کلمبیا بصید ماهی آزاد بپردازند و یا در دامنه های عظیم جبال رنیه باسکی بازی بگذرانند.

بنابراین مردم کالیفرنیا ازنظر ساکنان شمال‌غرب امریکااشخاص پرقیل وقالی هستند. مردم کالیفرنیا معمولاً باللباس رنگارنگ غیررسمی در رفت و آمد بوده و در امتداد سواحل دریای نیلگون اطلس استراحت میکنند و خودرا با بار آوردن پرتقالهای خوشرنگی که ازلابلای برگهای سبز درختان میدرخشند مشغول میدارند.

اما باید دانست که آنچه گفته شد راجع بکالیفرنیای جنوبی است و ساکنان کالیفرنیای شمالی بکلی فرق دارند.

کالیفرنیای شمالی باناحیه شمال‌غرب اقیانوس آرام بستگی پیدا میکند واساس‌زندگی آنجارا درسانفرانسیسکو که غربی‌ترین‌مرکز تمدن باختری است میتوان دید. سانفرانسیسکو شهری شده است که در آن انسان هرچه بخواهد تواند یافت و اینجمله شاید بهترین تعریف‌شهر عمده امروزی باشد.

امالوس‌آنجلس که‌مرکز کالیفرنیای‌جنوبی‌است‌مثل‌سانفرانسیسکو نیست. این‌شهر بزرگ‌وپرمدعا ومملو ازمردم‌نواحی‌شرقی وهنرپیشگان سینما وصاحبنظران بیشمار است. معهذا یکفرد امریکائی که ازشمالغرب میآید هنگامیکه ازکنار خانه‌های ییلاقی بیحد و حصر ناحیه‌ای میگذرد که بیست و سی‌سال پیش از این تقریباً بیابانی بیش نبوده است چنین احساس میکند که درآن نقطه جمال طبیعت‌را ضایع کرده‌اند ومانند نواحی شمال‌غربی متوجه آن نشده وچنانکه شاید و باید آنرا درك نکرده‌اند. رویهمرفته مانند خودصنعت‌سینما که آن ناحیه‌را آباد کرده است کالیفرنیای جنوبی قدری از حقیقت دور بنظر میآید و گوئی عالمی دارد که طبیعت در ایجاد آن دخیل نبوده است و حتی بشر نیز بطور طبیعی درآن مؤثر نشده است وهمین است اختلاف عمده‌ای که بین کالیفرنی جنوبی و ناحیه شمال غربی امریکا وجود دارد.

***

دیگر ناحیه عظیمی است در امریکا که فیمابین سلسله جبال‌روکی و کوههای آپالاشین قرار دارد . ناحیه ای که ممکن است در آن رودخانه‌ای هزار میل طول داشته باشد . آنجا هر قطره آبی که هست سرانجام به‌میسی‌سیپی میریزد . تمام خطوط این ناحیه افقی و زندگی درآن کاملاً عملی و واقعی است. کلیه تقسیمات ارضی ومزارع وشهرها در سرتاسر این ناحیه نظیر یکدیگرند و بظاهر تا چشم کار میکند جز تکرار مکرر چیزی نیست.

در این ناحیه بخصوص کار مسافر ناآشنا از همه‌جا سخت‌تراست زیرا که اگرمطالعه دراوضاع واحوال جوامع مختلف آن سامان مقدور نباشد ، بظاهر همه آنها بصورت واحدهای یکنواخت اجتماعی جلوه گر خواهند شد .

اما در عمل موقعیکه انسان بوضع ناحیه کنزاس آشنا میشود اختلاف آنرا بامینه‌سوتا که در آن تعداد ساکنان آلمانی و سوئدی بیشتر و تعدیل اقتصادی بمراتب بهتر از کنزاس است بخوبی درك میکند . کنزاس ، نبراسکا و داکوتا محصول کشاورزی فراوانی صادر میکنند و طرز زندگی ساکنان آنها کاملاً وابسته بخاك است ، بطوریکه حتی شهرهای‌آن نواحی برای روستائیان‌ساخته شده است نه‌مردم شهرنشین . بهمین‌جهت زندگانی شهری در آن نواحی بازندگانی شهرهای‌قسمتهای شرقی و حتی باشهرهای نواحی صنعتی غرب وسطی (مثلا شیکاگو یا سن لوئی) که در آن وجود شهر باصطلاح مستقل و متکی بصادرات محصول صنعتی‌است فرق زیاد دارد . روستائیان غرب وسطی ازثروت دنیا برخوردار و از ضرر و زیان آن مصونند . ولی باهمه اینها ضعیف و نرم و نازك نیستند بلکه بارها درمقابل نواحی شرقی‌که مورد سوء

ظن جبلی آنهاست قد علم کرده‌اند و این سوءظن درغرب وسطی بیش‌از غرب اقصی محسوس است .

غرب وسطی در نقاطی که با جنوب یکی میشود از لحاظ سطح زندگی دچار کاهش میگردد . سرزمین جنوبی وضع خاصی دارد . پیشرفت آن از سایر نقاط امریکا متفاوت و اقتصادیات آن برپایه مالکیت اراضی وسیع و استفاده ازکارهای تحمیلی و اجباری استوار بوده است . درآنجا هنوز مسئله سیاه پوستان مبتلا به میباشد و دربسیاری از شهرهای سواحل میسی‌سی‌پی وآلاباما تعداد سیاه پوستان بیش از مردم سفید پوست است و سفید پوستان بهروسیله‌ای که باشد اعم از وسایل منصفانه یا غیرآن در صدد حفظ قدرت خود میباشند . پس ناچار طرز زندگی درنقاط جنوبی اساساً باطرز زندگی نقاط دیگر فرق فاحشی دارد . درآن نواحی پیشرفت کندتر وفرق بین فقر و غنا بیشتر است و سنن قدیمه نیز بهتر رعایت میشود .

***

سپس باید ناحیه تکزاس را نام برد که مسکن مردمی مستقل بوده و در ۱۸٤٥ بصورت یکی از ایالات متحده امریکا درآمده است . ازلحاظ جغرافیائی تکزاس متعلق بغرب وسطی و ناحیه جنوبی هر دو میباشد ولی ازحیث طرز زندگی بهیچیک از آن دو ربطی ندارد . شاید بتوان گفت که کالیفرنیا از لحاظ ازدیاد جمعیت از تکزاس جلوتر افتاده است ولی تکزاس در مقام مقایسه با مناطق همردیف خود در امریکا از همه آن مناطق زودتر ثروتمند شده است . دراین ناحیه که ممکن بود ازنظر مردم شمال غربی بیحاصل وملال‌آورتلقی شود ، کارخانه های نفت ، عمارات آسمانخراش ، هتل های پرسروصدا ، لوله کشی‌نفت‌و گاز ،

کانالها ، اسکله ها .و مؤسسات صنعتی بزرگ بفراوانی زیاد بوجود آمده است . تکزاس سرزمین پولداران بزرگ است و درآنجا تحصیل ثروت اساس طرز زندگی است معهذا ثروت از نظر یکفرد تکزاسی در واقع سمبولی است و مردم تکزاس در خرج کردن پول نیز همان رشادت‌را دارندکه در جمع آن . یکفرد تکزاسی از کشش و کوشش و از لذت پیروزی و پیشرفت احساس خوشی میکند . در تکزاس پایه هرچیزی بزرگ برداشته میشود، چنانکه گوئی خدایان از یک درام بزرگ‌وفوق بشری پرده بر گرفته اند . جوانان تکزاسی گروه‌گروه با هم معاشرت میکنند و بسا اتفاق میافتدکه برای انجام تشریفاتی معمولی صدها نفر از آنان جمع میگردند. شنیده‌ام که یکی از ساکنان قسمت خاوری‌امریکا وقتی من باب شکایت گفته بود که ایکاش مردم تکزاس بجای آنکه باتشریفاتی نظیر تشریفات رسمی دولتی نسبت بانسان محبت کنند مانند همسایگان از در احوالپرسی و ملاطفت در سی آمدند . یکفرد عادی تکزاسی برای تماشای یک مسابقه «محلی» فوتبال دویست میصد میل راه را بااتومبیل میرود و آنرا بچیزی نمیشمارد .

طرز زندگی در تکزاس واقعاً معرف ادامه بعضی افکار وعقایدی است که تاجنگ عالمگیر اول همه امریکائیان‌را بشور وشوق آورده‌بود . تکزاس سرزمین فرصت‌های گوناگون است ودر آنجا هر کسی میتواند بحد اعلای ترقی برسد در حالیکه وضع فردا را نمیتوان پیش‌بینی کرد واندیشهٔ دیروز ضرورتی ندارد .درتکزاس وجود افراد سرسخت‌وفراهم بودن زمینه تهور و حادثه جوئی‌واحتمال پاداشهای هنگفت‌رویهمرفته موجب نتایج وثمراتی شده و دنیائی بوجود آورده است که درآن بیشتر بمسائل غیر شاعرانه امنیت اجتماعی و علم الاجتماع پرداخته میشود .

بنابراین امریکائی امروزی با همه ناراحتی یا انتقادی که ممکن است درباره جنبه های افراطی زندگی تکزاس داشته باشد باز هنگام دوری از آن ناحیه احساس غربت می کند.

***

اما در نواحی شرقی زندگی پر جنجال است . در زمستان مردم این نواحی درصورتیکه بخواهند بجائی بروند متوسل بترن و هواپیما میشوند و در تابستان با افسردگی و انکسار خاطر در امتداد جاده های متروك براه افتاده و دود وبخار اتومبیل‌های جلوتر ازخودرا استشمام میکنند ودر پیچ وخم معابر شهرهای بیشمار خود سرگردان میشوند. ساکنان این نواحی درواقع دریک جنگل صنعتی بسرمیبرند وآنچه مایه وحشت آنان است مناظر طبیعی نیست بلکه ساخته های دست بشراست.

یکفرد ساکن نواحی شرقی امریکا در میان هزاران هزاردیوار آجری وبناهای فولادی وخطوط ارتباطی و دستگاههای الکتریکی‌عظیم و جاده‌های چندین طرفه و خطوط بیشمار راه‌آهن که درآن چشم بیننده بهیچ وجه قادر بتعیین خط سیر ترنها نیست گرفتار است.جزیره‌مانهاتان فقط دارای ۲۲میل مربع زمین سنگلاخ است ولی درآن دو ملیون نفر زندگی میکنند که عماراتشان طبقه بطبقه روی هم چیده شده و در زیر زمین سه طبقه خط‌آهن روی‌هم قرارگرفته است و تونل در زیر تونل برای عبور و مرور اشخاص ایجاد گردیده و در میان‌جزیره وخاك اصلی هجده پل ساخته شده است.درگوشه و کنار نیز تاچشم کارمیکند خانه ها پشت‌سرهم قراردارند وجاده‌های نقاط مختلف‌رابیکدیگر وصل میکنند. این وضع برای‌ساکنان نواحی غربی بهیچوجه قابل تحمل نیست.معهذا قسمت شرقی امریکا جنبه‌های مهیجی نیز دارد . درآنجا افکار بزرگی

نشأت یافته که در توسعه امریکا تأثیر عظیمی داشته‌است . افکاری که از آنجا برمیخیزد و به بیرون سرایت میکند باافکار محلی مناطق مختلف بهم‌آمیخته صورت تازه‌ای بخود میگیرد . اگرمانهاتان را قاعده مثلثی فرض بکنیم ازآن دوضلع بسمت مغرب پیش میرود که‌یکی بطول‌نهصد میل به شیکاگو منتهی میشود و دیگری بطول هزار میل به سن‌لوئی میرسد .

این مثلث عظیم « مثلث صنعتی » است وعروق وشرائین تمدن غربی در آن قرار دارد . بیش‌از نصف تمام سرمایه‌های صناعتی امریکا در نواحی داخلی این مثلث بکارانداخته شده و بیش‌از نصف کارگران صنعتی درآنجا کار میکنند .

با همه این احوال در داخل همین مثلث نیز طرز های زندگی گوناگونی وجود دارد . ساکنان پیتسبورك که در مجاورت آتشهای یاقوتی‌رنگ کارخانه های فولاد زندگی میکنند از نظر مردم نیویورك غرب‌نشین تلقی میشوند . زیراکه یکفرد ساکن نیویورك معمولاً چند صدپا بالاتر از سطح زمین کاریا زندگی میکند و قبل از ناهار یکی دو گیلاس مارتینی میخورد و در مقابل بکارانداختن قوه تخیل پرحاصل خود مبالغ هنگفتی از مردمان دیگر کشور میگیرد . در واقع باید گفت که تمام سکنه شیکاگو متعلق بغرب وسطی هستند .

درخود نیویورك نیز طرز زندگی بابوستون فرق دارد .بوستون مرکز یك ناحیه صنعتی دیگر است که بطور کلی دارای کارخانه های منسوجات و ماشین آلات و استعدادهای صنعتی عالی میباشد.

شاید بتوان گفت که ناحیه نیوانگلند بیش‌از هرقسمت دیگر دارای تناقص است . درآنجا طبقه منور الفکر (که بهر صورت در این ناحیه

وجود دارد) هنوز پای بندسنن فرهنگی بزرگی‌است که رالف‌والدوامرسن آنرا بحد اعلی رسانید وقلم‌هنری آدامس پرتو ملایمی از آن سنن بقرن بیستم افکند. کتابخانه آتینیوم بوستون هنوز عمده ترین کتابخانه های خصوصی ملت امریکاست که کتب آن فقط در دسترس مالکین آنست.

همچنین کتابخانه‌وایدنر درهاروارد بزرگترین کتابخانه‌دانشگاهی جهان است.

معمولاً میگویند خشونتی که وقتی نیواینگلندبدآن معروف بود درشرف ازبین رفتن است ولی درواقع چنین نیست وهر کسی که‌بخواهد در آنجا زندگی بکند اینمطلب‌را درك خواهدکرد. فعلاً در ورمونت و هامپشیر جدید مردمی عنود زندگی میکنند که تا کنون بهیچوجه حاضربقبول بهترین نوع زندگی صنعتی نشده‌اند وحتی دربسیاری‌ازموارد ازقبول معاونت حکومت فدرال سرباز زده اند. همچنین در قسمتهای صنعتی شده نیز بسیارند افرادی که از خدا میترسند و برقابت نهایت علاقه را دارند.

آن قسمت از نیواینگلند که صنعتی شده هنوز به پیشرفت خود ادامه میدهد و مردم آن قانع و پر کار و دارای ذوق اختراع میباشند و بیش از مردمان نواحی غربی محتاط و خود دارند و نسبت باوضاع زندگی کالیفرنیا بهیچوجه علاقه‌ای نشان نمیدهند.

***

حالا ببینیم که از اینهمه راههای مختلف زندگی مردم امریکا کدام یک را «طرز زندگی امریکائی» مینامند. در جواب باید گفت که هیچکدام‌را بدین معنی که از لحاظ امریکائی بودن نیواینگلندبانقاط شمالغربی و دنور باآتلانتا هیچ فرقی ندارد و آن اختلافاتی که‌بین نقاط

مختلف وجود دارد یعنی اختلافات مللی که مجتمعاً یک ملت‌را تشکیل میدهند خود طرز زندگی امریکائی است...

همچنین‌طرززندگی‌امریکائی‌راعلی‌رغم‌نظریه‌مرحوم‌سینکلرلویس نمیتوان باتوجه بزندگی یک‌جامعه خاص تعریف نمود. زیراکه درهمین جوامع است که آثاراختلاف بروز میکند. بایددانست که زندگی‌امریکائی راجع بتمام یک منطقه نیست بلکه مخصوص نقاط مختلف آنست. برای مثال میگوئیم که زندگی یکشهر ممکن است تحت نفوذ روزنامه‌نگاری باشد که تاریخ کشورخود را نوشته و راجع باصول جنگی بومیان‌امریکا اطلاعات تخصصی دارد درصورتیکه زندگی یک شهر دیگر تحت‌نفوذ دکتری قرارگیرد که علاقمند بعلم روانشناسی است. ممکن است‌شهری پای بند رسوم سوئدی و شهری دیگر علاقمند بطرز زندگی اجتماعی نروژ باشد ویک شهر دیگرجشن های ورزشی خودرا بسبک‌چکوسلواکی دایر نماید.

در یک شهر رستوران چینی میبینید و در شهردیگر آثار زندگی آلمانی نمایان است درصورتیکه قدری آنطرف‌تر رسوم و آداب و زبان اسپانیائی مشاهده میشود. تمام این فرهنگهای مختلف موردحسن استقبال بوده بهم درمیآمیزند و تغییراتی پیدا میکنند. ممکن است دریکطرف شهری را ببینید که هیچ خاطراتی ازگذشته ندارد و درآنجا همه مردم برای تهیه غذای خود از جعبه های کنسرو استفاده میکنند. درصورتیکه دریک شهر دیگرخاطرات کهن بشدت هرچه تمامتر وجود دارد وبانوان خانه‌دارصورت‌غذاهای‌قدیمی‌فنلاندرادست‌بدست‌می‌گردانند‌درصورتیکه مادر بزرگ آنان که آنصورتها را تنظیم کرده‌اند هرگز امریکارا ندیده بودند.

تمام این فرقها و اختلافات نیز در نتیجه وجود اشخاص‌افراطی

و طرفداران استقلال فردی و اشخاص غیر متعارف تشدید میشود وازآن قبیل استشخصی که پنج هزارمرغ قناری دارد و یا کسی که در کانکتی‌ـ کات پنج گاو وحشی نگه میدارد و متخصص برقی که ساعات کارش بادیگران فرق دارد و هرصبح بالباس آبی کارگری بکتابخانه شهرآمده مشغول خواندن شکسپیر میشود و همچنین طرفداران ترك‌لباس و گیاه‌ـ خواران و فالگیران بومی و مخترعین حرکت مدام و کسانیکه از تکمه لباس بیزارند و پیرزنی که بسبك ساراتیزدیل شعر میگوید . از اینها که بگذریم مشغولیات تفنی اشخاص مختلف جلب نظر میکند مانند کسانیکه بنجاری و باغبانی میپردازند و یا در ناحیه جلگه های عظیم نمونه‌های کشتی میسازند و یا از راه تفنن نقاشی میکنند . یکی‌را میبینیم که صبح ها بنواختن فلوت مشغول است و دیگری کارشناس تصاویر ژاپنی‌است و یکی دیگرمجموعه‌ای از بساطهای گوناگون شطرنج‌دارد . اما هیچکدام از این کار ها در طرز زندگی دخیل نیست . در موضوع یکنسق کردن زندگی نیز باید گفت که این امر در میان هزاران نقطه ضعف بشری کالعدم است .

معهذا کلیه مسائل در طرز زندگی کمابیش دخیل است زیرا که درهمین‌اختلاف یکوحدت خارق‌العاده‌وجود دارد ویکنوع بهم‌پیوستگی درکار است که در مقابل همه تمایلات غیر متعارف و حتی در برابر تمرکزقدرت مقاومت میکند .

این وحدت که معنای آنرا نباید منحصراً ازلحاظ ملی درنظر گرفت راجع بیك مرحله دیگر از وجود است و آن مرحله دارای ارزشهائی است که باارزشهای موجود در مرحله اختلاف کاملاً متفاوتست . دراین مرحله سرو کار با آرمانهاست ودر آن اصول و معتقدات پر طول‌وتفصیل وجود داردکه زندگی در امریکا از همه جهت محتاج رجوع بآنهاست .

حقیقتی که تا کنون درك آن برای سایر جهانیان مشکل بوده اینست که امریکائیان در آن واحد در دوسطح مختلف زندگی میکنند که یکی عملی و دیگری ایده‌آلی است. اختلافات ناشیه از این زندگی دوطرفی چندان مایه ناراحتی امریکائیان نمیشود ، درصورتیکه همین اختلافات ملل دیگر را چنان ناراحت میکند که ناچار میشوند یکی از دو سطح مذکور را ترك کنند . برای مثال خوب است بیکی از سجایای عمده ملی امریکا توجه کنیم.

تئودور روزولت در جریان تحول قرن کنونی چنین میگفت : « نمی‌خواهم شمارا بسوی تن‌آسانی دعوت کنم بلکه دعوت من بقبول اصول زندگی پررنج و کشمکش است» این گفته روزولت کاملاً نماینده طرزفکر امریکائی است. باید دانست که رنج و کوششی که لازمه‌زندگی امریکائی است صاف و ساده اروپائیان را مرعوب میسازد بطوری که میگویند چه لزومی دارد که انسان اینهمه در هر موردی شدت بخرج بدهد وچرا باید باین قمارهای پایان ناپذیر تن در داده لاینقطع آنچه را که با موفقیت جابجا شده است ریشه کن کرد ؟ آیا بهتر آن نیست که انسان باآنچه موجود و بقدرکفایت خوب است بسازد ؟

بدیهی است از موقعیکه تئودور روزولت نکته فوق را اظهار کرد وقایع زیادی اتفاق افتاده است . مثلاً درحال حاضر از لحاظ کار جسمانی زندگی امریکائی کمتر مایه رنج و کوشش است. اکنون‌تقریباً درهمه جای امریکا هفته‌ای چهل ساعت کار رسمیت یافته است وروزهای شنبه دراغلب نقاط تعطیل است همچنین برای صرف ناهاروقت بیشتری داده میشود. تیم های مخصوصی که برای مطالعه درامور صنعتی‌واجتماعی

ازاروپا بامریکا آمده بودند اظهارداشتند که کار امریکائی‌سخت‌تر از کار اروپائیان نیست ولی باوصف این نتیجه کار در امریکا بیشتر است‌وشاید همین نکته کلید حل موضوع است . امریکائیها بیش از پیش اهمیت نیروی‌دماغی‌را تأکید میکنند وبدین نکته پی‌برده‌اند که اگر مغزانسان بخصوص در پیشرفت امورفنی بیشتر بکار افتد از زحمت ورنج زندگی کاسته خواهد شد و آنچه باقی میماند توأم بافرح و نشاط خواهد بود. مسافر بیگانه‌ای که احتمالاً ازلحاظ امورفنی اطلاع زیاد ندارد ویاآنکه نیروی اختراعی وی چندان پیشرفتی نکرده‌است شاید این تفسیررا نظری پندارد وباز زندگی امریکائی را سخت و پرمرارت بشمارد ولی در نظر یکفرد امریکائی تفاوت امر واقعیت دارد زیرا که برای مقابله باضروریات زندگی راههائی پیدا کرده است که رنج جسمانی در آن نیست . همان رنجی که شاید تئودور روزولت‌هم بدآن اشاره میکرد .

ازآنچه که گفته شد این نتیجه‌را میگیریم که در زندگانی‌امروزی امریکا رنجی که وجود دارد عبارت ازآن است که امریکائی اصراردارد از سرعت پیشرفت خود هیچ نکاهد .

ممکن است مسافر بیگانه فکر بکند که این اصرار برای چیست. زیرا که امریکائیان نه تنها سخت کارمیکنند بلکه هنگام بازی‌نیز همان شدت و حرارت را دارند و خوشی ساده‌ای که باب طبع مردم ایتالیا است ظاهراً در نهاد امریکائی وجود ندارد . امریکائی همان مقدار نیرو را که هنگام کار کردن بوسیله استفاده ازرموز فنی صرفه‌جوئی‌میکندبا کمال میل صرف بازی وتفریح در خارج ازخانه که مورد علاقه خاص اوست مینماید .درهر گوشه‌ای‌از کشورحتی درنقاط صنعتی مشرق امریکاساکنان کشور مقدار زیادی نیرو صرف بازی کلف و تنیس و بیسبال وپیاده‌-

روی های کوتاه یامفصل وقائق سواری وصید ماهی و شکاروبطورکلی صرف انواع اسپورت بجز راه رفتن ساده میکنند . بسیاری از بیگانگان نه تنها از اینکارها لذتی نمیبرند بلکه معنی اینهمه کوشش بی آرام را درك نمی کنند و پیش‌خود میگویند رنج و زحمت زندگی در کارخانه بقدر کفایت بداست چه لزومی داردکه انسان گاه تفریح نیز آن رنج را مضاعف کند .این نوع استدلال مولود اختلاف طبایع است ومردم‌امریکا باید حاضر بقبول انتقادی باشند که از لحاظ صرف انرژی زیاد از آنان میشود .

بااینحال دراینجا اصلی درکار است که بیگانگان نباید آنرا نادیده بگیرند .ازنظر امریکائیان زندگی فقط آن نیست که انسان درحفظ انرژی بکوشد . برعکس تجربه امریکائی چنین میرساند که صرف انرژی تولید انرژی بیشتری میکندو یک‌بازی‌تنیس حسابی‌و یاپیاده روی‌در کوهپایه‌ها بالفعل نیروی دماغی‌را تقویت میکند و انسان را برای کارهای روزبعد آماده‌تر میسازد . اینستکه امریکائی برای حفظ پیشرفت فنی استراحت‌را تشویق نمیکند . بلکه در مقابل خستگی از کار فعالیت بدنی دیگری پیشنهاد میکندکه باعث افزایش نیروی حیاتی میگردد . در واقع‌عملی که میشود پیروی از دستور معروف « عقل سالم در بدن سالم » است که بحد اعلا رسانیده شده است واتفاقاً بمتصدیان امور تفریحی‌واسپورت که هفت ملیارد دلار در این راه بکار انداخته‌اند سود فراوانی عاید میگردد .

بنابراین مقدمات زندگی پرزحمت یکی از سجایای امریکائی‌است که نه‌تنها از این حیث بلکه ازلحاظ اینکه زندگی دوجانبه امریکائیرا نشان میدهد قابل ملاحظه‌است .زندگی پرزحمت ازیکطرف ازضروریات

عملی یک قاره دست نخورده سرچشمه گرفته است که در آن کار زیادی وجود داشته و از طرف دیگر منبع آن ایده آلی است که مربوط بکمال انسان و پیشرفت عالم بشریت است . تحقیق درباره منشاء و کیفیت این آرمان کاردانشمندان و محققین است. همینقدر میتوان گفت که این آرمان از همان ابتدای امر بنحوی از انحاء مورد قبول امریکائیان بوده و باعث خطاهای گوناگونی در زندگانی امریکائی گردیده است مانند خوش بینی مفرط و قبول یک نظریه سطحی درباره ترقی . اما بالا تر ازاینها تأثیر آن از این حیث بوده است که امریکائیان را وادار بادامه کار و استقبال خطر و اقدام متهورانه بکوشش زیاد کرده و بدین منوال شراره زندگی پرزحمت را برافروخته است.

همین وضع دو جانبه در بسیاری دیگر از سجایای امریکائی نیز آشکار است . مثلاً وقتیکه آرمان بزرگ برابری را که یکی از آمال عمده زندگی امریکائی است در نظر بگیریم خواهیم دید که از یک طرف اطمینان ببرابری باسایر افراد بشر باعث آن میگردد که فرد امریکائی در رفتارخود بی تکلف و آسوده خاطر دیده میشود و حتی طوری بدون تصنع و بیمبالات بنظر میرسد که گاهی موجب تکدر کسانی میگردد که برای زندگی مطابق اصول برابری مجهز نیستند.

ازطرف دیگر نیز همین امر موجب آن میگردد که امریکائی فردی مهربان بارمیآید و این کیفیتی است که هر خارجی بمحض ورود بخاک امریکا (علیرغم سخت گیری عمدی که ظاهراً از طرف مأمورین گمرک و کارکنان اداره مهاجرین بعمل میاید) آنرا احساس میکند. امریکائی پای بند سدهای اجتماعی زیادی نیست و این امر درقسمت مغرب امریکا بیشتر مشهود است که درآن کارگری که منزل شمارا رنگ میزند بدون تکلف باشما شروع بصحبت میکند درحالیکه شما هنوز دراین فکر بوده اید

که‌راهی برای آغاز صحبت باوی بیندیشید. چندی قبل که‌عده‌ای از رهبران امریکائی برای مطالعه درامور تولیدی بانگلستان رفتند از اینکه کارگران هنگام سلام کردن باولیای امور خود دستی هم بلبه کلاه خود میرساندند تاحدی دچار حیرت شدند زیرا که در امریکا کارگران از هر حیث جز از لحاظ ظواهر امر خودرا با رؤسای خود برابر میدانند و بدین جهت احتیاجی ببر داشتن کلاه خود احساس نمیکنند وحتی اگر چنین کاری‌را بکنند خود رؤسا خوشوقت نمیشوند و بالعکس دچار ناراحتی خاطر میگردند زیرا که آنان نیز معتقد بایده‌آل برابری هستند . فهم‌این‌نکته از لحاظ درك خصوصیات اخلاقی امریکائی بسیار مفید است.

از این مقدمات معلوم میشود که موضوع برابری دارای جنبه مثبتی میباشد زیرا که نه‌تنها مزایای اشخاص‌را برابر میکند بلکه‌موجب تعهداتی نیز میگردد بدین‌معنی که هر فردی باید در فکر حقوق افراد دیگر نیز باشد .

البته مقصود ما این نیست که امریکائیان دمبدم خیال خودرا ازبابت سایرین مشوش میدارند بلکه برعکس ممکن است بعضی افراد درصدد انجام طرحهای رقابت آمیزی باشند که بدان وسیله عده دیگر را از کار و کاسبی بازدارند . اما امریکائیان از اوان کودکی بدین فکر مأنوس میشوند که مردم دیگر نیز دارای حقوقی هستند و آزادیهای مدنی را نباید بصورت قوانین منظم و شدید تلقی کرد ، بلکه این آزادیها نیز عبارت از آرمانهائی است که کمابیش برآورده شده و طوری در زندگی هرفرد امریکائی مؤثراست که سوجب تشویق صفات و فضائل میگردد و بهترین کلمات برای تعریف آن کلمه «دمکراتیك» است.

امریکائی از لحاظ جوانمردی نیز آرمانی دارد واگرچه در این زمینه بهتر از آرمانهای مربوط به آزادیهای مدنی پیش نرفته و حتی

بپایه آنها نمیرسد معهذا حس جوانمردی درذات اوبصورت یک فضیلت دمکراتیک وجود دارد . گاهی جوانمردی امریکائی بیش ازآن نیست که درکارهای خود دست بازی داشته باشد و حداعلای ضرر این امر اسراف کامل است ولی از طرف دیگر وقتیکه نفع آنرا بسنجیم هیچیک ازسجایای دیگر ملی مانند این صفت نشان نمیدهد که امریکائی چگونه قادر بتوأم کردن آمال بااعمال خود میباشد. زیراکه صرف نظر ازجنبه اخلاقی موضوع جوانمردی خودصفتی‌است که امریکائی تعمیم وتقویت آنرا مفید میداند وتصورمیکند که اگر همه جوانمرد باشند دنیای بهتری خواهیم داشت وهیچکس احتیاج باین همه خون دل خوردن نخواهد داشت. این نظر راجع بجنبه عملی موضوع میشود ولی امریکائی ضمناً علاوه میکند که جوانمردی‌رانباید بجائی رساند که دیگران از آن سوء استفاده کنند .

یک آرمان دیگر که باآرمان کلی برابری ارتباط دارد عبارت‌است از مهربانی که امریکائی آنرا نیز از جمله فضائل دمکراتیک میداند . امریکائی ممکن است گاهی خشونت بخرج دهد و بعضی‌ها اورا بیرحم میدانند . خود وی نیز مایل است که اظهار زبردستی و قلدری بکند ولی این‌امر ظاهری بیش‌نیست وموارد زیادی هست که درآنجااستقامت امریکائی درهم میشکند . مثلاً درمورد اطفال امریکائیان آنقدرمحبت بخرج میدهند که بحدبیمزگی‌میرسد واین‌مطلب را بسیاری از مردم دیده و میدانند . درواقع امریکائیان بچه‌های خودشان را لوس ببارمیاورند.

بهرصورت دراینجا مقصودما آن نیست که بدانیم امریکائیان‌تاچه حد ازفضائل دمکراتیک بهره‌مند ونسبت بسایر ملل بچه‌اندازه جوانمرد و رفیق دوست و مهربان هستند . این قبیل کلیات را هرگز نمیتوان ثابت کرد و غالباً استدلال دراین مسائل باعث تکدر خاطر نیز میشود.

مقصود ما اینست که امریکائیان با آنکه طبعی عملی و آزمایش طلب دارند بازهم نسبت ببعضی آرمانها که مربوط بآرمان دمکراتیک برابری است بشدت علاقه مندند و شاید این موضوع پر بهاترین کمکی است که امریکائیان بدنیا عرضه میدارند. درمرحله کنونی تکامل نباید انتظار فرهنگی عظیمی در امریکا داشت ، نظیر پیشرفتی که اروپا در عرض ۲۰ الی ۲۵ قرن پرحاصل بدست آورده است .

روشنفکرانی که از این حیث بر امریکا میتازند از مطلب بدور افتاده‌اند ، بدینمعنی که اولاً متوجه آن نیستند که فعلاً درسرتاسر کشور امریکا بخصوص درمیان قاطبه مردم فعالیت عظیمی در زمینه هنرهای خلاقه وجود دارد وثانیاً بآسانی این نکته‌را فراموش‌می‌کنند که فرهنگ امریکائی بالضروره مربوط بطبقات عامه است وبهمین‌جهت ذاتاً ازآنچه ما از اروپا بارث برده‌ایم تفاوت دارد . باوصف این حتی پس ازقبول این تفاوتها بازبایددانست که‌امریکائیان‌دردرجه اول نمیتوانندفرهنگی عالی تحویل بدهند بلکه بزرگترین کمک امریکا بتمدن باختری باید مربوط بپاره صفات باشد که از قلب انسان و از آرمانهای دمکراتیک سرچشمه میگیرد .

این آرمانها که بصورت فضائل دمکراتیک شناخته شده‌علی‌الدوام در جامعه امریکائی در کار است و در طرز زندگی امریکائی تأثیری بسزا دارد . در حقیقت اگر کار جز این بود و اگر این آرمانها ازبین میرفت و یا آنکه امریکائیان این امید را از دست میدادند که روزی آنهارا میتوان عملی کردطرز زندگی امریکائی نیز بصورتی که‌امریکائیان امروزه بدان‌آشنا هستندراه زوال میپیمودو کیفیت‌آن بکلی‌دگرگون‌میشد .

بقای این‌طرز زندگی متکی باین فرض است که اکثر مردم‌دراکثر اوقات مایل بعملی‌کردن فضائل دمکراتیک هستند .

بایددانست که این آرمانهای مورد علاقه امریکائیان ازقبیل خیالات پا در هوا نیست بلکه مبنا ومرجع واقعی دارد که عبارت از فرد بشراست . در امریکا هرچیزی اعم ازملی ، منطقه ، ولایتی یامحلی بنحوی ازانحاء بفرد برمیگردد وعلت اینکه امریکائی میتواند بوجهی پرزحمت زندگی دو جانبه‌ای را بسر برد همانا این مطلب است که وی معتقد است که فرد بشر میتواند و می‌باید دارای آرمانهائی باشد .

راز درونی طرز زندگی امریکائی همین است. دراین طرززندگی بفرد مجال پیشرفت داده میشود و از وی تقویت بعمل میآید تا آزادانه و بدلخواه خود بسوی آرمانهای خویش رهسپار گردد.

این عقیده مربوط باستقلال فرد بشر (عقیده‌ای که نقطه مرکزی زندگی امریکائی است) از نظر سیاسی مولود (دوره استدلال) است ولی ازلحاظ معنوی البته بعهداستقرار مسیحیت راجع میشود که امریکائیان آرمان اصلی خود درباره افراد را ازآن بر گرفته‌اند. درامریکا مسیحیت بانواع مختلف درآمده که بعضی ازآنها عجیب وغیر متعارف است ومعهذا در طرز زندگی امریکائی تأثیر ذاتی داشته وبطرق ماهرانه‌ای آنرا بهم پیوسته است حتی درمورد امریکائیانی که عملاً پای‌بند تعالیم آن نیستند. مثلاً آرمان استعداد کمال دربشر که اینهمه امریکائیان رابکارو کوشش وامیدارد از جمله آرمانهای مسیحی است همچنانکه فضائل دمکراتیک نیز که در تنظیم روابط فیمابین افراد بشر تأثیر کلی دارد اصلاً ازفضائل مسیحیت است . باید دانست که مسیحیت امریکائی از بعضی جهات یکطرفی است مثلاً مفهوم استعداد کمال درنظر امریکائی از لحاظ تئوری ناپخته است . خوش‌بینی امریکائی موجب آن میشود که امریکائیان اعماق ملال‌انگیز روح بشر را مورد توجه قرار ندهند و گاهی حقایق معنوی را بسادگی هرچه تمامتر بعبارات عملی تعبیر نمایند.

معهذا ایمان عظیمی که امریکائی بمعنویات بشر دارد غالباً اورا از نتایج اشتباهاتش نجات میدهد و حتی ممکن است باعث نجات دنیای آزاد نیز گردد، زیرا که نیروهائیکه در نتیجه این ایمان بکار می‌افتد بطور مستمر در حرکت است بدینمعنی که بهیچ حسابی نمیتوان مورد توقف آنهارا پیش‌بینی کرد. صحبت ازطرز زندگی امریکائی بدون‌اشاره بتغییر و تبدیل غیر مقدور است. بیست ویکسال پیش ازاین هنگامیکه مجله «فورتون» تأسیس یافت انتشار شماره‌ای نظیر این شماره میسر نمیشد زیرا که در آن ایام وپس‌از آن در دوره طوفانی سالهای ۱۹۳۰- ۱۹٤۰ جامعه امریکائی طوری بود که از عهده حل مسائل داخلی — مسائلی که جامعه را تهدید بانهدام میکرد - بر نمی‌آمد و راه حلی برای این کار نمیدانست.

اگر منحصراً موضوع روابط صنعتی‌را درنظر بگیریم می‌بینیم که درآن زمان تجاوز و جاسوسی و تحمیل زور از جمله‌عادیات شده بود. حق تشکیل مؤسسات و معامله بطور جمعی که در یک جامعه صنعتی حداقل حقوق اجتماعی است درتئوری مورد قبول بود ولی‌عملاً چندان مراعات نمیشد. در خیابانهای گدزدن و تولدو و دترویت وآلی کویپا خونریزی و کینه‌توزی حکمفرما بود. حالا که ما بفکرآن ایام میافتیم اینمسائل تقریباً باور نکردنی بنظر میآید ولی نه از این‌حیث که ماتمام مسائل داخلی خودرا حل کرده‌ایم بلکه بدینجهت که لااقل درحال‌حاضر تعدی در امور صنعتی یکی از جنایات اجتماعی شمرده میشود. درجامعه کنونی مایکنوع حس همکاری اجتماعی بوجود آمده که در دوره‌مذکور فوق یعنی بین سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹٤۰ فقط دیوانه ترین خوش بینان میتوانستند آنرا پیش‌بینی کنند.

مستر ویشینسکی درطی نطقهای خود درسازمان ملل‌متحددراین

صدد برآمدکه امریکائیان را باتوجه بگذشته آنان توصیف کند و البته میخواست آن گذشته‌را سیاه‌تر از آنچه بوده است نشان دهد و در ضمن مسائل مبتلا به آن زمان‌را برساند. این کار تحریف عمدی است و البته باعث خشم امریکائیان میشود ولی آنچه بیشتر مایه تکدراست‌اینستکه سعی شده است امریکائی‌را دریکی از ادوار تاریخش متوقف نشان‌دهند ووضعی‌راکه وقتی راجع باو بوده است همچنان پایدار و برقرارجلوه‌گر سازند. دراین ضمن علاوه برخشم وتکدری که حاصل شده‌است‌امریکائی دچار غم و اندوهی نیز میشود زیرا که‌میبینند مردمان دیگر ومللی که در عداد دوستان ومتفقین وی‌هستند تاحدی گفته‌های مسترو یشینسکی‌را باور میکنندو در حقیقت طوری تحرك ذاتی طرز زندگی امریکائیرا که مولود نیروهای افراد آزاد است ندیده میگیرندکه متوجه تغییر دایم و اصلاح مداوم اشتباهات و ترمیم پی در پی و تکامل جاری هدفهای امریکائی نمیشوند. امریکائیان میخواهندملل دیگر کشورآنانرا همچنانکه هست ببینند یعنی آنرا بصورت عمل انجام شده و خاتمه یافته‌ای تلقی نکنند ، بلکه یک فعالیت جاری و دائمی بدانندکه پیوسته رو بتکامل میرود .

در حال حاضر طرز زندگی امریکائی کاری بمنظور و مقصد این تکامل ندارد . شاید روزی برسدکه امریکائیان بخواهند جوابی برای این سئوآلات پیداکنند ولی تاکنون مأموریت آنان مربوط بعمل واراده بوده است وافکارفلسفی هنوزجزو خصوصیات ملی‌نیست. از نظرامریکائی فرد بالمآل معمائی است وبدینجهت خود امریکا هم صورت معمادارد.

مقاصد امریکا

بنابر مقدماتیکه ذکر شد طرز زندگی امریکا را باید از دو نظر

مورد توجه قرارداد . این عبارت از یکطرف معرف خصوصیات متعدد و بیشمار بشری است که در سرزمین امریکا ظهور و پیشرفت یافته‌است و جامعه امریکائی بدآن متصف است . این خصوصیات باصطلاح قابل انتقال نیست و نمیتوان آنهارا مختص بیک جامعه دیگری درروی زمین دانست . اما از طرف دیگر طرز زندگی امریکائی بر پاره ای آرمانها استوار است .

این موضوع فی‌حد ذاته جنبه خاصی ندارد زیراکه طرز زندگی انگلیسی یافرانسوی ویا بلژیکی نیز مولود آرمانهای خاصی‌است .

اما آنچه خاص آرمانهای امریکائی است عبارت است از روشی که‌امریکائیان‌نسبت‌بآنهادارند زیرا که تاحد معتنابهی‌آرمانهای امریکائی جانشین مفهوم متداول ملیت میگردند وغالباً باآن مباینت پیدا میکنند .

مجملاً فرد امریکائی آرمانهای مذکور را متعلق بجامعه بشری میداند و از پاره ای جهات خودرا نگهبان آنها میشمارد .

این ادعای حفاظت ممکن است بشدت مایه تحریک و کدورت ملل دیگری شود که نمیتوانند علت این دعوی‌را از طرف‌امریکائیان درك نمایند و بسرعتی هرچه تمامتر میخواهند ثابت کنند که‌امریکائیان درهرحال قادر نیستند این وظیفه را بخوبی انجام دهند . معهذا درنظر خود امریکائیان فکر عهده‌داری این وظیفه ریشه‌های عمیقی درتاریخ کشور امریکا دارد . تاریخ مزبور با انقلابی آغاز میشود و یك نظر اجمالی بمدارك اساسی آنزمان نشان میدهد که در نظر رهبران آن‌انقلاب کشمکش امریکا صرفاً برضد انگلستان نبوده بلکه انقلابی بوده که‌برای تنظیم امور بشری برپا گردیده است .

این انقلاب و تحول در واقع در عرض چندین صد سال درحال تکون بوده ولی فرصت تحقق یافتن آن درقرن هیجدهم فراهم گردیده

و تحول مذکور از آن ببعد همچنان ادامه داشته است . این انقلاب و تحول معرف عصیان فرد بشر برضد هرنوع بردگی و تحمیل قدرت بشر بر همنوعان خود اعم از قدرت معنوی ، سیاسی و یااقتصادی بقصد استقرار حکومت برافراد بشر بدون توجه بتمایلات آن بوده است . این فکر عصیان متضمن مقاصدی بوده است که ما آنرا مقاصد امریکائی مینامیم زیرا که مقاصد مزبوردرنوشته ها ونطقهای بنیاد گذاران این کشور بوجهی بسیار موجز بیان شده است .

لکن باید دانست که در نظر پیشوایان مذکور این مقاصد صرفاً مختص امریکائیان نبوده بلکه جنبه کلی و جهانی داشته و خاص همه افراد بشر بوده است، بطوریکه انقلاب آن زمان‌را ازصورت انقلاب محلی امریکائی درآورده و بدان جنبه انقلاب بشری داده است.

موضوع تعلق مقاصد امریکائی بهمه افراد بشر تاکنون بار ها مورد تأئید رهبران امریکائی قرارگرفته و طبعاً نتیجه‌ای برآن مترتب شده است که عبارتست از مأموریت امریکا درعرضه داشت مقاصدمزبور بسایرمردم‌جهان . بگفته جرج‌واشنگتن آزادی وخودمختاری بالمال‌وابسته بنتیجه‌اقدام آزمایشی است که بدست‌مردم امریکا سپردهشده است . لینکلن نیز انقلاب مارا بمنزله نهالی شمرده که تازه بمرحله نمو رسیده وپس‌از نشو و نمای کامل بصورت آزادی همه افراد بشر درخواهد آمد . بعقیده ویلسن ماامریکائیان عهده‌دارآن هستیم که چگونگی حکومت آزادونتایج حاصله از آن را بسایر جهانیان نشان بدهیم والبته ویلسن دراظهار این عقیده تنها نبوده و رؤسای جمهور دیگر آمریکا نیز آن‌را بیان کرده‌اند .

ازآنجائیکه امریکا بدین ترتیب بوجود آمده و بااین فکر پرورش یافته است که مسئولیت و اهمیت جهانی دارد ، لذا نسل فعلی امریکا

موظف است که یاآنرا ترك کند و یاطوری در اثبات آن بکوشد که کیفیت امر بر خود امریکائیان و همه جهانیان کاملاً آشکار گردد. هیئت تحریریه مجله « فورتون » طرفدار اثبات این‌داعیه هستند ولی نمیخواهند برای این کار بسبك فلسفی متداول در قرن هیجدهم مبادرت کنند بلکه مایلند کیفیت تطبیق آنرا بافراد و ملل زمان حاضر روشن سازند. دراین قسمت ازکتاب حاضر کوشش مابراین است که مقاصد امریکاراآنچنانکه خود میفهمیم و قصد تبلیغ آنرا داریم تعریف کنیم.

برای این کار قبلاً باید اساس آنراکه عبارت از حرمت فردآزاد و حقوق متعلق باو میباشد مورد مطالعه قرار دهیم . پس‌از آن بسطح نسبةً پائین‌تری که عبارت ازقلمرو تئوری سیاسی است میرسیم تا اصول مؤثری راکه مقاصد امریکا بوسیله آنها درسیستم حکومتی امریکانشان داده شده است بنمایانیم . درهردو مورد نظر مااینست که عوامل صرفاً امریکائی‌را (که بهرجهت گذران وموقتی است) ازعوامل کلی که ازتأثیر زمان مصون است تمیزبدهیم. مقاصد امریکا باسیستم مخصوص‌امریکائی تواماً واحدی‌را بوجود میاورند.

جوهر مقاصدامریکائی‌را فقط باتوجه بزمینه‌تاریخ مفصل دینی بشر که‌مقدم‌برپیدایش‌مقاصدمزبوربوده‌است‌میتوان‌درك کرد. بشر درابتدا متوجه رأفت ذات باریتعالی شد و سپس باظهور حضرت مسیح ببرادری افراد بشر پی‌برد و از آن ببعد هر چه معناً برمیزان ادراکش افزوده شد بیشتر تحت نگهبانی وجدان خود قرار گرفت تا در پرتو آن نیك‌را از بد تشخیص دهد . این آزادی معنوی واقعیت دارد زیرا که بشر اشرف مخلوقات است و در ضمیر خود نیروئی دارد که حیوانات دیگر فاقد آنند و آن نیروی خدا دادی تفکر است . از آنجائیکه در استفاده

از این موهبت الهی همه افراد بشر سهیمند لذا همه با هم برابرند و هیچیک از آنان نمیتواند خودرا برتر از دیگران بشمارد.

بنابراین مقدمات در مقام مقایسه باسایر اشیاء و موجودات روی زمین فرد بشر دارای وضع خاصی است و باید حق آنرا داشته باشد که برطبق قوانین الهی زندگی کند یعنی منحصراً تابع قوانین و مقررات بشری نباشد.

برطبق مقاصد امریکائی این وضع خاص افراد بشر برپایه حقوق چندی استوار است که هر کسی باید از آن برخوردار گردد. اعلامیه استقلال امریکا بالصراحة حاکیست که حقوق مزبور را خلاق عالم بافراد بشر عطا فرموده است یعنی این حقوق‌را بشر ایجاد نکرده بلکه از جمله مواهب‌الهی است.

این حقوق را نمیتوان از کسی باز گرفت زیرا که اساس آنها در کائنات موجود است و انعکاسی از قوانین کلی طبیعی میباشد. بعبارت دیگر حقوق مزبور طبیعی و فطری است و فقط جنبه سیاسی ندارد. هر فرد بشر طبعاً دارای این حقوق است وهیچ فرد یاجماعت دیگری‌حق ندارد که وی‌را از این موهبت محروم سازد.

سه حق طبیعی که دراعلامیه استقلال بدآنها اشاره شده‌است‌عبارتند از حق زندگی و حق آزادی وحق‌تحری خوشبختی. گفته میشود که این سه حق از جمله سایر حقوق بشری است ولی حقیقت امراینست که‌هیچ حق دیگری که همپایه این سه حق باشد تاکنون ذکر نشده است. بیان بنیادگذاران امریکا چنان روشن وکلماتشان چنان برگزیده است که آنچه این سه حق طبیعی در بردارد شامل تمام حقوق مدنی است که منطقاً برای حفظ آزادی ضرورت دارد.

در امریکا سه حق طبیعی مذکور فقط جنبه نظری نداشته است

بلکه قلوب مردم امریکا بدآن زنده و اثر آن در کشمکش انقلاب‌وجنگ داخلی و وقایع بعدی همه‌جا نمایان بوده است بطوریکه درحقیقت میتوان ادعا کرد که تاریخ امریکا درمقام تجزیه و تحلیل نهائی‌حاکی‌ازوجود مبارزه‌ایست که مبنی برتعریف واجرای همین حقوق است ومبارزه‌مذکور همچنان ادامه دارد . مثلاً مسائل عمده عصر حاضر را میتوان راجع بکوششی دانست که برای تفسیر مجدد حق زندگی دریک جامعه صنعتی بعمل میاید . از طرف دیگر حق آزادی منشاء کلیه وثائق سیاسی است که امریکائیان برای حمایت فرد بوجود آورده‌اند و حق‌سوم یعنی‌حق تحری خوشبختی باآنکه هنوز کاملاً تعریف نشده است بازهم برای‌افراد مجال آنرا میدهد که درپرتو استعداد معنوی و فرهنگی مخصوص‌بخود در پیشرفت خویش بکوشند .

***

بسیاری از امریکائیان از اینکه مقاصد مربوط بقرن هجدهم را درقرن کنونی که فرق خاصی باآن زمان دارد مجدداً اظهار کنند احساس ناراحتی مینمایند زیرا که تصور میکنند آن افکار حالا دیگر یابکلی‌ازبین رفته یامنسوخ شده و یا محکوم بزوال است . در واقع در جریان این کار خطرهائی‌هم وجود دارد و ازآنجمله است خطر اینکه افکاربرجسته مؤسسین امریکا را جانشین افکار خودمان سازیم و یاآنکه درروزگاری آشفته‌خواستارتوسعه‌آئین ناسیونالیستی باشیم که‌آثار کهنه پرستی‌وتعصب درآن پدیدار باشد . همچنین خطر دیگری نیز که مربوط بهمین موضوع است وجود دارد و آن عبارتست از اینکه خوش بینی فطری خود را باخوش‌بینی پرحرارت قرن هجدهم تشدید کنیم . بطوریکه میدانیم درآن قرن با کمال معصومیت بنیکی فطرت بشر و سیر طبیعی تکامل معتقد

بودند.علاوه براینها سروکار داشتن باسلیقه عملی و تجربی عصر حاضر اگر هم بمنزله خطری بشمار نیاید اشکال بزرگی را بوجود می آورد زیراکه بموجب‌آن اشتغال باافکار فلسفی تجریدی و حتی توجه‌بمسائل الهی (جز از نظر مطالعه آفاقی) زاید تلقی میشود .

ماخود متوجه این خطرات و اشکالات هستیم و درصفحات این کتاب راجع بپاره از آنها بحث خواهیم کرد.اما دراین ضمن باید بگوئیم که بسیاری از آنها عملاً ویا بطریق ضمنی در عنوانی که برای‌این کتاب انتخاب کرده‌ایم (یعنی تحول دایم) منظورگردیده است.این‌عبارت‌را مارکس اختراع نمود ولئون تروتسکی بدآن اهمیتی خاص داد ولی این مطلب نباید مارا از کار بازدارد . امروز کاملاً روشن شده است که سرتاسر انقلاب بلشویکی چیزی جزعکس‌العمل تازه‌ای‌برضدآزادی نبوده است و شاید این‌عکس‌العمل‌را بزرگترین نمونه نوع خوددانست بعلاوه اگر انقلاب کمونیستی‌را بصفت دائم متصف نمائیم در واقع‌نقض غرض کرده‌ایم . زیراکه وقوع یک انقلاب اجتماعی یاسیاسی معمولاً برضد وضع نامطلوبی انجام میگیرد و اگر موفقیتی حاصل نشود انقلاب از بین میرود والا وضع موجود را برانداخته خود قائم‌مقام آن میشود و وضع ثابت نوینی ایجاد میکند

تناقضی که در استفاده تروتسکی از عبارت مورد بحث‌وجود دارد بایک سئوال ساده آشکار میگردد و آن اینکه درصورت موفقیت کامل انقلاب کمونیستی دیگر چه‌باقی میماند تابرضد آن انقلاب و تحولی تازه روی دهد؟ جواب این سئوال البته منفی است.ـ بدینمعنی که تکمیل‌آن انقلاب استبدادی ابدی و عمومی بعالم بشریت تحمیل میکرد .

اما درمورد انقلاب و تحول امریکا مطلب از قرار دیگر است ، زیراکه تحول فرد هرگز موجب برقراری وضع‌ثابتی‌نمیشود.روح بشر

همچنانکه بنیاد گذار مسیحیت در فلسطین نمودار ساخته است حدودی نمیشناسد. بهمین جهت تحولیکه باعث آزادی آنروح در روی زمین میگردد هرگز پایان نمیپذیرد. در هیچ مرحله ای از زندگی خود نمیتوانیم آزادی خودرا تمام ولایتغیر پنداریم. بلکه فقط میتوانیم بامقایسه نسبت بگذشته بگوئیم که تاحدی در اینراه پیشرفت کرده‌ایم. مثلاً میتوان گفت که باهمه نقائص موجود آزادی بیان‌را بدست آورده‌ایم امادرمورد آزادی فکر که خود سرمایه آزادی بیان است چه میتوان گفت؟ مگر نه این است که هنوز افکار مادربند تعصب وجهل است وماهنوزاسیر خطا و اشتباهیم.

فرد بشر در محیط ظلمت بسر میبرد و وجود وی شمع ضعیفی بیش نیست. انتظاری که از تحول دائم میرود اینست که بروشنائی آن شمع وشمعهای دیگر بیفزاید تااز مجموع آنها نور متزایدی حاصل شود وباشد که این ظلمت‌را بپرا کند. مادر کشورخود امریکا درنتیجه فرا گرفتن طریقه عملی ساختن مقاصد اصلی خود چند قدمی پیش رفته ایم. از جمله باین اصل توجه داریم که هرشمعی حق درخشیدن دارد واین حق حقی است سیاسی. ضمناً از لحاظ فراهم ساختن وسایل لازم برای این روشنائی پیشرفت فوق‌العاده‌ای کرده‌ایم واین پیشرفت باعث تثبیت حق اقتصادی افراد شده است. باوصف همه اینها در راه بدست‌آوردن آزادی حقیقی باید بمراتب بیش از آنچه توفیق یافته‌ایم کسب پیروزی کنیم. مثلاً هنوز برای آزادی ازخطا واشتباه قدمی برنداشته‌ایم ومنشاء این آزادی امکان تعقل صحیح است. همچنین درراه رهائی از کینه توزی که حصول آن نتیجه برقراری مهر و محبت است پیشرفتی نکرده‌ایم.

معنی مبارزات ما همین است و اگر مبارزه معنائی داشته باشد چیزی جز این نمیتواند بود.

لیکن حقیقت امر اینست که ما بتنهائی قادر نیستیم باین مدارج عالیه آزادی برسیم و حصول این مقصود وقتی میسر است که مقاصد امریکائی مورد قبول همه جهانیان گردد و ما استعداد آنرا داشته باشیم که باسایر مردمان روی زمین دراین امر همکاری نمائیم ، زیرا که مقاصد مذکور متعلق بتمام افراد بشر است.

سیستم امریکائی

پدران ما که درقرن هجدهم بنیاد کشور امریکارا نهادند پس از اعلام عقیده خود درباره حقوق طبیعی افراد بشر که درواقع جوهر مقاصد امریکاست ، متوجه نتایج عملی این اقدام خطیر شدند و بخود گفتند که چون بشر حتی در مقام قدسیت نیز بالمال حیوانی است اجتماعی و سیاسی پس چگونه میتوان حقوق مذکوررا بااین امر واقع هم‌آهنگ ساخت . بدیهی است اعلام حقوقی که همه مایل بداشتن آن هستند آسان است ولی اشکال در اینست که انسان ثابت بکند که برای تأمین حقوق مزبور از حکومتی که برمیاندازد راه بهتری میشناسد . بقول تام‌پئین هرحکومتی «کمابیش در کارهای خود آثار زوال بعضی ازصفات خوب را نشان میدهد» و بنابراین فن حکومت اعم ازانواع مختلف آن خواه‌نخواه متضمن پاره‌ای نقائص است .

بنیادگذاران کشور ما بخوبی متوجه این نکته بوده‌اند ولی اینرا احساس میکردند که نه‌تنها میتوانند حکومتی بهتر از حکومت جرج سوم برقرار سازند بلکه قادرند حکومتی بوجود آورند که از آنچه تازمان آنان در تواریخ مذکور است پسندیده‌تر باشد. آنان دراین ادعا محق بوده‌اند.

ادعای فوق البته بسیارمهم است وشاید دوسه نسل پیش ازاین که هنوز بنیادگذاران امریکا مورد تجلیل پرستش آمیزی بودند کسی نسبت بآن اعتراضی نمیکرد. اما درعصر کنونی هم بدون ستایش محض میتوان آنرا موجه شمرد. بنیادگذاران امریکا مردانی بزرگ و هنرمند بوده‌اند که بایک فرصت تاریخی بی‌سابقه‌ای روبرو شده وازآن حداکثر استفاده را کرده‌اند.

این‌امر در نتیجه آن مقدور شد که بزرگان مذکور آنچه را که در زمان خودشان راجع بفلسفه سیاسی در دسترس داشته بحدکمال فرا گرفتند و این رشته از دانش بشری بیش‌از هرچیز دیگر برای پیشرفت مقاصد آنان ضرورت داشت. بدین ترتیب موقعی که قدم بمیدان عمل گذاشتند دراین باره اطلاعات زیادی داشتند ومتوجه بودند که معلوماتشان از این حیث برمعلومات سایر معاصرین آنان برتری دارد.

این مردان بزرگ بارها از جهل سیاسی نسبی دوستان اروپائی خود از کندورسه گرفته تاتورگو دچار حیرت آمیخته بانضجار بوده ودرضمن خود آنان آنچه‌را که میسربود ازعلوم سیاسی فراگرفته بودند.

بالاتر از همه اینها برای آنان این زمینه فراهم بود که معلومات خود را دریک جامعه تقریباً بکری بکار اندازند.

جان آدامس میگوید «از عهد آدم و حوا باینطرف هرگزجمعی مانند جماعت محدود ماچنین فرصتی بدست نیاورده وبدین پایه مورد عنایت خداوند قرارنگرفته است» نتیجه‌این تصادف سعادت‌آمیزعبارت ازبرقراری یک سیستم سیاسی است که اصول عمده آن من‌حیث‌المجموع ازجامعه‌ای که بوسیله آن اداره میشود متمایز است. در هیچ کشور متمدن دیگر این تمایز تااین حد روشن نیست. حتی در انگلستان هم که قانون اساسی آن با قانون اساسی ما وجوه اشتراك متعددی دارد مرور زمان

آنچنان طرز زندگی و سیستم سیاسی را بهم آمیخته است که آزادیهای مردم انگلیس شاید بیش از آنکه مولود سیستم انگلیسی است مربوط بسجایای اخلاقی خود انگلیسها باشد. طرز زندگی امریکائی نیزمخلوق زمان است اما اصول عمده سیستم امریکا را زمان بوجود نیاورده است و با آنکه اصول مزبور در نتیجه گذشت زمان از بین نرفته تحت تأثیر آن نیز قرار نگرفته است . این اصول را وقتی عده‌ای از سردان برای این کشور قبول کرده‌اند و ازآن ببعد هرحادثه مهمی که درسیستم سیاسی ما روی داده است مؤسسین اصول مذکور آنرا در نظر گرفته و حتی در بعضی موارد پیش‌بینی‌هائی کرده بوده‌اند .

این ادعا طبعاً مبالغه‌آمیز بنظر میرسد مگر آنکه برای اثبات آن دعوی دیگری نیزبکنیم و بگوئیم که اززمان آدامس وجفرسن وهامیتلن که استادان دنیا پسند فلسفه سیاسی بودند قسمتهای اساسی فلسفه مزبور تازمان ما کوچکترین تغییری نکرده است. بنابراین باید گفت که سیستم سیاسی آن زمان هنوزهم متضمن حقائقی است که مانند همان دوره درتمام روی زمین نسبت بحکومت یاطرز زندگی هرملتی قابل انطباق است.

اصول عمده سیستم سیاسی امریکا بسیار ساده است و عبارت ازسه اصل میباشد که متضمن یک کلمه و یک تمایل و یک روش است. آن کلمه کلمه آزادی ـ آن تمایل میل ببرابری و آن روش روش حکومت عامه است .

حکومت عامه‌را نباید باقانون اساسی اشتباه کرد. این‌طرزحکومت که گاهی آنرا (حکومت جمعی) یا «اصل محدودیت هیئت‌حاکمه» نیز مینامند عنوانی است کلی برای یکدستگاه مکانیکی که تقریباً هر نسل امریکائی نمونه تازه‌ای از آن‌را عرضه داشته و در میان این نمونه‌های مختلف وسایل جلوگیری و تعدیل و صحبت از حقوق دولتها وتوازن

قدرت و رقابت اکثریت‌ها و توجه بتقسیمات مختلف و خدمات کشوری و موضوع عدم تمرکز و صد ها نظریه دیگر اظهار شده است . اما آن منظور لایتغیر که این دستگاه‌متغیر برای حفظ‌آن بکار افتاده است‌منظوریست منفی که مراد ازآن صیانت حکومت مرکزی است از دستبرد هر گروهی که افراد آن منافع مشترك خود را اعم از اقتصادی یا ایالتی‌ویاایده‌اولوژیکی برآزادیهای سایرین ترجیح دهند .حکومت عامه متکی‌براین عقیده است که کلیه حکومتها بالقوه خطری برای آزادی ایجاد میکنند .

بدین‌ترتیب می‌بینیم که آزادی و حکومت عامه رابطه مستقیم دارند . اما آزادی با اصل برابری هم مربوط است و در قرن هجدهم ارتباط‌آن دو چنان مسلم شمرده میشد که بعضی از پیروان جفرسن‌معتقد بودند که حفظ آزادی فقط باید بعهده کسانی محول شود که در زندگی بینیازباشند ازقبیل‌زارعین خرده‌پا که نه تمولشان بحد فاسد کردن‌دیگران رسیده باشد و نه براثر فقر بتوسط حکومت مرکزی تطمیع گردند .درقرن نوزدهم که وجود این ارتباط کمتر نمایان بود ابراهام لینکلن با بیان جمله زیرین لااقل معاصرین خودرا دوباره بدآن متوجه ساخت که گفت «کسانیکه از دیگران‌سلب آزادی میکنند خودشایستگی آزادی‌را ندارند و خدای عادل نخواهد گذاشت که دیرزمانی از آن برخوردار گردند » . در میان برابری و حکومت عامه نیز رابطه‌ای موجود است ، زیرا که این اسلوب راحت بخش برای قربانیان عدم مساوات وسیله احقاق حق‌را فراهم میسازد و بدون اینکه آنانرا بهوس تحصیل اختیارات حکومت دائمی بیندازد مجال آنرا میدهد که احساسات خودرا عرضه دارند . ضمناً حکومت عامه موجبات آزمایشهای مربوط به برابری را فراهم میسازد . بقول برایس این آزمایشها درکشوری بزرگ که درآن اصول تمرکز قدرت برقرار است بدون خطر انجام پذیر نیست ولی در حکومت عامه

پس‌از آنکه دوره تجربه سپری شد قبول آنها ازطریق ملی‌مقدور میباشد.

بدین ترتیب اصول سه گانه سیستم امریکائی بیکدیگر مربوط است و مجموعاً دایره‌ای‌را تشکیل میدهد. اما این دایره مسدودنیست، زیرا جامعه‌ای که آنرا بوجود آورده است خود محدود نیست و در آن فواصل کوچکی وجود دارد. این جامعه نه تنها آماده قبول تغییرات اجتماعی و ضروریات مربوط ببقای ملی‌است، بلکه برای یک رازنهائی که عبارت از راز سرشت بشر باشد نیز محلی منظورداشته‌است. ازآنجائیکه موسسین کشور امریکا راجع باین‌راز عقاید مختلفی داشته‌اند لذادربیانات خود سیستم امریکائی‌را مکرر بعنوان آزمایشی یاد کرده‌اند. امریکا بمنزله آزمایشگاهی بوده وهست که درآن یک بحث قدیمی تحت‌مطالعه میباشد و آن بحث عبارتست از ارتباط فلسفه سیاسی با فلسفه اخلاقی. جفرسن میگوید«ابنای بشرمیتوانند بدون حکمفرمائی برخویشتن‌حکومت کنند». روسو نیزمعتقداست که «مردم را باید بقبول آزادی واداشت» این دو نظریه و همچنین امکان تحمیل مبادی اخلاقی بر افراد بشر موضوعاتی است که هنوز قابل بحث است.

بنیادگذاران امریکا درباره موضوع اخلاقی حکم قبلی نداده‌اند ولی در باره جنبه سیاسی امر توافقی نموده اند که بموجب آن آزمایش امریکائیان تاکنون پایدار مانده و ممکن است الی‌الابد در جریان‌باشد.

***

اگر آن کلمه و تمایل و روش سیستم امریکائی را موردمطالعه قرار بدهیم رابطه‌آنهارا نسبت بیکدیگر وهمچنین نسبت باعلامیه‌استقلال و قانون اساسی روشن‌ترخواهیم دید.

نخست بکلمه آزادی میپردازیم. این کلمه هردم بوجه دیگری،

از طرف اشخاص مختلف تعبیر میشود و جزاز لحاظ معنوی میتوان گفت که هیچ معنای خاصی ندارد . مثلاً میتوان گفت که هر کسی بهمان اندازه که احساس آزادی میکند آزاد است و این حس‌را در نتیجه ایجاد اوضاع مختلف در زمانهای مختلف و نسبت.باشخاص مختلف میتوان تحریک نمود و حتی یکنفر دیکتاتور زبردست نیز قادر بانجام این امر هست .

از نظر بعضی از پیروان هگل مانند ترویلچ « آزادی بیش از آنچه بانسان حق میدهد وظایفی بر عهده او محول میدارد . بدینمعنی که انسان بآزادی و ازروی فهم و بنا بحس وظیفه شناسی وجود خودرا وقف جامعه میکند همچنانکه تاریخ در میان ملل و دول سابقه آنرا برقرار ساخته‌است » . همچنین مانند تاریخ نویسانی که آزادی‌را عبارت ازبدست آوردن امتیازاتی برای طبقات معین مانند بارن‌ها وتجار میشمارند میتوان خودرا بهمین تعبیرات قانع ساخت ویاآنکه بترتیب مبتذل معمول نوع پنجمی از آزادی را بچهار نوع آزادی که قبلاً ذکر شده است اضافه نمود .

اما از نظر مردانی که برای خود و دیگران حق زندگی وآزادی وتحری سعادت‌را قائل شده‌اند این کلمه معنائی خاص و کلی داشت . بعدازسال ۱۷٦۰ احساسی که مستعمره نشینان امریکائی میکردندوخودرا محتاج آزاد بودن میدیدند کیفیت خاصی داشت بدینمعنی که میخواستند از دست بریتانیای کبیر خلاص گردند .بقول‌جان آدامس این‌حس مقدمه حقیقی انقلاب بود و درنتیجه آن کنگره امریکا بنادر آن کشور را برای تجار غیرانگلیسی بازگذاشت و عقیده آداسس براینست که پس‌ازانجام این منظور صدور اعلامیه استقلال اجتناب ناپذیر بود . بنابراین تعبیر اعلامیه مذکور که آزادی‌را از حقوق عمومی بشر میشمارد باید نشانه

پیروزی طبقات متوسط درقیام مستعمراتی امریکا تلقی شود و هاچینسون حکمران محافظه کارماساچوست با کمال سادگی همین تعبیررا موجه میشمرد ولی درصورتیکه صحت آنرا بی‌چون و چرا قبول نمائیم باید دلیلی برای این امر پیدا کنیم که چرا بیش از یکصد هزارنفرافریقائی ساکن سرزمین امریکا از آن برخوردار نشدند .

معهذا کلمه آزادی در نظر مستعمره نشینان مسلماً دارای یك مفهوم کلی بود که امروز هم همان معنی‌را داراست. آدامس به جان تایلور چنین نوشته است: «بنابفلسفه‌ای که من دارم آزادی نیروئی است که درافراد متفکر حدود کیفیت آن خودبخود تعیین میشود و متضمن فکر وانتخاب و قدرت است» درجای دیگر آدامس آزادی را دوشیزه‌ای میداند که همه قصد تصرف اورا دارند . دشمن آزادی تنها دولت انگلیس نبود بلکه این خصومت عبارت از تمایلی است که همه دولتها در مورد آزادی پیدا میکنند و حتی این تمایل خاص دولتها هم نیست بلکه نیروهای بشری و اجتماعی دیگر نیز که فقط دولتها قادر بنظارت برآنها میباشند همین تمایل را دارند . برای جلو گیری از این خطر میبایست دولتی بوجود آید که اختیاراتش فراوان ولی محدود باشد . بنابراین مقدمات پنجاه و پنج نفر اعضای کنوانسیون مشروطیت امریکا برای جلو گیری از هرج ومرج ودفع مزاحمت بیگانگان وهمچنین بمنظور تأمین برکات آزادی برای خود و اعقابشان همین کار را کردند.

در حکومتی که گروه مذکور بوجود آوردند رجحان آزادی دو عیب عملی داشت . یکی اینکه میبایست تئوری جان‌لاك‌را که‌قبلاً نیز در اعلامیه استقلال بیان شده بود رسماً مورد استفاده قرار بدهند و آن عبارت بود از اینکه تمام دولتها اختیارات واقعی خودرا در نتیجه میل ورضای اتباع خود بدست میآورند. این تئوری رضا ورغبت مردم نسبت

بحکومت‌درنتیجه فکر وعمل امریکائیها وانگلیسها وفرانسویها درسرتاسر دنیای باختری اشاعه یافته است بطوریکه درمیان کشورهای دموکرات مسلماً مملکتی قابل احترام نمیتوان یافت که تابع نظریه دیگری جز این باشد .

جان آدامس موقعی که در پاریس اقامت داشت روزی در یک پرورشگاه پنجاه نوزادرا دید که ازعمر هیچکدام بیش‌از یکهفته نگذشته بود . وی بقول خود وضع همه آنانرا بدقت مطالعه کرد و بدین‌نتیجه رسید که هرگز در خیابانهای پاریس یالندن نیز اینهمه فرق و عدم تساوی ندیده است . بدین‌ترتیب آدامس در واقع این عقیده‌را که‌افراد بشر برابر خلق میشوند مورد تردید قرار داد و علاوه بر این اظهار نمود که « اصل و ثروت نیز مانند نبوغ و قدرت جسمانی و یا جمال از مواهبی است که طبیعت بدلخواه خود ببعضی اشخاص عطاءمیکند» با وجود این آدامس نیز مانند جفرسون عقیده قطعی داشت که تمام افراد بشر از یک‌جنبه حیاتی برابرخلق شده‌اند وآن عبارت ازاین است که دارای حقوق متساوی هستند .این عقیده نیزمانند اعتقاد بضرورت یک‌حکومت اخلاقی جهانی تزلزل ناپذیر بود و موقعی که آدامس اعلامیه استقلال‌را امضاء میکرد همین مفهوم‌را درنظر داشت همچنانکه اغلب امضاءکنندگان دیگر نیز باوی هم عقیده بودند .

درآثاربنیادگذاران امریکامحدودیتهای زیادی درباره‌دمکراسی میتوان یافت.علت این امر اینست که درآن زمان کلمه دمکراسی مفاهیم دیگری‌نیزداشت که ازعهد یونانیان باقی‌مانده بود (مثلاً کلیه تصمیمات دولتی باید مورد تأئید فردفرد مردم گردد) وبیم آن میرفت که استعمال آن کلمه بالمآل باعث برقراری حکومت استبدادی شود.بنابراین‌ملاحظات بنیادگذاران مزبور خودرا جمهوریخواه یعنی معتقد بحکومت انتخابی

خواندند و بایددانست که کلمه دمکراسی بعداز سال ۱۸۳۰ بتدریج رواج یافت . باوجود این تئوری مربوط بمیل و رضای مردم حاکی از این که قاطبه مردم حکومت دارند و نیز اصل تساوی حقوق همچنانکه بسیاری از بنیادگذاران بخوبی متوجه بودند باعث آن میشد که دولت بتدریج بیش‌ازپیش نماینده واقعی مردم گردد و یابعبارت جدیدتر بسوی دمکراسی گراید. مثلاً آنان میدانستند که در آخر کار موضوع بردگی ناچار در مقابل اصل تساوی حقوق از بین خواهد رفت بشرط‌آنکه‌قانون اساسی پایدار بماند. جفرسون میگوید « چون ذات باریتعالی در کائنات تجلی میکند لذا بردگی باید از بین برود .» بمرور زمان پس از آنکه ناپلئون معنی اعلامیه استقلال‌را تحریف کرد وبالنتیجه حرمت‌شورانگیز آن از بین رفت موضوع بردگی بار دیگر سبب شد که مخالفین با آن باعلامیه مذکور بعنوان سند زنده ای استناد جویند .

بنابراین طرفداران بردگی ناچارشدند که اصول‌آنرا بی‌اساس‌وغلط اعلام دارند و جماعتی دیگر که از حزب محکوم بزوال «ویگ» بودند آن اصل را« کلیات فریبنده » نامیدند . هرقدر بتفسیر و تعبیر اقتصادی بپردازیم این حقیقت مکتوم نخواهد ماند که بزرگترین بحران مشروطیت در نتیجه صدور اعلامیه استقلال وموضوع تساوی حقوق تسریع یافت.

مسئله حق مالکیت تاحدی فرق دارد . درتئوری قرن هجدهم این حق مانند حق زندگی وآزادی مقدس شمرده میشد وبعقیده لاك ملک یک شخص درواقع جزئی از وجود وی بود. اما تشکیل حکومتی برای اینکه‌این‌حق‌را جهت‌همه‌مردم‌تأمین کند مستلزم آن بود که حق مذکوررا تابع قوه مقننه سازد و از طرف دیگر بوجه کافی و لازم از آن حمایت کند. بسیاری از بنیادگذاران امریکا نیز باآنکه احساسات خودرا بمرحله عمل نیاوردند متوجه بودند که برای تضمین حق مالکیت بوجهی مطمئن

و پسندیده بهتر آن خواهد بود که اموال کما بیش از روی تساوی و عدالت تقسیم شود . ریچارد پرایس اظهار خوشوقتی میکرد که در کانکیتکات فقیر و غنی و ثروتمندان از خود راضی وچاپلوسان بی شخصیت همه بالتساوی گمنامند. جفرسون و میدیسون نیز از تقسیم مداوم املاك عمومی (منجمله اقداماتی که بموجب قوانین لینکلن بعمل آمد)خوشوقت بودند وآنرا چاره مؤثری درمقابل عدم تساوی شدیدی که نتایج سیاسی آن وخیم بنظر میرسید می پنداشتند . درآن ایام برقراری یك حکومت دمکراتیك چندان غیر عملی بنظر نمیرسید .

در قرن نوزدهم فلسفه‌ای که باعث توسل باین نوع دمکراسی شده بود دچارفساد شد ودمکراسی مذکور نیز بتبعیت آن مسخ گردید. این فلسفه مبنی برآن بود که تساوی حقوق از قوانین طبیعت است ولی درقرن نوزدهم عقاید مربوط بقوانین طبیعت بکلی تغییر یافت و دراین تغییر دونفر ازمردم انگلیس یعنی داروین وریکاردو باندازه هر کس دیگر مؤثر و مسئول بودند . تعبیرات مبتذلی که ازقانون بقای الیق وقوانین سخت مربوط بدستمزدها بعمل میامد عرصه طبیعت‌را مبدل بجنگلی پرازجانوران درنده کرد و جامعه‌را براثر عقاید هوبس بصورت میدان کارزارعمومی درآورد و تنها مایه دلخوشی درمقابل این حقائق شرارت‌آمیز زندگی عبارت از اصل تکامل بود . در انگلستان بقول ماتیوآرنولد یك «آئین عدم تساوی » پیدا شد . این قبیل افکار و نظریات که معمولاً تحت عنوان « داروینسیم اجتماعی » یاد میشود در امریکا در دوره حکومت طبقات ممتازه بحد اعلی رسید بطوریکه هم قوانین و هم افکار متداول زمان درباره عدالت توأماً همان «عدم تساوی‌شدید »راکه بنیاد گذاران امریکا از آن وحشت داشتند مورد تصویب و تائید قرار دادند . البته در این اصول جدید آنقدر حقیقت عملی وجود داشت که آنهارا از لحاظ

تابع کردن آزادی بامر تولید ثروت قرین توفیق عظیم سازد . این بود که کشور امریکا « بوجه بی‌سابقه‌ای از حیث ثروت و آسایش » پیشرفت کرد ، جز اینکه افکار مردم شاید بقدر کفایت از این تناقض دچار تشویش نشد .

***

درقانون‌اساسی امریکا آثار بیضرری‌از بدبینی وجود دارد که باندازه هر عامل دیگر موجب شده است که حکومت امریکا بیش‌از حکومت‌های ملل‌دیگر بیک شکل‌ادامه یابد. قانون اساسی امریکا نمونه متدی‌است که بوسیله آن سیستم امریکائی آزادی و برابری را توأم میدارد .این متد طوریست که هر اکثریت خشمگین را وادار بتفکر بیشتری مینماید و هرمستبد احتمالی هشیار را مأیوس میسازد.

البته خود قانون اساسی مولود سازش بین افراد کمیته‌ای بود که شاید اغلب آن افراد مجموع آنرا بدقت مطالعه نکرده بودندتاآنکه در«فدرالیست» به تبلیغ آن شروع کردند. اما اصل محدودیت که جوهر قانونی مشروطیت است درظاهر وباطن قانون اساسی امریکا وجودداشت بحدی که غالباً بعضی‌از نیرومندترین روسای جمهوری امریکانیز درعملی ساختن آن دچار زحمت بودند. ازطرف دیگر همین قانون اساسی محسناتی داشت که این قبیل روسای جمهوری‌را مجذوب میکرد.

قانون اساسی امریکا از این حیث جامع و مانع است. برای‌روشن شدن موضوع میگوئیم که اکثریتی از رأی دهندگان امریکائی‌میتوانند بوسایل قانونی کامل درصدد غارت کشور واسیر کردن سایر مردم‌برآیند همچنانکه هیتلر با تشبث بوسایل قانونی جمهوری ویمار را اسیر اراده خویش کرد اما برای انجام این کار درامریکا باید متوسل بیک رشته

اصلاحات و تغییرات در قانون اساسی شد که عمداً انجام آنرا مشکل ساخته‌اند، بطوریکه بقول چارلز بید «فقط اراده بالغه یک اکثریت ثابت‌قدم و طرف اطمینان» میتواند آن‌را بمرحله عمل برساند. اما این اراده بالغه از ۱۷۸۹ ببعد یازده‌بار معترضین متعددرا که بعضی بسیار سرسخت نیز بوده‌اند از میدان بدر برده است وشک نیست که درآینده نیز همین کاررا خواهدکرد. رویهٔ اصلاح قانون اساسی جز در یک مورد که مربوط بسناست هیچگونه محدودیت مطلقی نسبت بحاکمیت مردم قائل نشده است و از همین جا معلوم میشود که چرا متعصب ترین فرق رادیکال امریکا (بجز طرفداران الغاء برده فروشی و کمونیستها) تاکنون هرگز قانون اساسی‌را مستقیماً مورد حمله و تخطئه قرار نداده‌اند.

تئوری رضا و میل مردم در امر حکومت دارای دو جنبه عمده است: جنبه مکانیکی وجنبه ذاتی. ازنظر مکانیکی که‌صرفاً مبتنی بعقاید لاك میشود میزان رضای مردم بوسیله شمارش ساده آراء معلوم میشود، بدینمعنی که اراده ملت درست باندازه مجموع آراء افرادآنست واختلاف نظر نه‌تنها محتمل است بلکه مورد احترام نیز میباشد. امایکی دیگر از فلاسفه دمکرات یعنی روسو عقیده جالب‌تری دارد. از نظر او مجموع آراء از آنچه باصطلاح اراده عمومی نامیده میشود کمتر است و بجهاتی با آن فرق‌دارد. این اراده‌عمومی معرف وحدت‌دمکراتیک اتباع کشوراست. بعقیده روسو «هیئت‌سیاسی یکوجود معنوی‌است دارای اراده و هرکسی که‌در مقابل اراده‌عمومی سر تسلیم فرودنیاورد هیئت مذکور جمعاً اورابدین کارمجبور خواهند ساخت ومرادازاین جمله جز این نیست که اوراوادار بقبول‌آزادی‌خواهد نمود». زیرا که‌آزادی‌حقیقی‌ودر واقع

اراده حقیقی او (اعم از اینکه خود متوجه باشد یانه) از اراده عمومی جداست واراده عمومی همیشه برحق است.

این تئوری ذاتی دمکراسی که قرن هجدهم آنرا از افلاطون بارث برده وارثا بهردو ناپلئون و به هیتلر تفویض کرده است از تئوری لاك شورانگیزتر است وحتی درکشورهای غیرتوتالیتر نیز مخصوصاً درادوار مجاهدت برای حفظ دمکراسی در افکار دمکراتیک تأثیر فراوان داشته است. این تئوری ازسیستم امریکائی که مؤسسین آن برای افکار روسو و افلاطون محل مصرفی نداشتند فرق فاحشی دارد . سیستم ما جنبه ذاتی ندارد برای اینکه درآن حکومت مفهومی ندارد . این سیستم هرا کثریتی را موقت میداند و دولت را فقط بعنوان خدمتگزاری تلقی میکند که با وجود جنبه های نامطلوبی که دارد ازلحاظ پیشرفت امور اداری دارای محسناتی است.

بنابراین مقدمات هیچ عوام فریبی هرگز نمیتواند باتوسل باراده عمومی مردم امریکا درتحریک حس وطن پرستی امریکائیان توفیق یابد ولو اینکه بسیار مدبرانه اقدام کند . بارها این مسئله مورد بحث قرار گرفته است که آیا درامریکا اصلاً چیزی بعنوان خوی امریکائی بمفهوم اروپائی این کلمه (وباصرف نظر از عوامل معلوم ازقبیل قانون و وضع جغرافیائی و مردم کشور) وجود دارد یانه.

چیزی که مایه وحدت امریکائیان و کانون حقیقی میهن پرستی ومعتقدات ملی آنان است، یك ارگانیسم ملی نیست بلکه سیستم امریکائی است که ابعاد آن یعنی آزادی و تساوی حقوق شامل سر تا سر جهان و کلیه افراد بشر میشود.

انتقاد کنندگان سیستم مکانیکی ما ، منجمله دانشمند سیاسی دان انگلیسی ت. د. ولدون درکتاب اخیر خود بنام «دولتها ومبانی اخلاقی» بدرستی اظهار میدارند که این سیستم متضمن نظریه خاصی درباره جامعه

میباشد و مبانی انتخاباتی آن بدون کشمکش و دارای دقت ریاضی است و احتیاجی که برای اجتماع وجود دارد ـ همان احتیاجی که فرانسویان از آن بکلمه برادری تعبیر میکنند و انگلیسها با حفظ روابط فئودال درنگهداری آن میکوشند و درممالک کاتولیک کلیسارا دارای وظیفه‌ای حتمی و ضروری میسازد ـ در سیستم امریکائی بهیچ نحو رسماً مورد شناسائی قرار نگرفته و موجبات برآورده شدن آن فراهم نیامده است . بعقیدهٔ این منتقدین در سیستم امریکائی جامعه ای قرار دادی جانشین یک جامعه معین شده است اما این قرارداد نمیتواند قائم مقام اجتماع باشد و بدین ترتیب خلاء بزرگی که پیدا شده همچنان برجای مانده‌است حاصل کلام اینکه با نبودن « اجتماع » امریکارا فقط « رابطه پولی » بهم پیوسته است.

این انتقاد نه تنها تاحد معتنابهی صحیح است بلکه مستقیماًمتوجه انقلابی‌ترین جنبه سیستم امریکائی میشود. امریکا هرگز دارای اجتماعی نخواهد بود مگر آنکه اساساً تغییراتی در این سرزمین بوجود آید.

در حال حاضر امریکا سرزمینی است که درآن چندین اجتماع وجود دارد و ساکنان آن میتوانند بمیل خود برتعداد این اجتماعات بیفزایند .

***

وقتیکه کنوانسیون فیلادلفی تشکیل مییافت سیزده ایالتی که درآن شرکت کرده و حکومت فدرال متحدالشکلی بوجود آوردند همه نمونهٔ کامل استقلال وآزادی نبودند برعکس عدم مسئولیت اغلب حکومتهای ایالتی مخصوصاً درمورد پول رایج وپیمانها یکی ازعللی بود که باعث تشکیل کنوانسیون شده بود .

هامیلتون عقیده داشت که ایالات مختلف باید از بین بروندوفقط از لحاظ تسهیل در امور قضائی عنوانی داشته باشند . از لحاظ حقوق ایالات کوچك و بزرگ سازشی حاصل شد ولی موضوعی که بین «حقوق ایالات » واختیارات حکومت فدرال متنازع فیه بود بیش ازآنچه مورد سازش قرارگیرد بنفع حکومت فدرال مسکوت ماند .

پس باید دانست که « حقوق ایالات » نه حالا نه و در گذشته هرگز اساس فدرالیسم امریکائی نبوده است .

این مسئله یکی از جمله وسایلی است که برای محدود کردن اختیارات حکومت فدرال بکار میرود ولی اهم آن وسایل نیست. میدیسون با اظهارعبارت « تعدد منافع » بهتر توانسته است کلید فدرالیسم امریکارا بدست بدهد . وی متوجه تنوع طبقات اقتصادی ساکنان امریکاازقبیل بدهکاران وبستانکاران- کشاورزان وارباب حرف وارد کنندگان وصاحبان کارخانجات بوده است . امریکائیان بیش از مردم اروپا متوجه اساس اقتصادی سیاسات بوده‌اند و هرحقیقتی که درتجزیه و تحلیل مارکس وجود داشته باشد نه فقط میدیسون آنرا پیش بینی کرده بلکه برای آن راه حل عاقلانه تری پیشنهاد نموده است .

میدیسون نیز مثل جان آدامس بشدت معتقد تعادل قوابوده‌است که آزادی میتواند همیشه درخلال آن جایگزین شود، همچنانکه درسیستم اقتصادی پرپیچ وخم امروزی مانیزآزادی جای خود را دارد گواینکه دراین سیستم طبقات مختلف رسماً بصورت گروه‌های ذینفع (مانند کارگران- تجار-روستائیان و غیر آنها) در آمده ولاینقطع از حرص و آز یکدیگر جلوگیری میکنند واعضای کنگره‌را برای پیدا کردن مجال موافقتی درمیان آنها بانجام کار های خارج از وقت وا میدارند . از این جمله همینقدر مستفاد میشود که حس عدالت ملی تاحد قابل توجهی وجوددارد .

بعقیده جان آدامس ازعهد افلاطون تازمان مونتسکیو قانونگذاران چندان توجهی بموضوع حفظ قوانین نداشته‌اند و هرطرحی که پیشنهاد شده در واقع بمنزله سپردن گوسفند بدست گرگ بوده است بجز طرحی که تحت عنوان «تعادل قوا» بوجود آمده است .

کثرت تعداد گروه‌های ذینفع درواقع جنبه منفی‌حکومت‌مشروطه‌را تشکیل میدهد بدینمعنی که هیچیک از این گروه‌ها نمیتواند حکومت‌را انحصاراً در دست بگیرد . درضمن باید دانست که حکومت مشروطه دارای یک جنبه‌مثبت نیز میباشد که عبارتست از نتایج‌مفید خودمختاری، زیراکه در این نوع حکومت هرگونه بی‌عدالتی و هرنوع فرصتی را بدقت تحقیق میکنند ودر آن باره تفکرنموده و نسبت بآن عکس‌العملی پیشنهاد میکنند و یانشان میدهند و همه این کارهارا خودمردم بابتکار شخصی انجام میدهند . مجملاً حکومت مشروطه نه تنها ازآزادی دفاع میکند بلکه آنرا قوه محرکه‌ای میداندکه برای‌سازمان عملی یک‌جامعهٔ زنده و تکمیل و توسعه آن بکار میرود . این جنبهٔ مثبت مشروطیت راه حلی است که امریکا برای دو مسئله از قدیم ترین مسائل فلسفهٔ سیاسی پیداکرده است و آن‌دو عبارتند از موضوع طبقه اشراف ومسئله مربوط بنوع و میزان تغییرات اجتماعی

***

آدامس و جفرسون راجع بکیفیت طبقه اشراف اختلاف نظرهائی داشتند ولی هردو کاملاً متفق‌القول بودندکه وجود چنین طبقه‌ای‌لازم است . کشور امریکا این طبقه‌را داراست وماآنرا بعنوان «طبقه‌مدیره» میشناسیم . علت اینکه این طبقه را طبقه اشرافی نمیخوانیم اینست که

افراد آن بسرعت عوض میشوند وعضویت درآن داوطلبانه استوعللی که آنرا بوجود میآورد همیشه مولود نظرهای شخصی نیست.

باوصف این طبقه مذکور درموارد لزوم بجای طبقه اشراف انجام وظیفه میکند اعم از اینکه اعمال مربوط در گروهی از پیش آهنگان یادریک مؤسسه ملی و یا مربوط بامور اصلاحی و یا دولتی باشد.باید دانست که جاه طلبی شخصی ضعیف ترین نقاط آریستوکراسی نیست و در هرصورت طبقه اشراف امریکائی غالباً از نوع پروری هم بهره‌ای دارند . نقائص دیگر این‌سیستم داوطلبانه شاید تحت‌الشعاع حسن‌جریان امورآن قرار بگیرد.بطور کلی اغلب اشخاص آزاد فطرتاً وجودخودرا میشناسند و همین شناسائی نفس آنانرا در اعمال خود بسوی خدمات و مقاماتی میکشاند که احتمالاً بیشتر لیاقت آنرا دارند.

مسئله عمده دیگری که حکومت مشروطه مثبته موفق بحل آن شده است عبارتست از میزان تغییرات اجتماعی ـ سرعت تغییراتی که عملاً در امریکا صورت‌میگیرد در سالهای اخیر براثر تغییرات عظیمی که فرمان یاتبلیغات آن درکشورهائی مانند روسیه و چین و انگلستان جاری شده و بالنتیجه سرو صدائی براه انداخته و یامایه رنج و زحمتی گردیده تحت الشاع قرار گرفته است . از آنجائیکه سیستم امریکائی وضع ثابتی دارد چنین مشهور شده‌است که جامعه امریکائی نیز دارای وضعی ثابت است‌ولی عمل دستگاه مشروطه امریکا خود بطلان این اشتهار را ثابت میکند.

در زندگی امریکائی ایالات مختلف از لحاظ حصول تغییرات نقش عمده‌ای برعهده دارند و در تاریخ اصلاحات امریکا این ایالات همیشه بریکدیگر سبقت می‌جسته‌اند.مثلاً حق رأی مردان قبل ازآنکه

بصورت سیاست ملی درآید بنوبت درهرایالتی استقراریافت. ایالت جورجیا که هنوز از لحاظ برابری نژادی از سایرین عقب‌تر است احتمال دارد ازحیث حق رأی ازآنها جلوتر بیفتد زیراکه اخیراً برای اشخاص هجده ساله امکان استفاده از این حق فراهم گردیده است . همچنین امرناتمام و مشکلی که اززمان جنگ داخلی آغاز یافته وعبارت از تساوی اقتصادی سیاه پوستان است اکنون ایالت بایالت بتدریج ولی با کمال اطمینان انجام میگیرد واین روش بسیار قابل اطمینان است بطوری که اگر روزی یک قانون اقتصادی ملی دراین زمینه وضع شود ازلحاظ اجرای آن اشکالی پیش نخواهد آمد . همچنین در داخله هریک از ایالات کلیه آرمانهای دورودراز متفکرین اروپائی یاامریکائی ازاصول فوریه دانشمند فرانسوی گرفته تاموضوع مالیاتهای محلی مورد آزمایش قرار گرفته است بدون آنکه تمام ملت‌را بدان آلوده سازند. اگر ابتکار محلی میسرنبودوایالات با هم از در همکاری در نمیآمدند بزرگترین آزمایش عصر یعنی امور مربوط به تشکیلات مخصوص عمران درهٔ تنسی که اجرای آنها منوط بسرمایه حکومت فدرال بود هرگز عملی نمیشد .

***

امروزه آن قسمت از آزمایشهای اجتماعی که مستحق رجحان‌است عبارتست از رابطه فرد و آزادی وی در مقابل ماشین و طرز غیرطبیعی کسب معاشی که زائیده آن‌است. درامریکا آن وسیله اجتماعی که غالب دستگاههای ماشینی را تحت اختیار دارد و بسیاری از کار های صنعتی‌را متشکل میسازد عبارتست از مؤسسات بلدی . این مؤسسات علی رغم حملاتی که دولتها و بعضی از اصلاح طلبان نسبت بوجود و حقوق آن میکنند رویهمرفته بصورت واحد نسبةً خودمختار و ریشه‌داری درآمده

و در سیستم فدرال جای خودرا باز کرده است . این مؤسسات در واقع عبارت از مراکزی هستند که در آن فرد بشر با ماشین مواجه میشود و در واقع بمنزله آزمایشگاهی میباشند که بابشر سرو کار دارند وشاید بمعنی اروپائی کلمه عملاً یابالقوه معرف یک «اجتماع» باشند.

بسیاری ازاین قبیل اجتماعات صنعتی درامریکا بحد قابل ملاحظه‌ای از خوشبختی و موفقیت نائل شده‌اند و محتمل است که اصول سازمانی این قبیل آزمایشها تحت روشهای مشروطیت مابهتر از هرسیستم دیگری اشاعه یابد گو اینکه کشاورزان دوره دموکراسی بی‌بند و بار حالا دارای ورقه عضویت اتحادیه های خود میباشند و زمین های ملی چندین بار تقسیم و توزیع گردیده و بجای دشتهای خالی جنگلی از دود کشهای کارخانجات و نظایر آن بوجود آمده است.

جوهر سیستم امریکائی همان آزادی و برابری واصول مشروطیت است . ادعای مابراینست که این اصول فنا ناپذیر جهان شمول میباشد و اکنون باید درصدد اثبات این مدعا برآئیم .

سیستم فدرال امریکائی که دارای هیئت رئیسه قوی، دادگاههای مستقل ، حکومتهای خودمختارمحلی و وسائل گوناگونی برای تعدیل و جلوگیری میباشد درنوع خود از لحاظ منظوری که دارد یعنی ازحیث تعمیم برکات آزادی بی‌نظیر نیست. مثلاً ممکن است یک سیستم پارلمانی نظیر سیستم انگلستان باوجود احتمال سلطه دموکراتیکی که درآن است از این خطر جلوگیری کند و بیش از سیستم تقسیم قدرت که درامریکا رایج است دوام کند و بیش از آن بآزادی بشری خدمت نماید. معهذا بعقیده ما نه تنها سیستم ما از لحاظ خود امریکا بهترین سیستم هاست بلکه کلیه مللی که واقعاً خواهان آزادی هستند ناچارند اصول برابری

و مشروطیت را باردیگر کشف کرده و درصدد اجرای آن برآیند.

بنظرما مشروطیت علی‌رغم صبغه کاملاً امریکائی آن چیزی جز این نیست که گفته یکی از انگلیسهای قرن نوزدهم را بحقیقت مراعات نمائیم. انگلیسی مزبور که از اعضای حزب لیبرال بود هنگام صحبت درباره هندوستان اظهار داشت که « حکومت بالاستقلال بهتر از داشتن حکومتی خوب بدست دیگران است ».

مردم باید حتی الامکان در اصلاح امور خود شخصاً بکوشند و بنابراین هرحکومت یادولتی که دعاوی تازه‌ای برای مداخله خود پیش بکشد باید از آن جلوگیری نمود. جفرسون میگوید «اگر بتوانیم از این امر جلوگیری کنیم و نگذاریم که دولت زحمات مردم را بعنوان خدمت بآنان ضایع کند خود دولت باید ازاین بابت خوشوقت باشد. » متأسفانه فعلاً بسیاری از بوروکرات‌های نوع پرست در سرتاسر جهان محتاج کشف مجدد این حقیقت میباشند. اینان عمداً یابدون توجه بجای اینکه کمک یاراهنمائی مردم رابرعهده گیرند باعث تقویت مسببین بدبختی مردم میشوند.

صحبت از برابری نیز فقط برای آنست که دمبدم ما را از خطر گناه کبیرهٔ خود فروشی آگاه سازند. درواقع برابری یک استعارهٔ سیاسی است که بجای کلمه محبت آئین مسیح بکارمیرود وبوسیله آن هرطبقه‌ای باطبقه دیگر و هرملتی باملت دیگر وهرنژادی بانژاد دیگر رابطه‌پیدا میکند. ولدون انگلیسی که امیدوار است امریکا درصدد صادر کردن اصول دمکراسی خود بر نیاید عقیده دارد که حقوق متساوی تمام افراد بشر جزو قضایای بدیهی نیست وبعضی از اشخاص اعم ازاینکه ساکن لندن یا افریقا باشند صرفنظر از جنبه نظری در عمل فرد کامل شمرده

نمیشوند . بنابراین نظریه انگلیسها تصور میکنند که قبول اصل حقوق متساوی برای همه یکی دیگر از عادات بسیار بد امریکائی و درواقع بمنزله تعهدی است که حتماً خالی از وجه است .

این اعتراض درباره لینکلن هم بعمل آمده است . مشارالیه میگوید « بانیان حقوق متساوی میخواستند میزانی برای حداعلای یک جامعه آزاد بوجود بیاورند که مورد شناسائی و تکریم همه باشد و مردم دائماً آنرا در مدنظر داشته و برای آن کاربکنند و بآن تقرب جویند ولو اینکه حصول موفقیت کامل در این مرحله هرگزمقدور نباشد . این قصد تقرب باعث آن میشود که نفوذ این امر دمبدم بیشتر وعمیق‌تر گرددوبرمیزان خوشبختی و ارزش زندگی همه افراد بشر ازهر رنگ و نژاد و ساکن هر کشوری که باشند افزوده شود .»

اما کلمه آزادی ـ این یک کلمه نه تنها قلب سیستم امریکائی بلکه اس اساس مقاصد امریکائی است که متوجه بتحول دایم درامور بشری میباشد . ماامریکائیان طرزحفاظت وتکمیل آنرا درداخله دمکراسی خود فرا گرفته‌ایم اما این گوهر گرانبها محتاج مراقبت فراوان است زیراکه حق آزادی وقتی معتبر است که انسان نسبت بآن حق و منابع آن ایمان قطعی داشته باشد .

آنچه از آزمایش امریکائی حاصل شده است این است که مردم وقتی قادربحکومت برخود خواهند شد که نسبت باین حق عقیده‌راسخی داشته باشند . معهذا امریکا هنوز در مرحله‌آزمایش است زیرا که برای سئوال دقیق جفرسون تاکنون پاسخی داده نشده است . مشارالیه‌مینویسد « اگر یگانه پایه مستحکم آزادی راکه عبارت از ایمان مردم بخدائی بودن منشاء آن است خود متزلزل سازیم چگونه میتوان آزادی های ملتی را استوار و پایدار شمرد ؟ .»

دخالت مردم امریکا دراداره امور حکومت عبارتست ازفرا گرفتن طریقه تطبیق مقاصد امریکائی باحتیاجات خاص ساکنان آنسرزمین.

در فصول آینده بحث ما در آنست که این عمل بچه نحو در چهار قسمت مهم یعنی تجارت و سیاست و امور کارگری و اجتماعات محلی انجام میگیرد.



قلب ماهیت اصول سرمایه داری امریکائی

آنچه دراین صفحات تحت عنوان مقاصد امریکا یاد شده بانضمام مطالبی که مربوط به سیستم امریکائی ذکر کرده‌ایم من‌حیث المجموع اساس تحول دائمی امریکارا تشکیل میدهد که در قرن هجدهم آغاز یافته واز آن ببعد کشور امریکا بمنزله عرصه آزمایش آن بوده است. معهذا اگر مطلب بهمین جاختم میشد تحول مزبور هرگز بمنصه ظهور نمیرسید زیرا که این تحول فقط یك آزمایش سیاسی نبوده و نیست بلکه بطوری که قبلاً نیز گفته شده است اساس آن عبارت از عصیان فردبشر بوده است و بنابراین خود تحول متضمن تغییر اساسی تمام جنبه های جامعه بشری است و تعلق خاص بمظاهر سیاسی آن ندارد بلکه فرهنگ و اقتصادیات را نیز دربر میگیرد. بنابراین پس از بحث اجمالی درباره مسائل عمده سیاسی مربوط بآن وقتی مطلب رابخوبی درك میکنیم که نسبت بکیفیت امر در زمینه های دیگرنیز توجه داشته باشیم.

در این باره مؤلفین کتاب در تصمیم خود پای بند تکلف نشده و ازمطالعه آثار ونتایج تحول درزمینه مهم فرهنگی خودداری کرده‌اند. برای اتخاذ این‌رویه دو علت موجود است. یکی اینکه بنظر مامسائل فرهنگی که شامل دین و هنر ها و امور تربیتی و تعلیم و تعلم است باکلیه متفرعات آن آنقدراهمیت دارد که بحث کافی در این زمینه مستلزم مطالعات جداگانه‌ای خواهد بود وحق مطلب‌را دریکی دوفصل‌ازاین کتاب نمیتوان ادا کرد. از طرف دیگر نیز مؤلفین این کتاب با همه اذعانی که باهمیت این‌موضوع دارندبازهم‌چنین‌احساس میکنند که خدمت عمده آنان خواه ازنظر تئوری ویاازلحاظ گزارش مطالب مربوطه بیشتر راجع باموری میشود که تحت عنوان اقتصادیات در میآید. بعقیده ما

کلمه اقتصادیات تنها شامل تئوری اقتصادی نیست بلکه تجارت‌وصنعت و امور فنی و علوم وسیاسیات و علوم اجتماعی و غیره‌را نیز دربر دارد موضوع اقتصادیات بحثی است که نویسندگان این کتاب بوجه معتنابهی در آن تخصص دارند و بعلاوه این موضوع یکی از مباحث دامنه دار عهد ماست . شاید اساسی‌ترین مسائل آزادی مسئله فرهنگ باشد ولی بطور کلی درعرض یکربع قرن اخیرمبارزات مربوط بآزادی بیشتر درزمینه مسائل اقتصاد سیاسی صورت گرفته است . بنابراین مامعتقدیم که این مسئله از لحاظ بحث درباره کیفیت تحول دائم درامریکای کنونی‌اهمیت استراتژیکی دارد . برای روشن شدن مطلب هیچ موضوعی بهتراز داستان کاپیتالیسیم امریکانیست . پنجاه سال پیش از این کاپیتالیسم امریکا ظاهراً همان بود که مارکس پیش‌بینی کرده بود و دیگران نیز بطعنه از آن خرده گیری مینمودند .

درآن ایام سرمایه‌داری امریکا بمنزلهٔ مولود نامبارك حرص و آز و عدم مسئولیت شمرده میشد که در وال استریت بدنیا آمده بود وعمر درازی توأم باانحصارقدرت‌اقتصادی برای آن پیش بینی میشد . علی‌الظاهر بثبوت رسیده بود که مالکیت خصوصی جز افزایش منافع افراد معین حاصلی نخواهد داشت . درواقع کاپیتالیسم آنروزی کمابیش همان بود که امروزه آندره ویشینسکی آنرا باکمال جدیت آمیخته بطعنه ومزاح تصویر میکند . آن کاپیتالیسیم حقیقةً نیز بصورتی بود که ملیونها نفر خارج ازامریکا وعده‌ای درداخل این کشور در حال حاضر نیز میخواهند کاپیتالیسیم‌امریکائی‌را به آن وضع نشان بدهند و از این حیث‌موجبات آسایش خاطر کمونیست‌هارا بوجه کامل فراهم میسازند .

حقیقت امر اینست که کاپیتالیسیم کنونی امریکا بهیچوجه شبیه کاپیتالیسیم پنجاه سال پیش نیست و در خلال این مدت قلب ماهیت

عظیمی روی داده است که هنوز جهانیان رو بهمرفته ازآن بیخبرند وسرعت این تغییر از نظر ادراك مورخین و مفسرین و نویسندگان کتب تجارتی و حتی از نظر بسیاری از خود تجار مخفی مانده است. مادام که کیفیت این قلب ماهیت درك وعقاید منسوخه سابق ترك نشود فهم چگونگی اوضاع امریکا بآسانی میسر نخواهد بود .

درحال حاضر بسیاری از مدارك مربوط باین قلب ماهیت‌دردست است و باآنکه احتیاج مبرمی درکار است که تئوری کاپیتالیستی راازنظر امریکای امروزی مجدداً بیان کنند هنوز این مدارك زنده تدوین نشده است . مثلاً جنبه شمول عمومی کاپیتالیسم امریکائی که در فصل‌مربوط بطرز زندگی امریکا مورد بحث قرار گرفت از انظار دور مانده . باید دانست که‌مالکیت‌وابتکارعملیاتی‌چنان‌عمومیت‌یافته که‌سیستم کاپیتالیستی کاملاً باسیستم سیاسی توأم شده و از مبانی دمکراتیک‌آن کسب فیض میکند. درحال حاضر نفوذ محلات دیگرنیویورك بمراتب بیشتر ازنفوذ وال‌استریت است و کاپیتالیسیم امریکائی در واقع جنبه ملی و عمومی دارد زیراکه نه‌تنها مردم ازآن پشتیبانی میکنند بلکه خود درآن ذیسهم هستند .

اثرقلب ماهیت کاپیتالیسیم امریکا را بهتر از همه در تغییراتی میتوان دید که در وضع تجار عمده که وقتی صاحبان اختیار اقتصادیات امریکا و کارگردان‌وال‌استریت شمرده میشدند بوجود آمده است.

حقیقت امراینست که وال‌استریت دیگر درمعاملات بزرگ تأثیر و قدرت زیادی ندارد و از طرف دیگر خود این معاملات نیز قسمت عمده فعالیت‌های اقتصادی را تشکیل نمیدهند ، زیرا که اکنون قدرت اقتصادی متکی به تشخیص لیاقت اشخاص در انجام اعمال اقتصادی

وحفظ تناسب اعمال مذکوره است ودراین زمینه مراکز تجارتی دیگر عامل منحصر بفرد نمیباشند. پروفسور کلرویلکاکس درمجله تجارتی هاروارد چنین مینویسد :

« مبارزه طبقاتی در امریکا مبارزه بین دو طبقه پرولتارو بورژوا نیست بلکه مبارزه ایست بین گروه هائی که وارد عمل و دارای قدرت متمرکزی هستند و درصدد نظارت برمحصولات صنعتی میباشند. »

این گروهها بنابتعریف پروفسورویلکاکس عبارتند از گروه عظیم کارگری ـ گروه عظیم کشاورزی ـ گروه عظیم تجار خرده پا و گروه تجار عمده. ازاین چند گروه دسته اخیر که بیش‌ازهمه مورد فشار قرار گرفته است حس مسئولیت بیشتری نشان میدهد و باعث تشکیل نوعی از کاپیتالیسیم شده که هرکز بخاطر کارل مارکس یاآدام اسمیث خطور هم نمیکرده است .

اساس اینهمه تغییر یک نکته اخلاقی ساده است که درطی تاریخ امریکا همیشه مورد توجه بوده واین توجه گاهی بمرحله تعصب مفرط رسیده‌است. ح . ل . منکن وقتی‌چنین گفت « امریکائیان بجزدرلحظات شیطنت تعمدی که بزودی مایهٔ پشیمانی و تنبه میشود در سایر موارد ارزش هرچیزی حتی ارزش جمال را نیز از لحاظ درستی یا نادرستی آن می‌سنجند . » مانند آن متفکر اروپائی که اکراه معنوی را نتیجه کتمان حسد میداند منکن نیز این‌اخلاق امریکائیان‌را نشانه دهاتی منشی‌آنان میشمارد و باید دانست که اکراه معنوی امریکائیان موجب بسیاری از کارهای افراطی « دور از تمدن » از قبیل قانون منع مشروب گردیده است. کارل‌مارکس‌فلسفه خودرابر این فرضیه محتوم استوار ساخته است که نقائص فطری سرمایه داری خارج از حدود تأثیر اراده بشر است . حال باید تاریخ کاپیتالیسیم امریکا که از سال ۱۸۷۰ شروع شده است

نشان بدهد که ایمان مردم چگونه قادربتغییر جریان پیشرفت کاپیتالیستی است . واقعاً مایه تعجب بود اگر ملتی که در همین اواخر در باره موضوع بردگی بچنان سختی مبارزه کرده است راجع برفتار افراطی « بارون‌های دزد » خود اکراه و نفرتی نشان نمیداد . البته ضرورتی ندارد که مردم داوطلبانه قیام کرده وبسابقه اکراه‌معنوی دست‌باقداماتی بزنند . آنچه مهم و اساسی شمرده‌میشود داشتن این‌صفت است‌وبمحض اینکه مطبوعات آزاد و پرحرارتی در دسترس مردم باشد وعده کافی از سیاستمداران دست بکار شوند اقدامات لازم‌خود پیش میآید. مثلاً وقتی تمام مفسرین امریکائی ازرومان نویس تامخبر روزنامه و ازمورخ تا کاریکاتورسازقیام کرده واوضاع نامطلوب صنعتی ومالی‌را شرح‌دادند و همین امر منجر باقداماتی شد . از این انتقادکنندگان عده‌ای مزور و مابقی کاملاً صمیمی بودند ولی اعمال همه آنها متکی براین اصل بود که مردم‌را فقط باتقاضای توجه باصول اخلاقی میتوان جلب کرد .

آنانکه بطعنه و باحرارت زیاد کاپیتالیسیم امریکارا مورد انتقاد قرار داده‌اند بنقش اقتصادی مهم « بارون های دزد » از لحاظ تشکیل سرمایه لازم جهة ساختن راه‌های آهن و ایجاد کارخانه‌ها و تهیه ماشین آلات مورد احتیاج اقتصاد جدید چندان توجهی نداشته اند . البته این مدعیان عیب‌جو متوجه اقتصادیات اخلاقی نیستند بلکه با اعمال غیر اخلاقی سرو کار دارند و تصویری که از دزدیهای دستگاه اقتصادی امریکا دراواخر قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم ترسیم کرده‌اند درتمام جهان انعکاس یافته است.این تصویر حاکی از بیحاصل بودن مالکیت خصوصی و فساد کاپیتالیسیم میباشد ولی در عین‌حال آثار اکراه معنوی مردم امریکا نیزدرآن نمودار است، بدینمعنی که مطبوعات وسیاستمداران امریکائی خود پیشتر و بیشتر از همه متوجه نقاط‌ضعف موجود بوده‌اند

و بهمین جهت قلب ماهیت کاپیتالیسیم امریکائی جامه عمل پوشیده است .

انجام اصلاحات بطور غیر مرتب عملی گردید و انزجار معنوی امریکائی همیشه بیک اندازه شدت نداشت . در ایامیکه روزگار بکام بود امریکائیان گاهی عدم مراعات عقاید اساسی خودرا مورد اغماض قرار دادند و هروقت که اوضاع بد شد درصدد پیدا کردن عنوانی برای ملامت مسببین امور برآمدند و خواستار چاره جوئی شدند . در سالهای بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ مردم تقریباً هیچگونه تقاضای اصلاح نمیکردندو علت آن اولاً این بود که آثار بعضی از نویسندگان مؤثر امریکائی توجه بمسائل اخلاقی را بیرونق کرده بود وثانیاً اوضاع تجارت بسیارخوب بود بطوری که بجای تقاضای اصلاح امور بازرگانی جا داشت که ازآن تمجیدوتحسین کنند . درآن ایام جرایدمهم ازقبیل «ساتردی ایونینگ پست» و رجالی مانند هربرت هوور همه از خوبی اوضاع تجارت دم میزدند . اما فاجعه کساد بازرگانی این رؤیای خوش را از بین برد و مردمی که بناگهان زندگی خودرا از دست داده بودند بحال آشفتگی وغضب متوجه شدندکه حق زندگی بالاتر از هرحق دیگر است . مردم طبعاً کسانی راکه چند ماهی پیش مسبب ایجاد دوره رفاه و آسایش شناخته شده بودند مسئول ناراحتی های بعدی قلمداد میکردند و این نظر درنتیجه تحقیقاتیکه راجع بعملیات وال استریت انجام گرفت تقویت یافت .

این بودکه «روش جدید» را با آغوش باز پذیرفتند واز اولیای امورتقاضای اقدامات مؤثری کردند . دراین ضمن نویسندگان وروشنفکران هم دست بکار شدند و در حالیکه بعضی از آنان فقط بتغییر عقیده قبلی اکتفاکرده بسرزنش کسانی پرداختندکه چندی پیش مورد تکریمشان

بود ، عده‌ای دیگر درصدد برآمدند که علت و کیفیت تغییرات حاصله‌را درك کنند و برای جلوگیری از نظایر آن چاره‌ای بیندیشند.

بسیاری از اصلاحاتی که دراین دوره بعمل آمد همچنان پایدار ماند. کنگره امریکا قانونی گذراند که بموجب آن امور بانکی مربوط به استفاده ازسرمایه‌ها ازامورراجع بوجوده سپرده تفکیک یافت ویکسال پس‌ازآن تاریخ نیز «قانون مبادله اسناد تضمین شده» که مسلماً از روی حسن نیت طرح شده بود وسیله کنگره بتصویب رسید وبموجب آن بورس امریکا تحت مقررات حکومت فدرال قرار گرفت و بهیئت مدیره «فدرال رزرو» اختیار داده شد که عملیات بهره‌برداری‌را محدود سازد. همچنین بموجب قانون مزبور کلیه متصدیان امور مالی وصاحبان سهام کمپانیهای بزرگ موظف شدند که گزارش معاملات خودرا بدهند ونیز کمیسیونی مخصوص اسناد تضمین شده و معاملات بورسی تأسیس یافت تا امور مربوط باستفاده از سرمایه‌هارا تحت نظر بگیرد.

اقدامات اصلاحی دیگر باین درجه قرین توفیق نشد و بعضی از آنها بحق عقیم ماند. بعضی دیگر نیز مانند کمیته موقتی اقتصادملی غالباً بکار هائی پرداخت که مربوط باصل موضوع نبود. هنوز این کمیته مشغول بحث درباره اختیارات تجارتخانه‌های بزرگ بوده‌وهنوز روشنفکران راجع بکاپیتالیسم مالی شور و غوغائی براه انداخته بودند که ابتکار عملیات تجارتی بدست صدها مؤسسه جدید افتاد وقدرت‌تجارتی عمده ازیکطرف درمقابل نیروی روز افزون اتحادیه‌ها و ازطرف دیگر روبروی اقتدار کشاورزان قرار گرفت و از قدرت استبدادی وال استریت در امور مالی داستانی بیش برجای نماند.

درواقع انحطاط وال استریت‌مدتها پیش‌ازاصلاحات حاصله‌از«روش جدید» آغاز یافته بود ومقدمه آن وقتی پیش آمد که بنگاههای مختلف

دارای ثروت واستقلال شدند. البته حق استفاده از منافع بموجب اصول اقتصادی جاری دردست صاحبان سرمایه بود ولی مدیران آنها علتی نمیدیدند که بنسبت سهام مثلاً بیست‌دولار بهرسهمی سود قائل شوند زیراکه برای حفظ میزان اعتبار شرکت پرداخت مبلغ ده دلارنیز کافی بود . مدیران مزبور استدلال میکردند که مسئولیت امور مربوط بمنافع مستقیماً بعهده آنان است و سرمایه‌داران بزرگ در این مسئولیت سهم مستقیمی ندارند . این بود که مدیران مذکور بجای آنکه سهم بیشتری بسرمایه‌دار بدهند وجوه‌اضافی‌را بحساب ذخیره افزودند. مثلاً در ۱۹۰۵ کمپانی سانتافی تحت مدیریت ادوارد ریپلی در مقابل هر یک دلاری که بصاحب سرمایه داده میشد یک‌دلار نیز جزو اموال شرکت منظور میداشت . درسالهای بعد اشخاصی مانند او ون یانک و دیگران این روش افزایش سرمایه‌را توسعه بیشتری داده واستدلال میکردند که این ترتیب بعداز مدتی ازنظرسرمایه‌دار نیز منصفانه خواهد بود. صرفنظر از حصول یاعدم حصول این نتیجه احتمالی اینقدر میتوان گفت که ترتیب مذکور باعث آن شده که امور بانکی بازرگانی در خود محیط تجارت انجام یابد.

امروزه وال استریت فقط قسمت بسیار مختصری از قدرت سابق خودرا داراست، جزاینکه هنوزنظریات آن درکیفیت بکارافتادن‌سرمایه‌ها مؤثر است . درحال حاضر بجای سی‌درصدی که درسالهای بین ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از منافع صنایع بخود آنهابرمیگشت شصت درصد بصنایع تعلق میگیرد وتمام پولی که برای‌تشکیل سرمایه‌بکارمیرود ازمحل درآمدهای صناعتی و از منابع داخلی فراهم میگردد.

بزرگترین مؤسسه دلالی وال استریت که ده در صد از معاملات بورس آنجارا دردست دارد بنگاه « مریل‌لینچ - پرس - فنروبین »است

که نود درصد ازمشتریهای اورا تجار کم سرمایه وخارج از شهر تشکیل میدهند .

تجارتخانه مرگان هنوزهم یکی از بزرگترین بانکهای تجارتی کشور است که رویهمرفته در حدود ٦٦٧ ملیون دلار در اختیار دارد وهنوزهم وقتی صحبت از کمپانی‌مرگان میشود ایام گذشته بخاطرانسان میآیدکه مرگان امور بازرگانی‌امریکارا میگردانید . اما از طرف دیگر باید دانست که کمپانی جنرال موتورز سرمایه‌ای بیش از ١/٦٠ بیلیون دلار دارد ونه تنها امورمالی خودرا اداره میکندبلکه اخیراً قرضه‌ای‌هم بشرکت جونز ولافلین داده است. رویهمرفته در نیویورك و شنکتادی وشیکاکوو پیتسبورگ ونقاطغربی وجنوبی دیگرابتکار عملیات اقتصادی بدست بنگاههای عمده افتاده است و در واقع بسختی میتوان باور کرد که در سی‌سال پیش از این ج.پ مرگان یکتنه مرکز دنیای بازرگانی امریکا بوده و بصراحت و راستی تمام در مجلس تحقیقات پوچو چنین اظهار داشته است : « من ازرقابت مختصری بدم نمیآید ولی‌سروصورت دادن بکارهارا ترجیح میدهم ... بنظرمن بدون‌نظارت کامل هیچ کاری از پیش نخواهد رفت . » بهم‌خوردن اوضاع تجارتی دراین دوره‌کساد باعث آن شدکه وضع دنیای تجارتی سابق بکلی دگرگون شود و دراین ضمن دو عامل امیدبخش تازه پدیدارگردید یکی اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمانهای کشاورزی . در حال حاضر اتحادیه‌های کارگران بین ١٤ الی ١٦ ملیون نفر عضو دارند و رهبران آنها در عالم صنایع قدرت عظیمی‌را دارا هستند و این‌قدرت‌را مطابق اصول معمولی ازطریق متوقف‌ساختن صنایع برای کسب منافعی جهة کارگران بکار میاندازند اعم ازآنکه منافع مذکور اقتصادی یا غیر آن باشد .

صنایع درمقابل چنین قدرتی توانائی مخالفت ندارند وچون درمواقع بحرانی منافع ملی در معرض تهدید قرار میگیرد لذاغالباً خود کاخ سفید نیز وارد معرکه میشود. خطر چنین قدرتی آشکار است واخیراً درنتیجه عمل جان، ل. لوئیس آشکارتر نیز گردید. این شخص برای کارگران معادن خود هفته‌ای سه روز کار معین کرد و این عمل نه تنها برای عملی کردن میزان دستمزد بیشتری بود بلکه براثر ایجاد کمیابی ذغال قیمت آنرا نیز بالا برد.

این امر در واقع از مسائلی است که سیستم تحول دائمی آمریکا هنوز موفق بحل آن نشده است گو اینکه چند راه حل مختلف بتدریج درشرف پیداشدن است. نکته‌ای که باید درنظر گرفت این است که قدرت وال استریت که درهرحال روبانحطاط است دمبدم معارضی پیدا میکند وگاه بگاه نیروی کارگری مدرن بر آن چیره میشود و این نیروئیست که از لحاظ قلب ماهیت کاپیتالیسم نقش عمده‌ای ایفا کرده است.

نیروی تشکیلات کشاورزی نیز باآنکه کمتر ازقدرت اتحادیه هاست بازهم اهمیتی بسزا دارد. تعداد نمایندگان کشاورزان بنسبت عدهٔخود آنان زیاد است و باینجهت درکنگره قانون گذاران غالباً بنفع آنان اقدام کرده‌اند. کشاورزان در تاریخ امریکا از لحاظ تولید و تقسیم محصول یکی ازگروه‌های بسیار نیرومندرا تشکیل میدهند.

حالا باید دید که درضمن این تقسیم جدید قدرت اقتصادی مسئولیتی که برای افزایش میزان تولید ملی ضرورت دارد بعهده کی واگذارشده است. طبقه کارگر جز درموارد استثنائی کمتر آثار قبول این مسئولیت‌را نشان میدهد وطبقه کشاورز نیز بهمان وضع و بلکه کمتر از آنست. یگانه موردی که مسئولیت مزبورتاحدی محسوس است درسازمانهای تجارتی فردی است که درحال حاضرداراى ابتکاری میباشند و درصورت عدم وقوع

تغییر در عالم کاپیتالیسم دردست فرمانروایان وال استریت باقی میماند.

یکی از دو صفت مشخصه اقدامات عمده تجارتی مدرن اینستکه اداره آن بدست اشخاصی انجام میگیرد که برای این کاراستخدام میشوند. بقول برل و مینز امروزه نیروئی جاری ذاتی که در مؤسسات صنعتی و تجارتی و سازمانهای مربوط بآنها موجود است جانشین نیروئی شده است که سابقاً بطور راکد در سهام تجارتی وجود داشت و این وضع حتی در شرکتهائی نیز که امروزه امورآنها بدست صاحبانشان میباشد برقرار است، مثلاً کمپانی فورد تنها برای آن کار نمیکند که هرچه بیشتر دلار برای خانواده فورد فراهم کند بلکه سازمانی است که قبل ازهرچیز دیگر بفکر پایداری و پیشرفت مدام خود میباشد.

صفت مشخصه دیگر مؤسسات بزرگ اینست که اداره امور آنها بتدریج بصورت حرفه خاصی در میآید بدینمعنی که اولاً یکنفر مدیر صاحب حرفه شغل خود را از آنجهت مهم میداند که خود را در امور مربوط بآن زبر دست میشمارد. اینقبیل اشخاص غالباً ازمراحل پائین شروع و در نتیجه لیاقت ترقی میکنند و بسا نیز اتفاق می افتد که با نهایت دقت و حتی بطریق علمی آنانرا از میان عده ای اشخاص جوان تربیت شده و مستعد انتخاب میکنند، تعلیمات خاص بآنان میدهند و بتدریج بکارهائی میگمارند که بیشتر شایستگی آنهارا دارند.

ازاینقبیل مدیران مؤسسات همیشه انتظار آن هست که مستبدانه دستوری ندهند وازقبول این گونه دستورات نیزامتناع ورزند. دربسیاری از مؤسسات بزرگ تجارتی که اداره امور آنها بصحت انجام میگیرد مدیر اجرا کسی را میگویند که نسبت بتصمیماتی که مورد تصویب وی نیست رسماً اعتراض کند.

مهمتر از مطالب فوق اینست که مدیران مؤسسات تجارتی که

در واقع حرفه خاصی‌دارند نسبت بجامعه نیزدارای مسئولیتهائی‌میباشند. مقصود از این مطلب آن نیست که مدیران مزبور فاقد حس تجارتی قدیمی باشند بلکه ازاین حیث قوی‌تر اززمان گذشته میباشند ودر مرحله اول از لحاظ کسب منافع برای کمپانی خود دارای مسئولیتند و اینکه بعضی‌ها بنگاههای کنونی‌را غیر انتفاعی مینامند درواقع کودکانه صحبت میدارند. شکی نیست که هرتاجر هوشیاری نسبت بهمکاری که صحبت از عدم انتفاع کند حقاً ظنین خواهد شد زیرا که تاجر امروزی اصولاً برای همین کارپابمیدان عمل میگذارد واگر درکاراجتماعی خود پیشرفت مادی نداشته باشد ونتواند جامعه‌را متقاعد کند که این پیشرفت‌ضرورت داردحق اینست که نباید بکار خود ادامه‌دهد. بعلاوه هرمدیر شایسته و خوب طبعاً مایل است که نفعی بدست آورد و برای همین منظور است که مسئولیت بزرگی‌را بگردن میگیرد.

روسها درواقع خوب متوجه شده‌اند که درمواردیکه‌عامل انتفاعی وجود نداشته باشد باید بوسائل ممکنه آنرا ایجاد کرد. اما تضادیکه از لحاظ عامل جلب نفع خوشبختانه در سیستم امریکائی وجود دارد عبارت از اینست که مدیران بنگاههای تجارتی بنا بهمان نظر خاصی که از حیث انتفاع مداوم دارند نمیتوانند منحصراً درپی نفع آنی خود باشند. زیراکه جلب نفع مداوم بقول فرانک آبرامس رئیس کمپانی استاندارد اویل (نیوجرسی) مستلزم آنستکه«امور مؤسسه طوری اداره شود که حفظ توازن عادلانه وعملی درمیان تقاضاهای مختلف گروههائی که مستقیماً ذینفعند ازقبیل صاحبان سهام و کارمندان و مشتریان وعامه مردم مقدور باشد.» مدیر این قبیل مؤسسات خود عضو طبقه ایست که قدرت آن فقط بشرط عدم سوء استفاده پایدار تواند بود بعبارت دیگر گروه مزبور نباید مطابق اصولی که قبل‌ازحصول تغییرات کاپیتالیستی وجود داشت رفتار نماید.

بنابراین مقدمات تعریف مسئولیت مدیران امور صنعتی درمقابل سهامداران چندان اشکالی نخواهد داشت. درحال حاضرمدیران مذکور منحصراً پای‌بند منافع صاحبان سهام نیستند واین طبقه اخیر بجای آنکه صاحب قسمتی از صنعت مربوطه باشند جزو سهامداران معمولی هستند و بندرت میتوانند در امور شرکت اعمال نفوذ کنند.

اماازطرف دیگر قسمت اداری مؤسسات صنعتی نمیواند علناًو برای مدتی طولانی منافع صاحبان صنایع‌را بکلی نادیده انگارد. بطوری که در مورد مؤسسه«بیت‌اللحم وامریکا» تجربه نشان داده صاحبان‌سرمایه میتوانند بحد معتنابهی اسباب زحمت فراهم و حتی در مواردیکه از همدیگر دور هستند باتعیین وکیل نظریات خودرابوجه مؤثری هم‌آهنگ سازند. رویهمرفته قسمت اداری صنایع نسبت بصاحبان سرمایه‌رفتاری پسندیده دارد وتقریباً هرمدیرلایقی‌میتواند بدرستی اظهارکندکه اهمیت روز افزون سیستم استخدام مدیران صناعتی و همچنین روش افزایش سرمایه در داخل صنایع بنفع صاحبان سرمایه بوده است. بالاترازهمه اینها مدیران صنایع میتوانندا‌ستدلال کنند که منافع نهائی‌صاحبان سرمایه درآنست که بگذارند مدیران مسئول صنایع از طریق رقابت شرکتهای مربوطرا سروسامان بدهند وباکارمندان ومشتریان وعامه مردم‌عادلانه رفتار کنند.

از طرف دیگر مدیران صنایع کنونی نسبت بکارمندان خود نیز حس مسئولیتی نشان میدهند که نه تنها برای جلوگیری یا پیش بینی تقاضاهای اتحادیه‌ها بکار میرود (گو اینکه عامل مزبور غالباً خیلی نیرومند بوده است) بلکه صمیمانه و با کمال حسن تشخیص حاکی از آنست که مدیران صنایع بخوبی متوجهند که جلب رضایت یک عده کارمند وفادار لااقل باندازه خود مؤسسه و ماشین‌آلات عمده‌آن‌ارزش

و اهمیت دارد. سالهاستکه روشهای استخدامی بیش‌ازپیش متوجه اعتدال و انصاف بیشتری است و با آنکه هنوز راه زیادی در اینمرحله باید پیموده شود میتوان گفت که اگر یکی از کاپیتالیست‌های قدیمی شاهد اوضاع کنونی باشد ازمنافع گوناگونی که بمستخدمین صنایع میرسد دچار حیرت خواهد گردید.

مدیران امروزی صنایع هرچه بیشتر میل دارند که در بارهٔ مستخدمین مؤسسات خود تسهیلات گوناگونی را از قبیل حقوق ایام باز نشستگی و طرحهای مربوط به پس‌انداز و مرخصی ایام وضع حمل و استفاده از بیمارستان وبیمه طبی وغیره فراهم آورند. بعضی از قسمتهای اداری صنایع منافع معینی را برای کارمندان خود فراهم میآورند. مثلاً پاره‌ای از آنها راجع بتثبیت وضع استخدامی کوشش مینمایند مانند یک تجارتخانه معروف که اخیراً بکار تهیه و فروش مبل و اثاثیه پرداخته و موفق شده‌است که برای جلوگیری از نتایج حاصله از فرق میزان معاملات در فصول مختلف چاره‌ای مؤثر پیدا کند. بعضی ازشرکتهای دیگر (مانندپر و کتور و کامبل ـ نان بوش ـ هرومل وغیره) کار تثبیت استخدام را بجائی رسانیده‌اند که میتوانند حقوق یا دستمزد کارمندان خود را بطور سالانه تضمین نمایند. بعضی دیگر نیزباوسایل فنی مخصوص میتوانند اوضاع بازاررا پیش‌بینی کنند و باتعیین قبلی میزان تولید اوضاع استخدامی کارگران خود را تثبیت نمایند. درحال حاضر تقریباً تمام شرکتهای عمده طرح خاصی برای دوره بازنشستگی کارمندان خود دارند و یا آنکه در صدد فراهم آوردن چنین طرحی هستند.

بسیاری از آنها مانند اسپیرز و روبوك طرح بازنشستگی راباطرح پس‌اندازها توأم کرده‌اند، بطوریکه کارمندان آنها بهنگام بازنشستگی صاحب سرمایه معتنابهی میشوند. شرکتهای دیگرنیز هستند که بکارگران

خود سهمی از منافع میدهند و علاوه برآن انعامهای سالانه کارگران مزبور نیز معادل یک برابر دستمزد اصلی آنان میگردد و این ترتیب باپشتیبانی شورائی عملی میشود که ازطرف این قبیل شرکتها تشکیل یافته و دارای ۲۷۶ نفر عضو میباشد.

باتمام این احوال همانطور که التن مایو و دیگران گفته اند این منافع مادی باندازه رضایت حاصله ازحسن انجام شغل مربوطه اهمیت ندارد زیرا که انجام دادن کاری بوجه صحیح و رضایت بخش واحساس اینکه دیگران نیزمتوجه خوبی کارانسان هستند خود لذتی دیگر دارد.

موضوع دیگری که مربوط بهمین مسئله و دارای همان اندازه اهمیت است شرکت واقعی در امورمربوطبکمپانی است. این موضوع بسیار مهمست وحل آن فقط باحسن نیت مقدور نمیشود. مثلاً دریکی ازشرکتهای وابسته باستاندارد اویل کمپانی وقتی عدم رضایت جمعی کارگران اسباب گرفتاری شدید اولیای امور شرکت شده بود تاآنکه رئیس شرکت بطور غیر رسمی درباره گرفتاریهای خود و هیئت مدیره شرکت با کارگران بصحبت پرداخت. فرانک آبرامس در این باره میگوید: کارگران بلافاصله بانهایت علاقمندی حرفهای اورا شنیدند و درضمن علل عدم رضایت خود آنان هم روشن گردید. ماحصل مطلب این بود که کارگران احساس میکردند که آنهارا درهیچ کاری مداخله نمیدهند ولی بایددانست که هررئیس شرکتی باین خوبی متوجه اینقبیل نکات نمیشود. وهمچنین یک مسئله هست که در روابط فیمابین رؤسا و کارمندانشان اینهمه فرق و تفاوت نشان میدهد و اداره کنندگان باید بتدریج توجه به آنرا جزو وظایف خود قرار بدهند.

امروزه نکته اساسی مزبور وسیله طرفداران شرکت کارگران

در امور اداری مورد توجه قرار گرفته و در ضمن عوامل مادی را نیز بدان ضمیمه کرده‌اند. بدینمعنی که هم کارگر را درسیستم صنعت وارد کرده و دراتخاذ تصمیمات مربوط بامر تولید ذیسهم میسازند و هم ازمنافع حاصله برای او سهمی میدهند. ازماه‌ژانویه سال ۱۹۵۰ باینطرف لااقل دوازده تجارتخانه وصنعت بزرگ این ترتیب را قبول کرده‌اند ومؤسسات دیگری نیز درصدد قبول آن هستند و شکی نیست که ترتیب مذکور روابط موجوده فیما بین عوامل مختلف صنایع امریکائی را در معرض تحول عظیمی قرارخواهد داد وتغییر بزرگ کاپیتالیسم امریکارا بازهم جلوتر خواهد برد.

کیفیت رفتارمدیران صنایع آمریکائی با کارگران و کارمندانشان ونتایجی که از این حیث بدست آمده مطلبی است که بحث زیادی درباره آن میتوان کرد. اما این نکته مسلم است که طرز رفتار آنان ازاوضاعی که درسایرنقاط جهان جاری است بهتراست والبته بمراتب بهترازآنست که‌اولیای‌امورسیستم کاپیتالیستی‌سابق‌میتوانستند درعالم خیال تصورآنرا بنمایند. درحال حاضر در واقع مسئله ای که مبتلابه است این است که از بذل و بخشش اولیای امور صنایع جلوگیری کنند زیراکه اگر بنا باشد شرکتی آنقدر بکارمندانش نفع برساند که تکافوی آن از طریق افزایش تولیدمیسر نشود درآن صورت‌بالمآل باید کسری درآمدرا ازطریق تحمیل بمصرف‌کننده جبران نماید و شکی نیست که اگر در این خیال باشد میتواند بدینوسیله همکاری کارمندان و کارگران خودرا جلب کند یعنی چند نفر تولید کننده با یک اتحادیه دست بدست بدهند و بضرر عامه مردم بکار پردازند.

باوجود همه این احوال تاکنون‌اداره‌کنندگان امورصنایع مدرن از مسئولیت خود نسبت بعامه مردم غفلت نکرده و در واقع اهمیت

خودرا ازهمین راه بدست آورده‌اند. درصنایع امریکا اصل واقعی اینست که کالا را ببهای نازلی تولید کنند و بقیمت مناسبی در دسترس مردم قرار بدهند وهرشرکتی‌هم که اندك آگاهی‌بامور اجتماعی داشته باشد ازاین اصل پیروی میکند. مثلاً بسیاری ازمواد شیمیائی بدون آنکه رقابت تجارتی در میان باشد مرتباً بقیمتهای نازلی در معرض فروش قرارداده میشود تا آنکه بدینطریق بازارآنها رواجی پیداکند. همچنین بسیاری ازمدیران امروزی صنایع درباره مسائل مربوط بقیمتهاوانحصار اجناس ورقابت تجارتی که کمابیش با یکدیگرارتباط دارند دقت زیادی بخرج میدهند. زمانی لرد دیوآر میگفت: «رقابت مایه بقای تجارت و موجب فنای منافع است». اما امروزه اوضاع فرق بسیار دارد بدین معنی که بجای انحصار تجارتی و رقابت مطلق (بنحوی که داروین آنرا درك میکرد) درحال حاضر یکنوع رقابت تجارتی عملی برقرارشده‌است که نه تنها مانع منافع نیست بلکه همانطورکه تجارتخانه های‌زبردست میدانند وسیله تأمین بقای آنهاست.

رقابت تجارتی اگر از روی اصول صحیح انجام پذیرد صرفنظر از اینکه ممکن است بدرد تبلیغات بر ضد تروستها بخورد اساساً بوجه مفیدی وسیله نظارت براعمال شرکتها نیزتواند بود. برای مثال‌شرکت دوپون‌را ذکرمیکنیم که بیش‌ازیکسال‌صرف وقت کرد تایکنفر داوطلب پیداکند که بمبلغ ۲۰ میلیون دلار در یک کارخانه‌سلوفان شرکت کند. پس ازآنکه چنین کسی درصنایع «اولین» پیدا شده شرکت دوپون‌محل کارخانه را برای او میسازد وازهیچ مساعدت فنی لازم نیز دریغ ندارد. علاوه بر همه اینها ازآنجائیکه دوپون یگانه منبع تهیه سدیم است مؤسسات‌تقطیررا واداربتهیه ماده‌مزبورکرده و اخیراً نیز امتیازات‌نایلن خود را بکمپانی کمستراند واگذارنموده است. در این ضمن سایر کمپانیها

نیز دریافته اند که اینگونه دیسیپلین اختیاری در کارهای طویل‌المدة بهترین وسیله تنظیم بهاست. قیل و قالی که اخیراً راجع بتقلیل بهای اتومبیل پیش‌آمد تاحدی این موضوع را مبهم گذاشته است و اینمطلب پوشیده مانده که کمپانیهای اتومبیل سازی معمولاً در تعیین بهای اتومبیل توجه زیادی نسبت بنظریات مردم داشته اند و اگر چنین نمیکردند وصرفاً مطابق اصول عرضه وتقاضا اقدام مینمودند میتوانستند اتومبیلهای خودرا بقیمت خیلی بالاتری بفروشند. بنابراین خود داری سازندگان اتومبیل ازتحمیل قیمتهای سنگین یکی ازنمونه‌های فوق‌العاده تغییری است که درطرز فکرسرمایه داران حاصل شده است.

امروزه یکی ازمسائل مورد توجه دقیق‌شرکتهای بزرگ اینست که از نظریات مردم آگاه باشند. بهمین جهت غالب جلسات هیئتهای مدیره آنها درواقع بتجزیه وتحلیل اعمال خود شرکت میگذرد ودراین ضمن مدیران شرکت بدفاع و توضیح اعمال خود میپردازند چنانکه گوئی مورد بازخواست هستند. اخیراً درجلسه هیئت مدیره یکی از شرکتهای بزرگی که کالاهای مایحتاج عامه‌را تهیه‌میکنند رئیس هیئت از جا برخاست و اظهارنمود که وجود سرپرست های کارگران درواقع میان مدیران صنعت و گروه کارگران مانعی ایجاد کرده و دراین امر تقصیرمتوجه مدیران‌است. درنتیجه این‌اظهارات دوساعت وقت‌اعضای هیئت مدیره بتحقیق وبحث درکیفیت اعمال خودشان صرف شد. دراین جلسه موضوع بستن یک کارخانه قدیمی واقع دریک شهر کوچک نیز مطرح بود و هیئت مدیره نه تنها این مطلب را مورد تحقیق قرارداد بلکه تاریخچه سایر مسائل مشابه را نیز بررسی کرد. پس از یکساعت بحث و مطالعه این‌مسئله حل شد، بدین ترتیب که مقرر نمودند بجای

کارخانه مورد بحث انباری برای حفظ کالادرآنشهر بوجود آورندتاآنکه تقریباً بتمام کارگران بیکاردرآنجا شغلی داده شود.

در این باره یکی از اعضای هیئت مجریه چنین میگوید « لااقل نیمی از وقت‌ماصرف آن میشود که نتایج احتمالی اقدامات پیشنهادی‌را مورد بحث قراردهیم و این همانست که نویسندگان کتب جدیدبعنوان انقلاب درعالم اداره صنایع ازآن یاد میکنند .»

شاید بجرأت توان گفت که در حال حاضر مدیران بنگاههای بازرگانی بیش از هرچیز دیگر متوجه پیشرفت و توسعه فعالیتهای راجع بروابط عمومی‌میباشند. بیش‌ازچهارهزارشرکت‌فعلاً هواخواه‌برنامه‌های مخصوص این روابط هستند و با آنکه بسیاری از اقدامات آنها بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد باز هم همه روزه تعداد بیشتری از مدیران صنایع بقدرکافی متوجه میکردندکه در عالم تجارت وجود روابط خوب‌باسایر طبقات مردم دلیل این است که کارآنان از طرف طبقات مزبور مورد تقدیر است و افراد این طبقات بوجه‌کافی متوجه چگونگی امر هستند. البته همچنانکه بسیاری از پدران و مادران میدانند درك محسنات یك اندرز اخلاقی بکاربستن آن اندرزرا تضمین نمیکند معهذا تکرارمداوم آن اهمیت مطلب‌را هرچه بیشتر درذهن شنونده رسوخ میدهدوبالمآل ممکن است در طرز رفتار اومؤثر باشد. پل کارت یکی‌از مدیران‌جنرال موتورز سالهاست این‌حرف‌را تکرارمیکندکه «برنامه مااینست که‌بدانیم مردم چه چیزرابیشتر میخواهندتاازهمان کالا بیشترتولیدکنیم‌وبالعکس هرچه‌راکه مردم کمتربدان رغبت میکنندمانیزازمیزان تولیدآن‌بکاهیم .»

مقصود ازاینهمه تفصیل آن‌نیست که رهبران عالم تجارت‌بسرعتی هرچه تمامترمارا بسوی بهشت برین اقتصادی سوق میدهند بلکه‌منظور

ما در اینجا جز این نبوده که راجع باقدامات پیشقدمان عالم بازرگانی دراین زمینه شمه‌ای بیان نمائیم و بهیچوجه نمیگوئیم که سایرمدیران و شرکتهای تجارتی همه بهمین منوال عمل میکنند .

حقیقت امر اینست که بسیاری از آنان هنوز بدست آوردن منافع سریع و هنگفت‌را برهمه چیز مقدم میشمارند وچه بسا هستند کسانیکه صاحبان سهام‌را مناسبترین وسیله حصول نفع میدانندو کارگرراموجودی بسیار حساس وغالباً مزاحم و مشتری‌را تابع اراده تولید کننده‌میپندارند. این‌قبیل بازرگانان نیز مانند بسیاری از رهبران کارگری و کشاورزی سعی دارند که بدون توجه بمیزان کمک خود در تولید ثروت‌ملی‌سهم بیشتری ازآن‌را بدست بیاورند.از طرف دیگر سیستمی که بقول پرفسور ویلداکس تجارت جزئی متشکل نامیده میشود وسیله اجرا یاتحت‌الحمایه بسیاری ازقوانین منصفانه تجارتی ومقررات صدورجواز و قوانین مزایده و مناقصه محلی و تدابیر دیگری است که بهای اجناس‌را ازتأثیر عملیات بازار مصون و مستقل نگه میدارد.

در قسمت بازرگانی عمده نیزمسائل قابل بحث زیاد است،مثلاً میزان قدرت آن در تثبیت قیمت‌ها و همچنین تشخیص اینکه این‌قدرت تاچه حد بدرستی یانادرستی مورد استفاده قرار میگیردهم‌اکنون‌ازجمله موضوعاتی است که کارشناسان درباره آن اختلاف نظردارند . بعضی از علمای‌اقتصاددراین باره‌عقیده مندند که دراقتصادیات کنونی«اولیگوپولی» یعنی انحصارمعاملات بیک طبقه ممتازدربازار تجارت رایج‌ترازهرسیستم دیگر است و مقصود آنان اینست که چون مجموع ثروت‌ملت دردست عدهٔ نسبةً معدودی از شرکتها متمرکز شده است لذا بازار تابع اراده فروشندگان انگشت شماری است که میتوانند قیمت‌هارا معین نمایند . عده‌دیگری ازاقتصادیون آماری‌راکه مبنای این‌قبیل نظریات است‌مورد

انتقاد قرارداده معتقدند که فقط بیست درصد ازدرآمد ملی بوسیله‌مدیران سیستم «اولیگوپولی» فراهم میگردد و اگر موضوع رقابت تجارتی‌را باتوجه بواقعیات بازارتجزیه وتحلیل نمائیم معلوم خواهد شد که میزان رقابت در اقتصادیات امریکا بجای آنکه کاهش یابد روبفزونی میرود. درهرصورت امید است که تجزیه و تحلیلی بدین اهمیت هرچه زودتر عملی‌شود ، ولی‌نتیجه آن هرچه باشد نباید تصور کرد که‌ازنظراجتماعی حاکی ازحصول کمال مطلوب درعالم بازرگانی خواهد بود.آنچه واجد اهمیت است اینست که بعضی از رهبران عالم تجارت دست باقداماتی زده‌اند و دیگران نیز از آنان پیروی میکنند. همچنین بجای عقیده قدیمی که مالك هرچیزی حق دارد مال خودرا مطلقاً بمیل خودمورداستفاده قرار دهد نظریه جدیدی تکامل یافته است که میگوید مالکیت‌مستلزم مراعات‌پاره مسئولیت‌های اجتماعی‌است‌ومدیر تجارتخانه نه‌تنهاامانت‌دار مالک آن بلکه امانت دار تمام جامعه است . این است قلب ماهیتی که در کاپیتالیسم امریکائی بوقوع پیوسته و در تمام دنیا هیچ حادثه اقتصادی باهمیت و امید بخشی آن نمیتوان‌یافت .

نهضت کارگری درامریکا

همچنانکه قبلاً گفته شد قلب ماهیت کاپیتالیسم امریکا تا حد معتنابهی نتیجه قدرت متزاید کارگرانست که بالاجبار کاپیتالیسم‌را وادار بتجدید نظر در تئوری‌ها و اعمال خود نموده است.

معهذا برای درك حقیقت اوضاع امریکا باید این نکته‌راهم‌منظور داشت که پس ازاین قلب ماهیت کاپیتالیسم امریکا ازبین نرفته‌ونیروی کارگری آسیب خطرناکی برآن وارد نیاورده است و اهمیت این امر کمتر از حصول تغییر مذکور نیست.

مسئله‌ای که روشنفکران اروپائی‌را درباره نهضت کارگری امریکا گیج و مبهوت ساخته اینست که نهضت مزبور مطابق قوانین کذائی تاریخ پیش نمیرود. نهضت کارگری امریکا هیچیک ازآثارایده اولوژیکی متحدالشکلی‌را که‌ازمشخصات نهضت های‌مشابه‌درقاره‌اروپا یادرانگلستان بوده است دارا نمیباشد.

درامریکانظریات ایده‌اولوژیکی بیل هاچسن که‌ازرهبران‌اتحادیه نجاران است با نظریات سوسیالیست‌سابق دیود وبینسکی از پیشوایان اتحادیه کارگران خیاطی‌زنانه فرق فاحشی دارد معهذا این دونفر بعنوان معاونین فدراسیون کارگری امریکا با هم کار میکنند. همچنین کنگره سازمانهای صنعتی که از مؤسسات جدیدتراست ازلحاظ اداره امور خود هم‌آهنگی بیشتری نشان میدهد در صورتیکه اختلافات بین امیل ریو نماینده اتحادیه کارگران نساجی ووالترویتر نماینده اتحادیه کارگران اتومبیل بقدری زیاد است که در بسیاری از اتحادیه‌های کارگری اروپا وجود چنین اختلافی اساس سازمان‌را متزلزل میکند. اختلافات‌مزبور منحصر بسازمانهای عمده نیست بلکه در هریک از سازمان های محلی یعنی در داخل هراتحادیه وهرصنعت وهمچنین درهرشهری درعملیات و سیاست و حتی در طرز بیان نظریات مربوط به اتحادیه ها نیز وجود دارد.

کارگران امریکا پیوسته از طبقه کارگر و پرولتاردم نمیزنند و معتقد بمبارزه طبقاتی نیستند. جماعتی ازآنان بهمان اندازه انجمن‌ملی تولیدکنندگان علاقه‌مند باستقلال فردی شدید میباشند. عده دیگری خواهان «اصلاح کاپیتالیسم» هستند و اگر بخواهیم دراین‌باب‌نظریه جامعی از طرف کارگران امریکا اظهارکنیم شاید بهتر آن باشدکه گفته جرج و. بروکس عضو اتحادیه کارگران کاغذسازی را تکرار کنیم

که میگوید : « اینکه عالم کارگری امریکا بقبول کاپیتالیسم تن درداده نشان میدهد که منظورنهضت کارگری امریکا اینست که هرروز خودرا بهتر از روز پیش سازد . »

باهمه این احوال اتحادیه های کار گری امریکا از لحاظ مبارزه دست کمی از اتحادیه های اروپائی ندارند و شاید ازآنها نیز سرسخت‌تر باشند و هنگام مبارزه درراه تقاضاهای مربوط باختیارات وامور اقتصادی خود چنان شدت عمل بخرج دهند که نظیر آنرا در هیچ اتحادیه‌معتقد بمبارزه‌طبقاتی نتوان پیدا کرد .دلیل این‌امر آنست که باوجودشباهتهای زیادی که از لحاظ وجود شرایط مساعد برای پیدایش اتحادیه‌های کارگری در کشور های صنعتی میتوان یافت اتحادیه های امریکائی از حیث مفهومی که در ذهن اعضای خود دارند و همچنین از جهت منظور و وظیفه‌ای که برای خود تعیین کرده‌اند باهیچیک ازاتحادیه‌های ممالک دیگر شباهتی ندارند **بدینمعنی که در امریکا اتحادیه کارگری وسیله‌ایست برای تحصیل و نگهداری حقوق‌ومزایای کشوری کامل جهت هریك از اعضای خود بنحوی که فردفرد آنان ازتمام‌حقوق و مزایای عضویت دریك جامعه کاپیتالیستی برخوردارباشند .**

میزان واقعی کامیابی اتحادیه‌های امریکا دراین‌راه ازآنجا پیداست که کارگران بحد حیرت‌آوری همردیف سایر اعضای جامعه‌ای شده‌اند که درآن اکثریت بامردمان متوسط‌الحال است واین برابری در کارخانه و اجتماعات محلی و از لحاظ اقتصادی همه‌جا مشهود است . ازطرف دیگر چون در عین حال نسبت باقدامات تجارتی و مدیران امورمربوط بآن و نسبت بسیستم اقتصادی در میان کارگران امریکائی خصومت واقعی وجود دارد این‌امر نه‌تنها نشان شکست میباشد بلکه برای نهضت

کارگری امریکا بزرگترین خطرات بشمار میآید گو اینکه شاید برای آن بزرگترین فرصتهارا هم در برداشته باشد.

بیست سال پیش ازاین انسان میتوانست باکمال سهولت مشخصات نهضت کارگری امریکارا بعنوان عدم رشد کارگر امریکائی به بی اعتنائی برگذار کند . درآن ایام کشورهای متحد امریکا پس از کشورژاپن کمتر از هر کشورصنعتی عمده دیگر به اتحادیه های کارگری میپرداخت وبسیاری از اهل فن چنین استدلال میکردند که اگر نهضت اتحادیه ها درامریکا توسعه ای پیدا کند قهراً باندازه اتحادیه های اروپائی وشاید بیشتر ازآنها جنبه پرولتاری داشته و هم خود را صرف مبارزه طبقاتی و مخالفت باکاپیتالیسم و طرفداری از سوسیالیسم خواهد کرد. دراین باره بیانات هارولدلاسکی سلسله جنبان خیال پروریهای دست‌چپی از سایرین محکم تر وحاکی ازاطمینان بود. ضمناً باید دانست که همین نظریه ازسال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ در داخل خود نهضت کارگری امریکا نیز رایج بود مثلاً جوانانی که در کالج کارگری بروك وود بودند و بعدها از پیشروان کنگره سازمانهای صنعتی شدند دارای همین نظر بودند.

امروزه کشور های متحده امریکا یکی از ممالك آزادی است که درآن سازمان های کارگری توسعه زیادی یافته است بطوریکه تقریباً تمام کارمندان مؤسسات تولیدی درصنایع بزرگ ومتوسط متشکل میباشند و درسر تاسر کشور اتحادیه ها درپیمانهای استخدامی میزان دستمزد را تعیین میکنند واین کاردرمورد بنگاههای تجارتی متشکل وغیرمتشکل یکسان انجام میگیردوشامل کارمندان دفتری و کارگران هردو میباشد. این تغییر وضع که مؤسسات تجارتی راازوضع یک مغازه معمولی بصورت سازمانهای اقتصادی در آورده فقط درعرض دوازده سال یعنی از ۱۹۳۳ تا ۱۹٤٥

انجام یافته است . در عرض این دوازده سال رکود و جنگ و تشنج و ناراحتی حکمفرمابود معهذا نهضت کارگری کنونی که کامیاب ومقتدر و مبارز میباشند درست مثل نهضت کوچک و بی‌نتیجه بیست سال قبل کمتر متوجه پرلتاری یا سوسیالیستی است.

از ۱۹٤۱ باینطرف درعالم کارگری امریکا سه پیشرفت عمده بحصول پیوسته است که هرسه متوجه بیک منظوریعنی احیای فدراسیون کارگری امریکا و بشدت دارای احساسات ضد ایده اولوژیکی بوده وازبین رفتن ایده‌اولوژی ها وافکاردست‌چپی‌را در داخل نهضت کارگری خواسته‌اند.

از ۱۹۲۰ تا آغاز جنگ عالمگیر دوم فدراسیون کارگری امریکا در حال نزع بود و شاید بسیاری از مردم از آن دست شسته بودند . سازمان مزبور بی‌اثر و فاسد و منسوخ و بدون پرنسیپ و بدتر از همه خرده بورژوائی خوانده میشد درصورتیکه امروزه این فدراسیون درحدود هشت ملیون و نیم یعنی‌دوبرابر اعضای خوددرسال ۱۹٤۱ عضو دارد . بعلاوه غالب اتحادیه های مستقل نیز ازلحاظ فلسفه وتاکتیک و مبانی خوددرواقع عضو فدراسیون‌مزبورهستند گواینکه رسماً بدآن‌نپیوسته‌اند. بدین‌ترتیب تقریباً دوثلث اعضای اتحادیه‌های امریکا یعنی ده ملیون نفرازجمله پانزده ملیون عضو برطبق اصول ومبانی فدراسیون کارگری امریکا در اتحادیه هائی متشکلند که از عهد سموئیل گمپرز تاکنون همچنان ادامه داشته است.

پیشرفتهای اقتصادی وتغییرات تاکتیکی که در داخل فدراسیون کارگری امریکا روی داده هیچیک نمیتواند کاملاً کیفیت این تجدید حیات‌را برساند . بعضی از اولیای فدراسیون ادعا دارندکه همان‌وضع ضد پرلتاری و تمایل بکاپیتالیسم بوده که کارگر امریکائی را بسوی

فدراسیون جلب کرده است ولی شاید این ادعا قدری مبالغه‌آمیز باشد. اما بهرحال آنچه مسلم است اینکه ماهیت فدراسیون که بیشتر باطبقه متوسط سر و کار دارد هیچگونه مانعی در راه پیشرفت آن ایجاد نکرده است و اینکه ده سال قبل باکمال اطمینان پیش‌بینی میکردند که این موضوع موجب اضمحلال آن خواهد گردید بکلی محکوم به بطلان شده‌است.

کنگره سازمانهای صنعتی در بدو امر بعنوان تحقق یافتن آمال روشنفکران مورد تشویق و حسن استقبال قرار گرفت و چنین گفته شد که طلایه یک نهضت کارگری پرلتاری و واقف باحتیاجات طبقه کارگری میباشد. اما نتیجه جریان امور در کنگره مزبوررا ازسر نوشت والتر رویتر عضو اتحادیه کارگران اتومبیل که جوانی مستعد بوده و در عملیات مربوط بکنگره موفقیتهائی نیز بدست آورده است و امروزه بدون تردید فعالترین شخصیت عالم کارگری امریکاست میتوان درك نمود.

در کنگره وضع والتررویتر ازلحاظ سیاسی هرگز روشن نبود وقدر مسلم اینست که وی یک « سوسیالیست عادی » بشمار نمیآمدو وضعش شباهت زیادی به هانری فورد سی‌سال قبل داشت ـ همان هانری فوردی که راجع بهرمطلب و هرچیزی عقیده‌ای داشت ووقتی شیکاگو تریبون اورا آنارشیست خواند.

همچنین در اخلاق والتررویتر اثری از استبداد رأی فنی دیده میشد که نتیجه ادامه و تکرارطرحهای متعدد او بود. ازطرف دیگر هیچ تردیدی نبود که والتر رویتر معتقد بمبارزه طبقاتی و هوادار نوعی از سوسیالیسم بود ومیخواست که حزب کارگر تغییرات لازمه‌رادرسیستم موجود بوجود بیاورد. همین عقاید بیش از لیاقت و استعداد رهبری اتحادیه موجب شد که وی مورد تحسین و ستایش تمام روشنفکران

احساساتی طرفدار کارگرمنجمله اعضای جمهوری جدید و سیاستمداران متفنن گروه امریکائیان طرفدار اقدامات دمکراتیک‌واقع گردد.

باتمام این احوال بزرگترین واقعه سال ۱۹۵۰ وشاید بزرگترین واقعه دوران بعد از جنگ دوم انعقاد قراردادی از طرف والتر رویتر بوده که ازلحاظ تصدیق سیستم اعمال بازرگانی آزاد وسرنوشت کارگر در آن سیستم ازهرقرارداد کارگری دیگری که درامریکا بامضاء رسیده قابل توجه‌تراست.

این قرارداد کمپانی جنرال موترز نخستین قراردادی است که حداقل ترتیب موجود تقسیم درآمد بین دستمزد ومنافع را طبیعی وشاید منصفانه‌تلقی میکند ودر هرصورت اتحادیه کارگران امریکا همین‌تفسیررا برای آن قائل شد وترتیبات موجود مربوط بدستمزد را تاپنج‌سال بعدازآن تاریخ اساس عمل قرارداد.

این‌قرارداد نخستین قرارداد عمده‌ایست که واقعیات اقتصادی‌را از قبیل هزینه زندگی و میزان تولید در تعیین دستمزد مؤثر میداند و بدین ترتیب تئوریهای دیگر را که مبتنی بر تأثیر نیروی سیاسی و غیر آن است کنار میگذارد. ماحصل ، این قرارداد ازجمله چند قرارداد انگشت‌شماریست که بالصراحة اهمیت‌وظایف مدیران‌مؤسسات تجارتی‌را قبول کرده و ازطرف دیگر متوجه این حقیقت است که مدیران مزبور مستقیماً بنفع کارگر کار می کنند.شاید قرارداد جنرال موتورزمظهرهمان مقاصدی باشد که خود رویتر در سالهای اخیر بدآنها معتقد شده است گو اینکه باحتمال قوی ممکن است مشارالیه از روش سابق خود که در انتشارات اتحادیه‌ها تحت عنوان «کارگران متحداتومبیل‌سازی و موضوع تسلیحات» بشدت هرچه تمامتر شرح داده بازهم دفاع کند ولی حقیقت امر اینست که عقاید وگفته های او چندان مربوط بمطلب

دیده نمیشود آنچه مهم است اینست که‌قرارداد مورد بحث که اهمیت آن بلافاصله برهمه روشن گردید برنامه‌ای‌را بوجود آورده است که والتر- رویتر امیدوار است درنتیجه آن کارگران امریکائی‌را تحت رهبری‌خود متحد سازد. این امر دلیل محکمی است براینکه کنگره سازمان‌های صنعتی ازلحاظ‌امور اتحادیه‌های مربوطه‌طریقی‌را درپیش‌میگیرد که‌جرج‌برو کس بدآن اشاره کرده است یعنی میخواهد اصول کاپیتالیسم را همچنان‌قبول کند ونیروئی که محرك این تمایل‌است محصول موفقیتی است که کنگره مزبور در پیشرفت مقاصد خویش بدست آورده و در صنایعی که بتولید عمده مشغول است برای کارگران عادی و نیمه ماهر وضعی‌را تحصیل کرده است که معادل با وضع طبقه متوسط و دارای حقوق و مزایای کامل کشوری میباشد واین امر بطور کلی هدف نهضت کارگری‌امریکارا تشکیل میدهد.

امروزه تأثیر ونفوذ ایده‌اولوژی‌های دست‌چپی درنهضت کارگری امریکا از هرموقع دیگر کمتراست. البته کمونیست ها هنوز یك قسمت کوچك ولی استراتژیکی کارگران امریکارا دردست دارند ودر قسمتهای دیگر نیز رخنه های خطرناکی بوجود آورده‌اند ولی برخلاف بیست یاحتی ده سال پیش از این کمونیستها در هر جا که قدرتی دارند آن قدرت را از طریق ادعای خالصانه مبنی برطرفداری از اصول اتحادیه ها بدست آورده‌اند واین‌ماسك‌را فقط درخلوت وپیش‌محارم خودازچهره‌بر میگیرند. درسال ۱۹۵۰ دیویددوبینسکی خاطرنشان‌کرد که نهضت های قدیمی رادیکال وسوسیالیست وایده‌آلیست که رهبران اتحادیه‌ها از میان‌افراد آنها برمیخاستند حال دیگر وضع سابق‌را ندارند وسازمانهائی نظیر بوند یهودیان و آنارشیست‌های ایتالیائی وغیرآنها وجودندارد واگرامروزه

در عالم کارگری امریکا نوعی از ایده‌اولوژی نفوذی داشته باشد همانا تئوری کاتولیکی مربوط باتحادیه هاست که بوسیله عده متزایدی از کشیشهای وابسته باتحادیه ها ومدارس کارگری کاتولیکی تبلیغ میشود ودرچندین اتحادیه عضو کنگرهسازمانهای صنعتی و همچنین دراتحادیه های ساختمانی فدراسیون کارگری امریکا حائز اهمیت معتنابهی است.

از نظر تاریخی چنین مستفادمیشود که پیشرفت ایده اولوژی های چپی درسالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ اساس محکمی نداشته وحاکی از وجود یک تمایل اساسی در اتحادیه های کارگری امریکا نبوده است. اگر از لحاظ اساس امر بنگریم نهضت کارگری امریکا در اوایل بیش از نهضت کارگری انگلستان متمایل به سوسیالیزم بوده بطوریکه فدراسیون کارگری امریکا درکنوانسیون ۱۹۰۲ بزحمت توانست پیشنهادی را که به پشتیبانی از سوسیالیزم بعمل آمده بود رد کند(۴۸۹۷ رأی در مقابل ۴۱۷۱ رأی) واین امر تقریباً مقارن بازمانی است که کارگران انگلیس راه مخالفت میپیمودند و در ۱۸۹۹ کر ها روی کنگره اتحادیه های کارگری را بدست حزب جدیدالتشکیل کارگری میسپرد.

از آن تاریخ ببعد سازمانهای کارگری انگلیس هرچه بیشتر تحت سلطه روشنفکران سوسیالیستی درآمده‌ودرمقابل آن عقیده نهضت کارگری امریکا صورتی بخود گرفته است که کیفیت آنرا درقانون کلیتون مورخ سال ۱۹۱۴ بدین جمله معروف خلاصه کرده‌اند:

«کاری که یک فرد بشر انجام میدهدمتاع وجنسی نیست که درمعرض داد و ستد قرار گیرد» و این سخن ازمانیفست کمونیستی سرچشمه نگرفته بلکه از طرف مارك هانای جمهوری‌خواه ادا شده است که در رهبری فدراسیون ملی کشوری گمپرز نیز باوی همکاری میکرد.

این جنبه ضد پرلتاری و عدم توجه به ایده‌اولوژیهای مختلف درسازمان اتحادیه های امریکائی یگانه عامل پیشرفت آن اتحادیه ها و بزرگترین مایه خطرات احتمالی و همچنین وسیله ایجاد متدی است که باآن میتوان پیشرفتهارا توسعه داده و از خطرات جلوگیری نمود. حال خوب است در مرحله اول موفقیت اتحادیه هارا مورد بحث قرار بدهیم که خود یک‌پیشرفت دمکراتیک بشمار میآید ونهضت‌اتحادیه هارا بازندگانی اجتماعی آمریکا بهم پیوسته است.

درتمام نهضت‌های کارگری پرولتاری که معتقد بمبارزه طبقاتی میباشند اجتماع موجود و مؤسسات آن وسیله اختناق شمرده میشوند. تمام نهضتهای کارگری اروپا منجمله نهضت کارگری انگلستان‌اگرهم رسماً سازمانهائی براساس مخالفت باجامعه کاپیتالیستی بنا ننهاده باشند حد اقل بنیاد کارخودرا براساس رقابت باآن جامعه گذارده‌اند. برعکس در امریکا نهضت کارگری وضع اجتماع موجود و مؤسسات آنرا قبول کرده است.

در ۱۹۴۲ کنگره سازمانهای‌صنعتی امریکا درنود فقره‌از برنامه های خدمات مربوط بجامعه امریکائی نماینده داشت درصورتیکه سال پیش (۱۹۵۰) تعداد این قبیل نماینده ها به ۷۰۰۰ رسید و تنها در شهر اکرون (که‌از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ مرکز مبارزات شدید کارفرما و کارگر بود) امروزه شانزده نفر نماینده کنگره کارخانهای صنعتی وجود دارد که درهیئتهای مدیره‌سازمانهای اجتماعی‌مختلف عضویت دارند. یکی از پیشوایان کنگره اظهار میداشت که باستثنای یک باشگاه نمایندگان ما در تمام فعالیتهای شهر مزبورشرکت دارند. البته افراد «طبقهٔ‌موقر» هنوز نسبت بقبول یکنفر رهبر اتحادیه اعتراض زیادی بعمل میآورند ولی این مقاومت در حال حاضر شدیدتر ازآن نیست که معمولاً درمورد

هر تازه واردی نشان داده میشود مثلاً از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ انجمن تجار و بانکداران نیویورك نسبت بعضویت بزرگان عالم صنعت که جدیداً پیدا شده بودند بهمین اندازه بلکه بیشتر از آن مقاومت بخرج میداد .

دربعضی نقاط منجمله درشهرهائی که یک‌صنعت بخصوص رواج دارد مانند ساکینا و میشیکان وشهر ویسکنسین که بساختن کاغذ معروف است این قبیل مقاومت ها رو بزوال میرود . در این شهر ها اعضای اتحادیه های کارگری مورد قبول گروه‌هائی هستند که امور اجتماعی‌را اداره و آداب و رسوم محل را تعیین میکنند و از آنجمله است انجمن همکاری معلمین و اولیای اطفال وهیئتهای مدیره مدارس وسرپرستان کلیساها وبیمارستانها وانجمن داوطلبان آتش‌نشانی وانجمن های نمایش . حتی بعضی باشگاههای مخصوص تجار خرده‌پا که وقتی از مراکزعمده احساسات‌ضداتحادیه ها بشمارمیآمدند اکنون بتدریج اعضای اتحادیه هارا بعضویت میپذیرند . همچنین اعضای مزبور روز بروز بتعداد بیشتری بعنوان عضو معمولی ورسمی کارگاهها وشعب مخصوص مدیران‌صنایع پذیرفته میشوند . بدیهی است که رهبران اتحادیه‌ها در عرض‌سالهای متمادی درمقابل گروه‌هائی ازقبیل انجمن مدیران صنایع امریکاو هیئت مدیره کنفرانس صنایع ملی یک سلسله نطقهای معین را تکرار کرده‌اند ولی حالا دیگر بتدریج وارد گروه های غیر رسمی کوچکتری میشوند که کارهای عمده و حقیقی بوسیله آنان انجام میگیرد و دراین گروه‌ها وضع آنان طوریست که در جریان امور سهمی بر عهده میگیرند و فقط بترك مبارزات قدیمه قانع نیستند.ازطرف دیگر شورای مختلط تعلیمات اقتصادی که مرکب ازمربیان وتجارواعضای اتحادیه‌هاست وباموفقیت حیرت بخشی درصدد تعلیم امریکائیان ازلحاظ حقایق مربوط بسیستم بازرگانی آزاد میباشد مورد پشتیبانی کلیه اتحادیه‌هاست .

بنابراین مقدمات بهیچوجه نباید از نیروی واحد کارگری محلی بکاهیم زیرا که قدرت واستقلال این قبیل سازمانها یکی‌ازعلائم مشخصه نهضت کارگری امریکاست وبرای پیشرفت آن برطبق موازین‌دمکراسی که مرجح برخط مشی پرلتاری است ضرورت دارد. واحدهای کارگری محلی از آن جهت کسب نیرو کرده‌اند که در امریکا محیط کارگری نیز مانند بسیاری دیگر از مؤسسات مابنیاد گذاری سازمان خودرا بر اساس فدرالیسم ضروری تشخیص داده است.این تشخیص نتیجه‌اوضاع‌طبیعی کشور و روحیات جامعه بوده و از طرز عمل کارگران درمورد وظایف خود نشأت یافته است . در انگلستان و فرانسه و آلمان اتحادیه‌های کارگری ممکن است بداشتن یک مرکز و مرجع نیروی‌ملی‌قناعت کنند درصورتیکه اتحادیه های امریکائی خواستار دو مرکز متساوی القوه هستند که عبارتند از واحد محلی و واحد ملی کارگری.

وجود یک سازمان کارگری ملی که تمام صنایع را در برداشته ودارای قدرت واقعی باشد برای حفظ سازمانهای محلی از سلطه مدیران صنایع ضرورت دارد.چنین سازمانی سیاست اتحادیه‌ها و موازین ومبانی دستمزدها و پیمانهارا تعیین میکند و اتحادیه‌هارا بمردم ودولت‌معرفی مینماید ودرمقابل اقدامات عالم کارگری مسئول نتایج اقتصادی‌واجتماعی حاصله شناخته میشود . درست است که بسیاری ازمدیران صنایع تصور میکنند که اگر سروکارشان منحصراً باسازمانهای محلی باشد در روابط خود باکارگران هیچگونه گرفتاری نخواهند داشت ولی باید دانست که عدهٔ زیادی نیز هستند که برای حل مسائل کارگری محلی غالباً محتاج مساعدت اولیای سازمان ملی هستند و گرنه رشتهٔ کار از دستشان بیرون خواهد رفت.

باهمه این‌احوال باید دانست که موضوع سیاستهای‌ملی کارگری

وتثبیت دستمزدها درروابط بین کارگران ومدیران صنایع استخوان بندی کاررا تشکیل میدهد درصورتیکه سازمانهای محلی بمنزله عضله وخون این دستگاه است .سازمانهای محلی موجب توسعه روابط فیمابین و پیشرفت قوانین عرفی روز افزون میباشد و مجموع این قوانین عبارتست از راههائیکه برای حل اختلافات حاصله پیدا میشود ونتایج حکمیت هائیکه حقوق و وظایف طرفین را معین میکند . همچنانکه در سیستم فدرال حکومت امریکا جاری است در نهضت کارگری این کشور نیز وجود استقلال محلی اقدامات آزمایشی را مقدور میسازد .

باآنکه ازیکطرف ممکن است روابط نامطلوب بین کارگرو کارفرما مولود اعمال مدیران سازمان ملی کارگری باشد ازطرف دیگر نیزمیتوان گفت که وجود روابط حسنه درعالم کارگری مستلزم برقراری سازمانهای محلی خوب است . حتیٰ در شرکتهای بزرگی مانند جنرال موتورزهم که معمولاً در آنها عدم اطمینان متقابل شدت دارد و بالنتیجه قدرت علی الظاهر دردست مدیران درجه اول صنایع و اتحادیه های کارگری متمرکز است باز هم طرحهای مربوط بهمکاری بیسر و صدا و مرتب از طرف رهبران اتحادیه های محلی پیشرفت داده میشود و دراین کار مدیران صنایع محل نیز باآنان همقدمند .

فدرالیسم یک سیستم سیاسی مشکلی است و شاید عده زیاد وحتی اکثر اتحادیه های امریکائی هنوز طریق استفاده ازآنرا فرانگرفته باشند . بسا ممکن است که رهبرملی لااقل بمنظور حفظ مقام خویش درصدد تمرکزدادن تمام قدرت دردست خود برآید .دربعضی ازاتحادیه ها مخصوصاً در اتحادیه کارگران معادن زغال سنگ جان ل . لوئیس این سیاست منجر بنابودی استقلال محلی شده و سازمانهای کارگری محل بصورت واحدهای اداری درآمده اند . ازطرف دیگر رهبران محلی نیز

ممکن است هوس کنند که خودرا بالمره مستقل سازند و اینعمل دربعضی از مؤسسات برادران کارگر باعث آن شده است که اتحادیه‌ها بصورت انجمن بیسروسامانی مرکب ازا فراد گردن کش درآمده و مناقشات آنان موجب از بین رفتن حس مسئولیت درانجام امور اتحادیه گردد.

درایامی که نهضت کارگری هم خودرا مصروف شناساندن خود مینمود عیبی نداشت که اینقبیل مسائل ذاتی مربوط باصول مشروطیت کنار گذاشته شود ولی حالا دیگر این مسائل در درجهٔ اول اهمیت قرارمیگیرند بطوریکه بسیاری ازاتحادیه‌ها برای تقویت سازمان داخلی خود یکنفر کارشناس امور اداره صنایع رابعنوان مشاوراستخدام کرده‌اند. وقتی که سازمان داخلی اتحادیه های کارگری امریکا نیرومند تر شود اتحادیه های مذکور برای تحکیم و توسعه مبانی و مقاصد قدیم خود دستگاهی صحیح خواهند داشت و از شر فئودالیسم احتمالی داخلی مصون خواهند بود. درآنصورت کارگران بتحصیل حقوق و مزایای کامل اتباع کشور دریک جامعه فاقد طبقات نائل آمده وجامعه‌را متحرک و مستعد نگه‌خواهند داشت و اگر منظور کارگران همین باشد حصول آن بدون تردید مقدور است.

درحال حاضر هنوزآثار وعلائمی هست که نشان میدهد این مقاصد کاملاً برآورده نشده‌است ومطالعات مختلف سوسیولوژیکی حاکی ازآنست که کارگران بمسائل مختلف خود و بامر تولید و همچنین بشرکتهائی که درآن کارمیکنند علاقمند هستند وبنسبت افزایش درآمد خود ازسهام همان شرکتها خریداری مینمایند یعنی بنحوی ازانحاء مبلغی از دستمزد خود را برای حصول این منظور کم میکنند واین علاقمندی دراغلب شرکت ها اعم از بزرگ و کوچک دیده میشود که از آن جمله است شرکت‌های بل سیستم و جنرال موتورز و کلیولند گرافیت برنر. آمار

وارقام و اطلاعات مربوط باین مطالب را از نشریات مختلف منجمله « بررسیهای ماهانه کارگری» ارگان فدراسیون کارگری امریکاو«اخبار کارگری » چاپ دیترویت میتوان بدست آورد . گروه های مختلفی از بازرگانان و رهبران اتحادیه‌ها که از خارج بعنوان مطالعه درامور تولیدی امریکا باین کشور آمده‌اند همگی ازاین مطلب درشگفت‌مانده‌اند که کارگران امریکائی‌را مایل به‌افزایش تولید دیده و متوجه شده‌اند که کارگران مزبوراینموضوع را بنفع خود میدانند و ازشغل‌خودنهایت مباهات را دارند و در ضمن موفقیت مدیران صنایع را در انجام وظائف مربوطه شرط حسن جریان کارخود نیز میشمارند .

تمام این‌مطالب کاملاً صحیح است ولی باوصف این حقایق را بالتمام آشکار نمیسازد . باید دانست که کارگر امریکائی را ازیک‌جنبه دیگر نیزمیتوان مورد مطالعه قرارداد واین‌امردرجریان مقاصدامریکائی مایه اختلاف وناسازگاری عمده‌ایست . بدینمعنی که ما نمیتوانیم باطمینان تمام ادعا کنیم که وظیفه عمده جامعه صنعتی ما انجام یافته‌است و یااینکه کارگران صنایع درامریکا محققاً همواره مخالف روش پرلتاریائی خواهند بود ، زیراکه بدون تردید درپس‌پرده نسبت بمدیران صنایع و نحوه عمل بازرگانان امریکا و همچنین نسبت باصول اقتصادی مبتنی براصل رقابت خصومت‌شدیدی درمیان تمام طبقات کارگری امریکا وجود دارد . درعالم کارگری امریکا فقط عده معدودی طرفدار زراعت دسته جمعی میباشند ولی از لحاظ مخالفت با اصول جاری بازرگانی و به پشتیبانی از قوانینی که برضد آن باشد عده بیشماری‌هم‌عقیده هستند ومجملاً باید اذعان کرد که اگربناباشد اصول تجارت آزاد و روش مدیران صنایع‌را بدیده خصومت بنگرند و آنرا مانند گروه مخالفی دریک بازی اجتماعی تلقی نکنند درآنصورت وضع کاربروش پرلتاریائی نزدیکتر خواهدبود .

چند سال پیش گفته میشد که وجود این وضع نتیجه تحریکات خارجی‌هاست که باعث فساد کارگران سر براه امریکائی میشوند ولی حقیقت اینست که این استدلال صحیح نیست . روش مزبور در داخل طبقات کارگری اعم از کارگران ماهر یا معمولی پیدایش یافته و آنرا میتوان مولود عدم آشنائی باموراقتصادی دانست. ازطرف دیگرنمیتوان گفت که این روش واقعاً معرف آمال کارگران امریکائی است وباآنکه روشنفکران دست‌چپی بهمین نحو استدلال میکنندمدارك موجود عکس آنرا نشان میدهد . حتی اشتباهات گذشته مدیران صنایع را نیز نمیتوان موجب این پیش‌آمد دانست بلکه علت واقعی چیزی است که تغییرش بسیارمشکل است وآن عبارتست ازعدم تدبیر وموقع شناسی درمدیران صنایع و رهبران اتحادیه‌ها .

کارگرامریکائی میخواهد محققاً جزئی از دستگاه مربوط باقدامات بازرگانی باشد و آن دستگاه را متعلق بخود شمرده آتیه و پیشرفت آنرا بمنزله آتیه و پیشرفت کار خود بداند . اما تجارب روزانه وی حاکی از آنست که یااختلافاتی وجود دارد و یاآنکه در میان پیشرفت و نفع کار از یکطرف و نفع و موفقیت کارگر از طرف دیگر رابطه‌ای بر قرار نشده است.

همیشه بکارگر گفته میشود که دستمزد و سطح زندگی و اصلاً پایداری شغلش بستگی تام به پیشرفت کار بازرگانی وتثبیت‌آن وافزایش میزان تولید و نفع دارد. خود کارگران اینمطالب‌را میدانند ولی‌مطلب اینجاست که رابطه بین این دو چیز آناً محسوس نیست و جزء روابط فیمابین آنان و کمپانی مربوطه نمیباشد . بنا براین تأثیر آن در تجارب روزانه کارگران محسوس نیست وآنچه واقعیت دارد غالباً مسائلی‌است که خلاف اینموضوع را نشان میدهد از قبیل اختلافات شدید و فقدان

کامل اشتراك منافع . مشکل عمده‌ای که مدیران صنایع امریکا در حال حاضر باآن مواجهند عبارتست از پی‌ریزی مؤسساتی که بتواند درمیان احتیاجات عالم بازرگانی و سیستم کاپیتالیستی (حصول نفع ـ استقلال مدیران صنایع ـ مواجهه باخطرات احتمالی در بکار انداختن سرمایه ـ بهره برداری) و منافع عمده کارگران (درآمد ـ تأمین شغل ـ شناسائی حقوق کارگری و شرکت کارگران در جریان تولید ـ فراهم بودن فرصت برای پیشرفت) رابطه مستقیم و محسوسی برقرار سازد . مادام که این امر تحقق نیافته است کارگر امریکائی نخواهد توانست بمقامی که در نظر دارد برسد یعنی نخواهد توانست در یک جامعه صنعتی متکی براصل فعالیت بازرگانی آزاد از تمام حقوق و مزایا برخوردار گردد و عقاید وی هرچه باشد تجربه روزانه‌اش اورا بیش از پیش وادار خواهد کرد که خواستار برقراری قوانین مخالف تجارت و تحمیل مالیاتهای سنگین بربازرگانان گردد تابدینوسیله دست دولت ازلحاظ مالی بیشتر باز باشد .

حتی ممکن است در موارد اقتصادی یاسیاسی غیر عادی کارگر امریکائی نسبت به اصول کار دسته جمعی که تاکنون مورد مخالفتش بوده تمایل پیدا کند و در معرض خطر سرایت آن قرار گیرد .

از طرف دیگر قبول پیشرفت سیاستهای مثبت جدیدی که وضع کارگران را در عالم تجارت و صنعت تثبیت کرده و آنانرا در جامعه کاپیتالیستی افراد مسئولیتداری بکند موجب آنست که رهبران اتحادیه ها نیز وظایف عمده‌ای را عهده دار باشند . احساسات مخالف کارگران که ذکرش رفت برای نهضت اتحادیه‌ها نیز باندازه عالم بازرگانی مضر میباشد و ممکن است رهبران اتحادیه‌هارا وادار بمخالفت باروح جامعه امریکائی بنماید. دراین صورت رهبران مذکورقادر بانجام‌وظیفه خود نخواهند بود .

علاوه برهمه اینها باید دانست که نهضت کارگری امریکا فقط با قبول روشهای مزبور خواهد توانست آنچه را که تا امروز فاقد آن بوده است بدست آورده و توسعه بدهد یعنی از لحاظ هدفهای عالی و رهبری اخلاقی نیز مقامی بدست بیاورد . نیروئی که مخالفین اصول بازرگانی و صنعت امروزی امریکا دارند خود حاکی است که وجود یک نهضت کارگری فارغ ازمبارزه طبقاتی وایده‌اولوژی پرلتاری کافی نیست بلکه باید بهمراه آن عقاید مثبتی نیز درکارباشد والا همیشه خطرنفوذ ایده‌الوژی های مطرود در میان خواهد بود .

معترضین دست‌چپی نهضت کارگری امریکا در پیش گوئی خود مبنی براینکه نهضت مزبور شکل نهضت‌های پرلتاری اروپارا برخود خواهد گرفت اشتباه کرده بودند ولی از این حیث حق بجانب آنان بود که عقاید و مقاصد عالم کارگری را نمیتوان فقط با عبارت « ما بیشتر میخواهیم » خلاصه کرد . حق اینست که تقویت جامعه امریکائی بطور مثبت مورد قبول واقع شود و از این حیث عقیده ثابتی بوجود آید . کارگران امریکا وقتی میتوانند جزو اتباع مسئول جامعه کاپیتالیستی درآیند که اتحادیه های آنان دارای سیاستهای مثبتی باشند وتنها وسیله تحصیل مزایای بیشتری بشمار نیآیند .

درمیان رهبران کارگری عده‌ای متوجه اینمطلب بوده وباخلوص نیت درصدد توسعه چنین سیاستهائی میباشند . مثلاً کلینتون گلدن که سابقاً عضو اتحادیه کارگران فولاد بود و بعداً مشاور امور کارگری سازمان همکاری اقتصادی اروپا گردید مطالعاتی در باره « علل صلح در عالم صنایع » براه انداخته است .

همچنین در صنایع کاغذ سازی نواحی شمالغربی اقیانوس ساکن

که وقتی عرصه کشمکش بود اتحادیه های کارگری مشغول اقدامات مفیدی هستند . معهذا رهبران اکثر اتحادیه های امروزی از انجام این کار عاجزند ، زیرا که رهبران این اتحادیه ها تقریباً بدون استثناء درنتیجه مبارزه تلخ و شدیدی در راه حصول شناسائی نهضت کارگری بمقام کنونی خود رسیده‌اند وهمین امر کافی است که بهم پیوستن کارگر و کار فرما وتولید یک جامعه کارگری واحدرا برهبری آنان غیرمقدور سازد .مثلاً مردی محافظه کار و دقیق مانند فیلیپ مورای نیزازاستعمال عبارت « بحث و جدال » در امور کارگری خودداری نمیکند گو اینکه این عبارت حاکی ازوجود بغض بوده وخود اورا دچار محظوروناراحتی میکند .

اما باید دانست که دوران اقتدار رهبران کارگری فعلی‌رویهمرفته در شرف زوال است و حتی در کنگره سازمان های صنعتی نیز فقط عده معدودی از اتحادیه‌ها دارای رهبران نسبةً جوانی هستند .

بطور کلی اغلب‌رهبران امروزی درعرض دهسال آینده‌بازنشسته خواهند شد و یاخواهند درگذشت و جای آنانرا غالباً اشخاص تازه‌ای خواهند گرفت که‌امروزمعروفیتی‌ندارند .این رهبران‌آینده‌ازلحاظ‌سوابق خود فرق فاحشی بااسلاف خویش خواهند داشت .اینان کسانی خواهند بود که پروردهٔ سازمانهای محلی بوده و در یک سازمان ملی مرکزی تربیت نشده‌اند .این‌اشخاص‌اصول اتحادیه هارا پس‌ازبرقراری‌سازمانهای کارگری یاد گرفته اند و نه در جریان کشمکش مربوط به برقراری اتحادیه‌ها . دوران کارآموزی چنین رهبرانی در طی زندگانی روز مره باکسب تجارب حاصله از روابط جاری کارگر و کارفرما بسررسیده است و این قبیل مردانند که برای حل اختلاف عمده جامعه امریکائی باید چشم‌انتظارخودرا بآنان بدوزیم . ازیکطرف هنگامیکه ملاحظه‌میکنیم ،

می‌بینیم نهضت کارگری امریکا بحد بلوغ رسیده ودرعرض ده سال اخیر ارزش و اعتبار منظور اساسی آن ثابت شده‌است. همان‌منظوری که پنجاه سال قبل از این هنگام مخالفت سازمان جوان و کوچک فدراسیون کارگران امریکائی باسوسیالیزم اعلام گردید. از طرف دیگرمیتوان گفت که تاریخ نهضت کارگری امریکا تازه در شرف آغاز است زیرا که نهضت مزبور بمجرد تثبیت قدرت و رسمیت خود مواجه با یک امر اساسی و مشکلی شده است بدینمعنی که میباید عقاید ومقاصد ونیروی خودرا بثمر برساند و بهرصورت عوامل کاربالقوه موجود است .

احزاب سیاسی

گفتیم که روشنفکران اروپا باعلاقه شدیدی که باستدلال منطقی دارند ، هنگام مطالعه کیفیت نهضت کارگری امریکا دچار سرگشتگی میشوند زیراکه آنرا بامقایسه باموازین منطقی خود ناستوار می‌یابند. حال باید گفت که این روشنفکران وقتی که درصدد درک چگونگی احزاب سیاسی امریکا برمیآیند بکلی سردرگم میشوند. درمورد نهضت کارگری امریکا لااقل پاره طرحهای مالوف وجود دارد وهروقت که آثاراختلالی در این طرحها دیده میشود پیداکردن علل آن چندان دشوار نیست . اما درمورد احزاب سیاسی زمینه ها بسیار متفاوت و انحرافات واختلافات کمتر قابل بحث و تفسیر است . از طرف دیگر فهم چگونگی احزاب سیاسی نیز باندازه درک کیفیت نهضت کارگری امریکا و حتی بیشتر ازآن برای شناختن خود امریکا ضرورت دارد زیراکه احزاب سیاسی دراصول حکومت مشروطه امریکا ریشه دوانیده‌اند و اصول مشروطیت نیز بنوبه خودشالده‌تمام‌سیستم امریکائی‌بشمارمیرود ودرعین حال یگانه‌وسیله ایست که باآن جامعه کارگری یاهر گروه دیگری میتواند کسب قدرت‌سیاسی

قانونی بنماید. بنابراین اصول مزبور موجودیت امریکا را تشکیل میدهد و اگر بصورت افراد ذیروحی در آیند بقول ابلیس در کتاب معروف میلتون (بهشت گمشده) خواهند گفت : « اگر ما را نشناسید خود نیز بگمنامی خواهید زیست ».

این نکته نیز ناگفته نماند که سرگشتگی در باره سیاست امریکا منحصر بروشنفکران اروپائی نیست بلکه خود امریکائیان نیز تقریباً همان حال‌را دارند. البته از آنجائیکه دسته‌بندیهای سیاسی غالبا جریان دارد اکثر امریکائیان چنین احساس میکنند که کاملاً آشنا برموز کار هستند ولی این حس بخیال بیش از حقیقت نزدیک است و فقط عده معدودی از امریکائیان واقعاً بطرز کار احزاب واقفند و مابقی افراد رویهمرفته در ایام انتخابات باسیاست سروکار پیدا میکنند و آن موقعی است که سرتاسر کشور دچار التهاب و هیجان خاصی است و بسا اتفاق میافتد که جریان آن مقارن بایک بحران شدید بین‌المللی میگردد. درچنین مواقعی سرتاسر امریکا پراز نطق و نطاق میشود و فرستنده‌های رادیو بکار می‌افتد و جراید از مقالات اساسی و اعلانات پولی انتخابات مملو میگردد ومحمولات‌پستی‌بیشترعبارت‌ازاوراق‌تبلیغاتی‌میشوند وبلندگوها شب و روز در کوچه‌ها بکار می افتند . کسانی که معمولاً زندگی آرامی دارند یکباره بجنب وجوش می‌افتند وبرسینه آنان اعلانات‌تبلیغاتی گوناگون جلوه‌گرمیشود. اخیراً نیز تلویزیون براین دستگاه‌پرشروشور علاوه شده و بسرعت هرچه تمامتر نیرومندترین وسیله تبلیغات سیاسی میگردد . مثلاً در مبارزات انتخاب فرماندار ایالت نیویورك در سال ۱۹۵۰ توماس ای. دیوئی برای حفظ حیات‌سیاسی خود در عرض یک روز هجده ساعت‌حق استفاده ازتلویزیون ، رادیو و تلفن‌را بمبلغ بیست هزار دلار خریداری نمود .

اثرخاصی که این‌قبیل مبارزات بوجود میآورند اینست که مسائل مهمی درجریان است که زوال یابقای کشور بدان بستگی دارد . البته درپاره موارد ممکن است واقع امر نیزچنین باشد امابايد دانست که جریان سیاسی امریکا برخلاف آنچه بظاهر دیده میشود بالضروره مایه حیات و ممات کشور نیست و بدین جهت ممکن است نه تنها بیگانگان بلکه خود امریکائیان نیز دراین باره دچار اشتباه شوند. مثلاً تمایل شدیدی هست که احزاب سیاسی امریکارا باحزاب‌اروپائی تشبیه کنند و حزب دمکرات‌را قرینه حزب کارگر انگلیس و یاحزب جمهوریخواه را نظیر حزب محافظه کار آن کشور قلمداد کنند و کیفیت فعالیت آنهارا بانتایجی که ازآن فعالیت درنظراست یکسان بشمارند. لیکن نوع سیاسیات امریکا با سیاسیات اروپا وحتی باجریانهای سیاسی انگلستان کاملاً فرق‌دارد. ناطقین زبردست هرچه میخواهند توانند گفت ولی حقیقت اینست که درمورد بعضی مقاصد واصول ریشه‌دارتمام‌مردم امریکا موافقت‌اساسی دارند و اگر بگوئیم که باوجود این احوال عمل احزاب سیاسی شبیه فعالیت احزاب سیاسی دیگری خواهد بود که در مورد آنها این قبیل موافقت اساسی وجود ندارد راه خطا پیموده‌ایم. عدم توجه بچنین خطائی قهراً از لحاظ فهم سیاسیات امریکا موجب‌اشتباهات عمده‌ای خواهدشد. از طرف دیگر برای درك چگونگی تحول دائم امریکا ناچار بایدبدانیم که احزاب سیاسی آن کشور چگونه فعالیت میکنند .

سیستم حزبی امریکا در مرحلهٔ اول در نتیجه اختلافی بوجود آمد که آن اختلاف در کابینه جرج واشنگتن بین هامیلتن مؤسس حزب فدرالیست وجفرسون بنیادگذارحزب جمهوریخواه قدیم بوقوع پیوست. ازآن تاریخ ببعد کشور امریکا با تفاوتهای مختصری دارای سیستم دوحزبی بوده است . در سال ۱۸۲۸ حزب جمهوریخواه قدیم‌بصورت

حزب دمکرات در آمد و از آن بعد بهمان حال باقی مانده و ۵۸ سال از جمله ۱۲۲ سال عمرخودرا بر سرحکومت بوده است. مخالفین حزب دمکرات سالهای بیشتری (٦٤ سال) را در مسند قدرت گذرانده اند ولی حزب آنان ثبات کمتری داشته است . در ۱۸۳۰ فدرالیست جای خود را بحزب ویگ داد که آن نیز بنوبت یعنی درسال ۱۸۵٤ جای خودرا بحزب جموریخواه جدید تفویض کرد و البته بجز این دوحزب عمده چندین نهضت سیاسی دیگر نیز بوجود آمد که بعضی ازآنها مانند حزب « بل‌موز» تئودور روزولت و حزب ترقیخواه لافولت موقتاًحائز اهمیت ملی شده اند ولی رویهمرفته سیاسیات امریکاعلاقه فوق العاده نسبت بسیستم ساده دوحزبی نشان داده است . علت ساده‌ای که غالباً برای این امر ذکر میشود اینست که وجود یک اختلاف نظر عمیق فلسفی یا ایده اولوژیکی امریکائیان را بدو دسته مخالف جدا میکند . محققین جدید منجمله آرتورشلینگر جوان سعی میکنند که برای این نظریه یک مبنای تاریخی پیدا نموده وثابت کنند که داستان سیاسیات امریکا نیز مانند تاریخ‌سیاسیات اروپا حکایت مبارزه بین دسته های « راست » و « چپ » وبین دارا و ندار وبین محافظه کار و لیبرال بوده که برای احراز سلطه در امور امریکائی بعمل آمده است . اما این تفسیرمطابق باواقعیات نیست ودارای اشکالاتی است که ازآنجمله یکی مربوطبر نامه ولیست نامزدهای انتخاباتی است که احزاب هرچهارسال یکبارپس‌از تحقیقات بسیار دقیق صادر میکنند.

این برنامه‌ها بسا میشود که تقریباً نظیر یکدیگر ازکاردرمیآیند مانند برنامه های سال۱۹٤۸ . بعلاوه نسبةً عده‌کمی از نامزدها هستند که تمام مواد برنامه حزبی را قبول دارند و در واقع خط مشی حزبی بیشتر برای‌تسهیل جریان کارهاست نه معرف عقاید فردفرد نامزدهای

انتخاباتی. میتوان گفت که درحقیقت یکنوع موافقت ضمنی مستتروجود دارد که عامه مردم غالباً نسبت بآن اغماض میکنند واین موافقت عبارت از آنست که داوطلب نمایندگی وقتی که از پشتیبانی حزبی برخوردار است برنامه آن حزب را از لحاظ کلی قبول نموده والا درمورد مسائل بخصوصی حق آنرا دارد که با حزب خود حتی تا حدود مخالفت علنی اختلاف نظر پیدا کند.

در چنین اوضاع و احوالی گروه‌های سیاسی عادی از « چپ » و « راست » تقریباً بی‌اثرند و همه در یک واحد کلی مستهلک میگردند وبسا اتفاق افتاده است که احزاب مختلف درمورد پاره از مسائل بتبعیت از جریان اوضاع بنوبت در هردو طرف قرار گرفته‌اند (مثلاً در مورد حقوق ایالات مختلف ـ انترناسیونالیسم ـ امور کارگری ـ موضوع قوانین فلاحتی و غیره) . درست‌است که فدرالیستهای قدیم و جمهوریخواهان کنونی تاحد معتنابهی نماینده منافع مالکین بوده‌اند اما حزب جمهوریخواه هنگامیکه حداعلای نیکخواهی‌را ادعا میکند منکروجود چنین طبقه‌ایست و استدلال مینماید که اکثریت عظیمی ازامریکائیان بالفعل ومابقی آنان بالقوه مالک بشمار میآیند و بنابراین هر یک از افراد کشور در حقوق مالکیت ذینفع است. ازطرف دیگر بسیاری ازمالکین عضو حزب‌دمکرات هستند و این مطلب نه تنها درباره ایالات جنوبی صدق میکند که درآن هرمالکی عضو حزب مذکوراست بلکه در شمال نیز که بعضی ازصاحبان ثروتهای عظیم بحزب مذکور پیوستگی دارند صادق است . مبارزه « ندارها » برضد « دارایان » در سیاسیات امریکا نقش بزرگی را ایفا کرده است ولی این نقش مطابق هیچ طرح حزبی ثابتی نبوده‌است.

البته بعضی ازمسائل نسبةً بریک قرار باقی مانده است . مثلاً جمهوریخواهان دائماً طرفدار رواج پول معتبر بوده‌اند در حالی که

دمکراتها مایلند گاه‌بگاه انحرافاتی در این باره بخرج بدهند مثلاً در باره آزادی نقره و هزینه متضمن ضررتمایلات مساعدی نشان‌داده‌اند. معهذا حتی در مورد مسئله پیش‌پا افتاده تعرفه‌ها نیز خط مشی سیاسی بکنار گذاشته شده مثلاً « ویلیام مک کینلی »ازجمهوریخواهان نخستین کسی بوده که‌بمنظورتقلیل تعرفه‌ها اتخاذ روش تجارتی متقابلی‌را پیشنهاد کرده و ویلیام هوارد تافت نیز درصدد برآمد که بهمین منظور با کانادا قراردادی ببندد و بسیاری دیگر از جمهوریخواهان باسیاست بازرگانی متقابل روزولت و ترومن روی موافقت نشان دادند.

طبقه‌بندی سیاسی رهبرانی که از طرف احزاب تعیین شده اند نیز کار مشگلی است. جرج واشنگتن که قبل از پیدایش احزاب سیاسی میزیست خود جزو طبقه ایست که روشنفکران کنونی آنرا منتسب بمحافظه کاران میدانند. معهذا مشارالیه برضد پادشاه خود انقلابی برپا و آنرا رهبری کرد و در بسیط زمین ملت جدیدی بوجود آورد که اساس هستی آن متکی باصول متقن زمان بود. حتی‌هامیلتن‌نیز که‌بسیاری از روشنفکران اورا از سرسخت ترین محافظه کاران میشمارند در عمل مانند یکنفرمحافظه کاررفتار نکرد. وی‌دربیست سالگی یکی از همدستان رهبر انقلاب بود و هنگام تصدی امورخزانه‌داری طرح بیسابقه‌عظیمی برای برقرار ساختن یک سیستم صنعتی در سرزمین دست نخورده‌تنظیم کرد. آ. ویتنی گریسولد رئیس دانشگاه ییل درمقاله‌ای که‌اخیراً درمجله « فورتون » چاپ شد اظهار میدارد که توافق نظر فیمابین جان آدامس و جفرسون که اولی معروف بمحافظه کاری ودومی از حزب لیبرال بوده خیلی عمیق‌تر از اختلافات آن‌دو بوده است.

آبراهام لینکلن نخستین رئیس جمهوری از حزب جمهوریخواهان باآنکه مسلماً وحدت کشوررا حفظ کردمعهذااصول بردگی‌رانیز برانداخت

و این کار خیلی بزرگتر از آن بود که جفرسون لیبرال قصد انجام آنرا داشت . همچنین‌مارك هانا که درنظر روشنفکران نمونه ارتجاع سیاهست در دوره فدراسیون‌ملی کشوری در استیفای حقوق کارگران امریکائی ازجمله پیشقدمان بود و همچنین تئودور روزولت جمهوریخواه‌باحملات خود برضد تروست‌ها ملت‌را تکان داد ودرامور داخلی و خارجی‌دست بیک سلسله سیاستهای ترقیخواهانه زد .

ازطرف دیگرحزب دمکرات نیز که باصطلاح دارای افکارلیبرال است عده‌ای ازبزرگترین محافظه کاران ملت‌را بوجود آورده است .مثلاً شخصی مانند کلهون‌را بزحمت میتوان جزو دسته لیبرال نام‌برد . همچنین استیفن دوگلاس ازمخالفان لینکلن وطرفداراصول بردگی بودو گروور کلیولند یگانه دمکراتی که در ثلث آخر سده نوزدهم بکاخ ابیض پا گذاشت محافظه کار دوآتشه بود .درحال حاضر نیزاگرصورتی‌ازرهبران مقتدر دمکرات تنظیم بکنیم ناچار باید اسم سناتورهاری‌بردرا نیزذکر نمائیم که بااینکه مانندبسیاری ازهمکاران دمکرات خود ازاهالی‌جنوب و مغرب امریکا متعصب نیست‌بازهم‌از غالب‌رهبران حزب‌جمهوریخواه بسیاست دست راستی متمایل‌تراست .

از آنچه گفته شد نباید نتیجه گرفت که بین دوحزب جمهوریخواه و دمکرات وجه تمایزی وجود ندارد بلکه برعکس تفاوتهای فاحشی درمیان‌آن دومیتوان یافت‌منتهی این‌تفاوتها نیز جنبه سازمانی دارد نه ایده‌اولوژیکی وازلحاظ ایده‌اولوژیکی فرقی که میتوان یافت شاید مربوط به ثروت باشد .حزب جمهوریخواه دراوایل دوره انقلاب‌صنعتی تأسیس یافت و یکی از مسائلی که میبایست حل کند موضوع تولید صنعتی بود که درباره آن‌ویگ‌ها کاری از پیش نبرده بودند . بنابراین امر تولید ثروت یکی از مباحث اصلی حزب جمهوریخواه شده و اعضای آن‌حزب

همیشه سیاستهای خودرا برآن اساس استوارکرده‌اند و هر اقدامی که از قبیل آزاد کردن بردگان ـ افزایش دستمزد ها ـ برقراری قوانین مخالف تروست‌ها ـ افزایش تعرفه های گمرکی ـ سیاست برقراری پول رایج معتبر وبسط قدرت درماوراء بحار بعمل آورده‌اند همه مربوط‌بامر تولید بوده‌است. ازطرف دیگر دمکراتها نیز سیاست خودرا مربوط به امر تقسیم ثروت نموده‌اند واین سیاست شامل زمین وپول وامنیت اقتصادی میباشد . از این لحاظ یعنی از حیث تقسیم مجدد ثروت از بالا بپائین دمکراتها میتوانند دعوی مراعات سوابق لیبرال را بنمایند . اما این تمایز حدودی‌دارد وکیفیت آن بیشتر بسته بشدت وضعفی‌است که دراین باره ابراز شده است زیراکه رویهمرفته هردو حزب طرفدار بسط‌تولید و بالا بردن سطح معیشت عمومی هستند.

حقیقت امر اینست که سیستم سیاسی امریکا از آنجهت در قبول یک اساس دوحزبی اصرار داردکه خود آن سیستم متکی براختلافات ایده‌اولوژیکی نیست . اگر احزاب سیاسی بیش‌از هرچیز دیگر اصولی میبودند در آنصورت وضع پر پیچ و خم جامعه امروزی خواه ناخواه قبول یک سیستم چند حزبی را همچنان‌که در اروپا رایج است تحمیل میکرد . اما نبوغ سیاسی امریکا در این است که اختلافات و مناقشات حزبی مربوط باصول اولیه نیست بلکه راجع باینست که اصول‌مزبوررا از لحاظ اداره امور ملت چگونه میتوان بکار بست. بنابراین روش کار اینست که مذاکرات‌را جنبه عملی داده و در این ضمن در سخنرانی ها صورت ظاهر را دیگر گون جلوه دهند. ماحصل کلام اینست که برخلاف احزاب سیاسی نقاط دیگر که اقداماتشان مبتنی براختلافات اصولی و کشمکش های حزبی مربوط بآنست احزاب امریکائی‌صورت‌باشگاه‌های بزرگ بخصوص باشگاههای ورزشی را دارند که مقاصدشان هم جنبه رقابت دارد و هم جنبه اجتماعی . این باشگاهها درصدد کسب قدرت

سیاسی و رسیدگی بسیاسیات کشورند و بهمین منظور برنامه های خودرا تعیین و سیاستهای خودرا روشن میسازند و آنهارا تقدیم رأی دهندگان مینمایند ولی این نکته‌را باید همیشه درنظر داشت که خود حزب قبل از برنامه آن بوجود میآید.

این ترتیب که در نظر اروپائیان با انضباط عجیب دیده میشود ترتیبی است که بآزادی خدمت شایانی میکند. همچنانکه گفته شد سیستم سیاسی امریکا پارلمانی نیست. رئیس جمهوری امریکا و کابینه وی در مقابل کنگره مسئولیتی ندارند بلکه مستقیماً در مقابل ملت عهده‌دار مسئولیتند و رئیس جمهوری یکبار درهر چهارسال باید گزارش عملیات خودرا عرضه دارد. بنابراین رئیس جمهوری میتواند درکابینه خود صاحب منصبانی را برسر کار نگه دارد که مورد اعتماد ملت نیستند. دراین‌ضمن کنگره‌نیز میتواند نسبت‌باو و وزیرانش روش خصومت‌آمیزی اتخاذ کند و غالباً نیز از این حق استفاده مینماید.

این سیستم حکومت دارای محسناتی است ولی یکی ازمشخصات عمده آن خشونت آن است. اگراحزاب امریکا منقسم بدو حزب چپ و راست میشدند ناچار تفویض قدرت بیکی ازدوطرف موجب تغییرات شدید سیاست دولت میشد. بعلاوه نظر باینکه اعضای کابینه درامریکا انتصابی هستند لذا امکان تشکیل یک حکومت ائتلافی وجود ندارد. برای مثال اقدام پرزیدنت روزولت را درسال ۱۹٤۰ ذکر میکنیم که هانری ل. استیمسون جمهوریخواه‌را بوزارت جنگ وفرانک نوکس جمهوریخواه‌را بوزارت دریا داری برگماشت.

این اقدام ازلحاظ تئوری هشیارانه بود زیرا که روزولت‌میخواست بدینوسیله ازپشتیبانی حزب جمهوریخواه استفاده کندولی همینکه آقایان استیمسون ونوکس پیشنهاد روزولت‌را قبول کردند قدرت خودرادرحزب

جمهوریخواه ازدست دادند وحتی رهبران حزب مزبور بنحوی کودکانه نام آنانرا از سیاهه اعضای حزب خارج کردند . از این مقدمات معلوم میشود که اگربنابر اصول چپ و راست معمولی در امریکا نیز چندین حزب بوجود میامد در نتیجه این سیستم خشن امرحکومت‌منظم تقریباً محال میگردید زیرا که هرحزبی که روی کار میامد تمام قدرت‌اجرائی‌را در دست میگرفت گو اینکه ممکن بود فقط نماینده عده قلیلی از رأی دهندگان باشد .

از آنجائیکه دستگاه حکومتی امریکا قابلیت انعطاف ندارد لذا این خاصیت را باید خود احزاب فراهم سازند. بدینمعنی که هرحزبی باید دارای یک جناح راست و یک جناح چپ باشد و احزاب امریکا تحت شرایط صحیح همیشه دارای دوجناح بوده‌اند . علت اینکه‌حزب دمکرات ظاهراً دست چپی بنظرمیاید اینست که در دوره فرانکلن‌روزولت جناح مترقی یالیبرال آن حزب درداخل حزب کسب قدرت کرد و از آن ببعد سیاست حزب را تعیین مینمود .

باوصف این جناح راست این حزب که مخالف جناح دیگر بود از بین نرفت و در مبارزه خود پایداری نمودو حتی اندکی نیز پیشرفت بدست آورد . وضع حزب جمهوریخواه درست برعکس‌این است ودرآن عوامل محافظه کار قوی تر میباشند . معهذا در این حزب جناح مترقی ازبین نرفته‌است وحتی بر هبری‌ویندل‌ویلکی توانسته‌است مدتی‌سرپرستی حزب را نیز در دست بگیرد.

همین مبارزات داخلی احزاب است که درامریکا باحزاب سیاسی فرصت میدهد که عالی‌ترین وظایف خود یعنی حفظ وحدت ملی‌را عملی سازند . کشورهای متحد امریکا چنانکه بارها در این کتاب ذکر شده است سرزمیني است که در آن همه نوع تضاد جلب توجه میکند یعني

منافع دسته های مختلف در روبروی یکدیگرقرار دارند و گروه های ملی و نژادی گوناگون هریک راه مخصوص بخود را در پیش گرفته‌اند . ازلحاظ تئوری سیاسی محض تمام این اختلافات باید در کنگره که نمایندگان ملت رسماً در آن حضور دارند مستهلک گردد اما در عمل چنین نیست و بسا اتفاق میافتد که کنگره برای حل اختلافات موجوده منافع دسته های مختلف را برضد یکدیگر برمیانگیزد و گاهی نیز در مقابل فشار سخت سر تسلیم فرو میاورد . از طرف دیگر یک حزب سیاسی بطور مثبتی موجب حصول وحدت است زیرا که برای حفظ خود بعنوان یک حزب ملی باید لااقل ازپشتیبانی ووفاداری گروه‌های کوچکی ازهرطبقه وصنف برخوردار باشد واین اقلیت‌های سازمانی همه دارای یک منظورمشترک هستند که عبارتست از کسب قدرت در موقع انتخابات . برای انجام این منظور منافع صنفی و گروهی باید درداخل حزب از بین برود تاآنکه حزب رهبران خودرا تعیین و روش خود را معلوم کند و مردم از آن تبعیت نمایند . بدین ترتیب نتیجه حاصله عبارت از آن خواهد بود که قسمت عمده‌ای از اختلافات مربوط بمنافع ومصالح دسته های متعدد ترک و موجبات وحدت نظر فراهم گردد .

از آنچه گفته شد معلوم میگردد که احزاب امریکائی وسیله بسیار خوبی برای برقراری حکومتی شده‌اند که امریکائیان برای خود انتخاب کرده‌اند بدینمعنی که خشونت ذاتی این نوع حکومت‌را قابلیت انعطاف عظیم احزاب جبران میکند و هروقت که حزبی برسر کاراست بار سیاست ملی‌را بردوش دارد . در مواقع عادی نیز همان قابلیت انعطاف مجال آنرا میدهد که حزب آزمایش های زیادی انجام دهد . مثلاً ایالت کالیفرنیا میتواند در دوره تصدی یک فرماندار جمهوریخواه درامور از قبیل امنیت اجتماعی و حقوق بازنشستگی بشدت دست بکار بزند

بدون آنکه تمام حزب را مسئول عواقب احتمالی آن قرار دهد. همچنین درسایر ایالات اقدامات آزمایشی دیگری بعمل میاید وآنچه قرین موفقیت میگردد بالمآل جزو اصول رسمی قرار میگیرد.

باید دانست که نیروی احزاب امریکائی بالضروره و منطقاً نقطه ضعفی در احزاب مذکور ایجاد میکند. میدانیم که یک حزب امریکائی در درجه اول سازمانی از مردان و زنان است که در صدد کسب قدرت و سرپرستی برامور کشور است وهمین امر موجب عملیات افراطی تحمل ناپذیری میگردد. همچنانکه لرد برایس اظهار داشته است این مطلب درشهرهای بزرگ بیشتر محسوس است زیراکه دراین شهرها دستگاههای حزبی که نسبت بملت یاسیاست دولت مسئولیتی ندارند بآزادی تمام بعنوان سازمانهای مخصوص کسب قدرت مطلق بکار میپردازند. این دستگاه های سیاسی برای تحصیل آراء بیشتر بوجود آمده اند و تقریباً جز آن کاری ندارند. بدیهی است که دراین صورت فساد مسلماً وجود خواهد داشت و چون موقع انتخابات ملی فرا میرسد قدرت انتخاباتی این دستگاهها برای تحصیل آراء جهت نامزد ریاست جمهوری مورد استفاده قرارمیگیرد وچنین رئیس جمهوری ناچاراست که درمیان طرفداران خود از لحاظ اختلافات سیاسی تاحدی اغماض بخرج بدهد درصورتیکه اگر خود وی مرتکب اعمالی ازآن قبیل میشد بساممکن بود که مورد تعقیب قرار گیرد. حتی درمواردی که دستگاههای مذکور فوق وجود ندارند سیستم حزبی امریکا باز هم در تحصیل آراء انتخاباتی مسائل اصولی را غالباً بشدت مورد بی‌اعتنائی قرار میدهد. یکی از نتایج این امر آنست که صفات برجسته رهبران محلی رو بانحطاط میرود و بر اثر آن بحثهای سیاسی نیز رونق و کیفیت واقعی خودرا از دست میدهند، ناطقین حزبی دست بتظاهرات احساساتی میزنند وبحزب مخالف اتهاماتی

وارد میسازند که اگر بنا باشد رسیدگی واقعی بشود اثبات آنها مقدور نخواهد بود. ازآنجمله است حملات جمهوری‌خواهان بدمکراتها ازلحاظ تمایلات سوسیالیستی حزب اخیر الذکر و همچنین است حمله مقامات کارگری نسبت بقانون‌تافت ـ هارتلی که قانون بردگی کارگران نامیده شده است.

نتیجه این اعمال افراطی آن شده که از وجهه و اعتبارهردوحزب کاسته شود و برمیزان آراء مستقل افزوده گردد. مثلاً در انتخابات ۱۹۵۰ مردم نیویورك بااکثریت عظیمی بنفع یک فرماندارجمهوریخواه و یک سناتور دمکرات رأی دادند وبرای خود شهرداری انتخاب کردند که باعجله و یکه و تنها نامزد یک حزب آزمایشی شده بود. ایالت کانکتیکات دوسناتور دمکرات و یک فرماندار جمهوریخواه و اوهایو نیز یک سناتور جمهوریخواه و یک فرماندار دمکرات انتخاب کردند وقس‌علی‌هذا. امروزه شکایت مردم درباره فساد احزاب روزبروز بیشتر میشود و همه میگویند که احتیاجی بوجود احزاب نیست واگر حزبهای موجود مایل بحفظ بقای خود هستند باید رهبران بهتری انتخاب کنند.

امادرحقیقت آنانکه این‌شکایت‌را میکنند غالباً راجع بآنچه‌میگویند خود روشن نیستند. آنچه بسیاری از امریکائیان کم اطلاع طرفدار آن هستند و میخواهند احزاب‌را براساس ملاحظات اصولی تجدیدسازمان دهند کار بسیار لغوی است. همچنانکه گفته شد هر یک از دو حزب موجود دارای اصول وعقایدی هستند که قبلاً تحت عنوان مقاصدامریکا وسیستم آمریکا ذکر شده است واگربناباشد که یکی از دو حزب طرفدار مقاصد مذکور وحزب دیگرمخالف‌آن باشد این عمل دمکراسی‌امریکارا بآن نحوی که تاکنون پیشرفت کرده است پایان خواهد بخشید. برعکس

بنظر ماوظیفه احزاب سیاسی اینست که مقاصد امریکا را بمرحله عمل بیاورند و در تکمیل آنها بکوشند و از روی بصیرت و تعقل و شهامت در تفسیر مجدد آنها مجاهدت نمایند. دراینصورت هریک از دوحزب که از این طریق منحرف شود ناچار سقوط خواهد کرد.

درواقع منظورحقیقتی انتقادکنندگان احزاب غیراز آنست که‌ذکر شد و یاآنکه میباید غیراز آن باشد بدینمعنی که بدنامی احزاب از آن نیست که دارای اصولی خاص نمیباشند بلکه از آنست که نتوانسته‌اند از لحاظ اخلاقیات رهبرانی بوجود بیاورند . نامزدهای مقامات حزبی و کسانیکه در رأس قسمتهای مختلف سازمان حزب قرار دارند غالباً بقبول سازش وپیش بردن منظورهای‌سیاسی‌تمایل پیدامیکنند تابدینوسیله سازمان مخصوص خود را اقناع نمایند . از طرف دیگر مردم امریکا ازاین ترتیب بهیچوجه دلخوش نیستندوممکن استمیلیونها نفر امریکائی بطرفداری کسانی برخیزندکه جرأت بی‌اعتنائی بسازمانهای مربوطه را دارند بطوریکه نظایر این عمل کراراً دیده شده است . معهذا هیچ ضرورتی ندارد که انسان مستقیماً بمخالفت با سازمان خود اقدام کند بلکه همینقدرکافی است که معتقد بپاره‌ای مبانی اخلاقی باشد وازاظهار آن نترسد . در سال ۱۹۵۰ سناتور تافت باوجود مخالفتی که از طرف کارگران نسبت باو ابرازمیشد بازهم موفق شد درنتیجه پافشاری نسبت بمعتقدات خود مقداری از آراء آنانرا بنفع خود برگرداند.

بنابرآنچه ذکرشد نتیجه مطالعات مادرباره احزاب سیاسی امریکا نیز تقریباً نظیر نتیجه‌ای میشودکه ازمطالعه درخصوص نهضت کارگری امریکا بدست آوردیم یعنی متوجه میشویم که درهیچ یک از این دو جریان ایده‌ئولوژی ومعتقدات لایتغیری وجود ندارد.در امریکا بجای

آن معتقدات اصولی که مبنای سیاست داخلی را تشکیل میدهد سیستمی وجود دارد که بظاهر استبدادی و دلبخواه بنظر میرسد ولی در واقع جزو دستگاه اجتماعی و سیاسی است زیرا که خود مردم آنرا بوجود آورده‌اند.

این سیستم طوریست که میباید جهت تأمین منافع مختلف بکار افتد و باید اذعان کرد که در اینمورد نیز مانند نهضت کارگری موضوع مبتلا به همانا عدم کادر رهبری خوبست وشاید بتوان گفت درجامعه‌ای که اکثریت‌راطبقات متوسط تشکیل میدهنداوضاع غیرازاین نمیتواندبود.

بهرصورت آنچه امروزه دراحزاب سیاسی امریکا اهمیت آنی دارد وحتی بیشتر ازرهبری پارلمانی باید بدان توجه داشت عبارتست ازوجود رهبران لایق اخلاقی درمیدان سیاست. احزاب امریکائی باید کسانی‌را نامزد انتخاب نموده ومورد پشتیبانی خود قرار بدهند که دارای معتقدات پایداری بوده ودرضمن جرأت و لیاقت آنرا نیز داشته باشند که دیگرانرا نسبت بارزش آن معتقدات قانع و متقاعد کنند. این قبیل معتقدات که گاهی پس‌از رنجها و کوششهای زیاد برای انسان حاصل میشود و اظهارآنها ممکن است متضمن خطراتی نیز باشد اساس مقاصد امریکا را تشکیل میدهد وموجبات پیشرفت آن مقاصدرا نسلاً بعد نسل فراهم میسازد. مردم امریکا در اعماق قلب خود بخوبی میدانند که تنها بدین طریق و بوسیله جرأت مردانی ازاین قبیل میتوان مقاصد امریکارا پایداروقرین پیشرفت نگهداشت.

کار و کوشش مدام

کلمه دمکراسی که در زمان ما غالباً به بیدقتی استعمال میشود معمولاً بمعنای یک سازمان‌حکومتی است که درآن موجبات فرمانروائی

مردم برخودشان فراهم است. معهذا یکی از بدیهیات عالم سیاست که مخصوصاً در امریکا از هر جای دیگر آشکارتر دیده میشود اینست که دوموضوع سیاست وخود مختاری بهیچوجه باهم یکی‌نیستند بدینمعنی که نبوغ سیاسی امریکا با نبوغ آن‌کشور ازلحاظ خود مختاری درامر حکومت تفاوت کلی دارد. شکی نیست که نبوغ سیاسی قسمتی‌از آزادی وخود مختاری مردم امریکارا تشکیل میدهد ولی بجزآن چیزهای دیگر نیز جزو موضوع خودمختاری است و ازآنجمله است موازین فرهنگی و اخلاقی‌که بدون آن هیچ ملتی نمیتواند برخود حکومت کند.

یکی ازعوامل خودمختاری امریکائیان درامر حکومت که‌دارای اهمیت بی پایان است تاحدی مورد سهل انگاری محققین مربوطه اعم از داخلی وخارجی قرارگرفته‌است وآنقدردرباره آن‌کم صحبت وتحقیق بعمل‌آمده است که درواقع نمیتوان عنوانی برای آن پیدا کرد. بدینجهت بجای آنکه بدنبال پیداکردن عنوانی باشیم مطلب مورد نظر را بانقل قسمتی ازبیانات والتره‌ـ ویلررئیس کارخانجات پیتنی بوزدرکانکتیکات توضیح میدهیم. مشارالیه وقتی چنین اظهار داشت: «گاهی از اوقات درپشت میزخود که توده‌ای‌ازمراسلات‌ناخوانده برآن‌قراردارد‌می‌نشینم و بحال تفکر از پنجره بیرون نگاه میکنم. دراینمواقع معمولاً سه نفر از اعضای هیئت اجرائی تجارتخانه درانتظارندکه با من ملاقاتی‌کنند و اگر جرأت بکنند بدشان نخواهد آمد متذکر گردند که مراد از این تشکیلات تحصیل نفع است ومن باید مدتی ازوقت خودرا صرف‌مسائل مربوط بفروش و تهیه کالا و توسعه امور تولیدی و تجارتی خودمان بکنم. ضمناً میدانم که پنج دقیقه دیگر کمیسیونی داریم و صبح روز بعد هم هیئت مدیره تشکیل جلسه خواهد داد ومن برای هیچ کدام ازآندو خودرا حاضر نساخته‌ام. ازطرف دیگر بفاصله دو روز هم باید

درانجمن مدیران صنایع امریکا نطقی ایراد کنم و هنوز درباره آن هیچ فکری نکرده‌ام. دراین قبیل مواقع بدین فکر میافتم که بهتر است بنام پیشرفت بازرگانان غیرمسئول انجمنی تشکیل یابد. اما تعجب دراینست که هروقت فرصتی بدست میاورم درباره مسئولیت‌های جدید خودمان صحبت میدارم ، چنانکه گوئی شخصاً میخواهم سماجت و عناد بشر را بثبوت برسانم. بنظرمن هریک ازما که بخواهد آینده را بادیده‌امیدواری نگاه کند باید برای مسائلی که از موضوع پیشرفت مادی آنی ما بزرگتر و مهمتر است راه حلی پیدا کند. »

همه امریکائیان که بدینگونه درکارهادستی دارند بکیفیت واقعی بیانات مستر ویلر کاملاً آشنا هستند و اگر مردمان دیگر دنیا خیال بکنند که تجار امریکا و یا بطورکلی ملت امریکا بجز کارهای شخصی وتجارتی خود فکردیگری‌ندارند سخت دراشتباهند زیرا که امریکائیان درکارهای غیررسمی وداوطلبانه وبی اجر ومزد خود نیزبهمان میزان فعالیتهای رسمی سعی و کوشش بخرج میدهند و آن اقدامات غیررسمی ومجانی‌درزندگی‌وحتی‌درسیاست‌امریکائی‌تأثیرعمیق‌تروپایدارتری‌دارد.

مردم امریکا از لحاظ رسمی تجار - حقوقدانان - سیاستمداران - کارگران - سربازان - معلمان‌وخانمهای خانه‌دار بسیارجدی وپر کاری هستند ولی‌این تعریف‌بتنهائی کافی نیست زیرا که ازعامل اصلی‌زندگانی امریکائی که همواره موجب بکار افتادن حس ابتکار و عملی شدن حکومت مردم برخودشان میگردد در آن صحبتی بمیان نیامده است. مجملاً باید دانست که احزاب امریکافقط قسمتی ازخود مختاری‌مردم‌را تأمین میکنند و قسمت دیگر آن که ازپاره‌ای جهات قسمت عمده‌تر نیز میباشد مولود فعالیتهای اختیاری افراد معمولی کشور است.

کیفیت مذکور فوق دارای سوابق طولانی است و توکویل صد سال پیش ازاین متوجه آن بوده و چنین گفته است : « اگر بنا باشد که فعالیتهای مردم امریکا محدود بکارهای شخصی خودشان باشد افراد آن کشورچنین احساس خواهندکرد که ازنصف زندگانی خود محروم گردیده‌اند. » این عشق غریزی که مردم امریکا از لحاظ خودمختاری درامرحکومت دارند باعث آن میشودکه فعالیت آنان از حدود رسمیت تجاوزکند و بمنظور پیشرفت جامعه طرحها ریخته شده هرفردی هم برای خود و هم برای همنوعان خویش بکار وکوشش پردازد.

بدیهی است که هرقدر یکنفر درکارهای خود کامیابی‌حاصل کند بهمان نسبت قبول مسئولیتها و وظایف بیشتری را جهت خود لازم میشمارد. بدینجهت وقتیکه بمراحل بالاتر میرسیم می‌بینیم کاپیتالیستهای ثروتمند اقدام بتأسیس بنگاههائی‌نموده‌اندکه مایملک آنها ارقام درشت نه عددی را تشکیل میدهد.

دراین طبقه یکی‌از پیشقدمان معروف اندروکارنکی‌است که‌قبل‌از پایان‌قرن گذشته‌منافع عظیم‌خودرابتدریج درامورخیریهٔ‌بشر دوستانه‌بکار انداخت و ازآنجمله است تأسیس بنگاه کارنگی نیویورك ـ کتابخانه‌های کارنگی که‌درسرتاسر کشوروجود دارد ـ طرحهای‌متعدد مربوط‌بتحقیقات علمی ـ جوایزمخصوص‌طلاب‌علوم وکمک‌خرجهای تحصیلی دانشجویان وغیره که رویهمرفته کارنگی درحدود ۳۰۰ میلیون دلارخرج‌این کارها کرده است.

در واقع کارنگی بنیاد گزار یک تئوری کاپیتالیسی خیرخواهانه بوده که اگرچه امروزه ممکن است منسوخ و قدیمی جلوه‌کند ازلحاظ تکامل کاپیتالیسم امریکائی تأثیربسیار عمیقی داشته است. سیج‌و‌دیوك نیزبنگاههای خیریه معتبری دایرکرده‌اند ونیزازمعروفین سرمایه‌داران

نیکوکار راکفلر است که خود و پسرش جمعاً یک ثلث یک ملیون دلار برای امور خیریه خرج کرده‌اند.

دیگر آلفرد ب. سلون یکی از مدیران جنرال موتورز را باید نام برد که بمنظور تشویق و تسهیل حصول تفاهم اقتصادی بنگاهی بنام خود تأسیس نموده است. خانواده فورد نیز یک بنگاه عظیم نیم ملیون دلاری دایر کرده است که «درپیشرفت آرمانها و اصول دمکراسی» مؤثر و مفید باشد. در رأس این بنگاه اخیر پل هوفمان قرار دارد.

با همه این احوال باید دانست بنگاهها بزرگ مذکور فقط قسمت کوچکی از فعالیتهای خیرخواهانه و بشردوستانه مردم امریکارا تشکیل میدهد. کسانی مانند تماس ج. واتسن رئیس بنگاه ماشینهای بازرگانی بین‌المللی فقط باین قانع نمیشوند که پولی را برای مصارف خیریه بدهند بلکه اگر فهرست سازمانهای مختلفی را که همین یکنفر درآنها عضویت دارد تهیه کنیم بسیار مفصل خواهد بود و فعالیتهای وی شامل قسمتهای گوناگون مانند مسائل خارجی - صنایع ظریفه - موسیقی - امور مذهبی - تعلیم و تربیت و غیره میباشد. وضع فیلیپ رید رئیس کمپانی جنرال موتورز نظیر واتسن است و فعالیتهای مختلف وی طوریست که اثر آنها از لحاظ نفع و ضرر کمپانی مزبور بهیچوجه قابل ملاحظه نیست بلکه جنبه های عمومی وحتی بین‌المللی دارد. اشخاص دیگری را نیز بهمین ترتیب میتوان نام برد و رویهمرفته باید دانست که در هر شهر بزرگ یا کوچک امریکائی سرشناسان عالم بازرگانی لازم میدانند که قسمت عمده‌ای از اوقات خودرا وقف فعالیتهای عمومی کنند درصورتیکه ازاین کار شخصاً هیچ فایده مادی نمیبرند.

درحقیقت میتوان گفت که پیشرفت جوانانی که تازه بشغلی گماشته

میشوند تنهاازطریق ایفای وظایف مربوطه حاصل نمیشود بلکه‌فعالیت آنان در امور عمومی موجب اعتبار و شهرتی برای آنها میگردد که رؤسای مربوطه نمیتوانند آنرا نادیده انگارند. مثلاً ممکن است معاون جوان یکی ازقسمتهای یک شرکت بزرگ دریک بنگاه اجتماعی‌سمتی پیدا کند. دراینصورت رؤسای‌او اجازه مخصوصی بوی‌میدهند که‌مقداری از وقت خود را صرف انجام وظایف محوله دربنگاه مزبور بنمایدوبدین ترتیب ممکن‌است بشرط توفیق در کارهای خود با اغلب معاریف‌محل آشنائی پیدا کرده قدم در راه ترقی و پیشرفت بگذارد. اما در این راه نیز حدود نسبتاً مشخصی هست بدینمعنی که یک چنین جوانی نباید خیلی درمسائل سیاسی صرف آلودگی پیداکند زیرا که این امر ممکن است برای کمپانی وی تولید محظوراتی بنماید وشاید بهمین جهت‌باشد که در میدان سیاست امریکا اشخاص جوان و لایق کمتر دیده میشود وبرای آنکه جریان اموردرمسیر سیاسی درستی سیر کند امریکائیان‌غالباً با نهایت امیدواری متوسل باقدامات خارج ازبرنامه میشوند.

باهمه این احوال بایددانست که اینهمه فعالیت وقبول‌مسئولیت بهیچوجه مخصوص رهبران عالم صناعت نیست بلکه در کوچکترین دهات‌نیز همین‌رویه برقراراست. درکشورهای متحدامریکالااقل دویست هزار سازمان و انجمن و باشگاه و جمعیت ومحفل و تشکیلات برادران و غیره بعلاوه تعداد بیشماری ازگروههای اجتماعی و کمیته هائی که برای منظور های بخصوصی تشکیل میشوند وجود دارد و باستثنای عده بسیارمعدودی ازروشنفکران که معتقد بعضویت درمجامع نیستند وعده‌ای ازاشخاص بسیار فقیر که استطاعت این کاررا ندارند، مابقی مردم‌امریکا تقریباً بالتمام در این مجامع و انجمن های گوناگون عضوند و اغلب آنان برای انجام کارهای نیک تشریک مساعی مینمایند.

کار این جماعت کثیر که داوطلبانه مقداری از اوقات فراغت و تفریح خودرا کم یابیش بدون خودخواهی درراه بهبود اوضاع جامعه صرف میکنند در تمام جهان بینظیر است و از پاره‌ای جهات منشاء اصلی و درعین حال نگهبان واقعی دمکراسی امریکا همین وضع خاص است زیرا که صرفنظر از مقررات بچگانه و وظایف و تکالیف بیمعنی بعضی از این مؤسسات و محافل و سود پرستی بعضی دیگر ، همینقدر میتوان گفت که داوطلبان امورخیریه همواره درراه معتقدات خود که دردرستی آن شکی بخودراه نمیدهند آماده کوشش و کار و درصورت لزوم حاضر بکشمکش و پیکارند.

بعضی از انجمنها و مجامع ازقبیل پاره‌ای از سازمانهای بازرگانی و روستائی و غیره دردرجه اول بمنظور تحمیل نظریات و خواسته‌های معینی تشکیل یافته‌اند ولی درعین حال مقدار زیادی کار های تعلیمی و تحقیقی نیزانجام میدهند. این قبیل سازمانها وقتیکه جنبه محلی دارند غالباً قسمتی از مسئولیت امور خیریه و کشوری را برعهده میگیرند. علاوه براینها سازمانهای بیشماری هست که درپیشرفت جامعه تأثیر بسزائی دارد و از آنجمله است باشگاههای مختلف که باوجود داشتن جنبه نفع خصوصی ازلحاظ عموم نیز بی منفعت نیستند بدینمعنی که اگر افرادی دراین باشگاهها براثر ملاقات یکدیگر ودرحین غذا خوردن اقداماتی برای تحصیل سود و دفع ضرر میکنند درهمان ضمن سازمانهای مزبور ازلحاظ بالا نگهداشتن سطح اخلاقی عالم بازرگانی وتأمین برنامه های خاص برای اشخاص قلیل الامتیازوترویج درستی وعدل ووطن‌خواهی و حسن نیت نقش مهمی دارند. انجمنهای برادرانه هم با آنکه جهت حفظ منافع متقابل اعضاء دایرشده بازهم دراقدامات مربوط بامورخیریه همواره شرکت مینمایند.

ازطرف دیگر اعضای ۱۷۰۰۰ باشگاه زنانه که تعدادشان جمعاً به ۱٫۳۵۰٫۰۰۰ نفرمیرسد تحت عنوان کلی فدراسیون عمومی باشگاههای زنان در هرکاری از قبیل موسیقی و ادبیات و هنر و مطالعات مختلف و امور تربیتی و قضائی و تقنینی و مسائل مربوط ببهبود وضع جامعه و نیکوکاری و غیره مداخله میکنند ونظریات آنان درباره قوانین موضوعه مورد توجه قانونگذاران قرارمیگیرد. «اتحادیه زنان رأی دهنده» نیز بیشتر ازفدراسیون مزبور حرف خود را بکرسی مینشاند وکمتر نامزد انتخاباتی را میتوان یافت که از سخنرانی درمجالس آن اتحادیه بتواند امتناع ورزد.

عضویت مردان درمجامع مختلف ممکن است علت سیاسی یا تجاری داشته باشد و یا بمنظور حصول تأمین بیشتر و یا درنتیجه اعتقادبلزوم قبول مسئولیت صورت بگیرد. رویهمرفته هرکسی میداند که سعادت و خوشی وی بسته بخوشی و پیشرفت دیگرانست و بهمین جهت همه افراد امریکائی نه تنها کمک مالی میکنند تا ازبدبختیها جلوگیری شود بلکه با صرف وقت و قوه فکری خود درصدد حل مسائلی برمیآیند که اقدامات خیریه قدیمی قادر بحل آنها نیست. معهذا فعالیت این افراد منحصربأمورخیریه ومسائل تربیتی واجتماعی نیست بلکه بعالم سیاست نیز سرایت میکند و بسا درتعیین خط سیر سیاست ملی مؤثر بوده است مثلاً قوانین منع مشروب که وضع آنها موجب اصلاح قانون اساسی گردید تا حد معتنابهی درنتیجه پافشاری اتحادیه مخالفین میخوارگی بمیان آمد گو اینکه قوانین مزبوردیری نپائید. مبارزه دیگری که بیشتر قرین توفیق شد وباید گفت که جهت بقای دنیای آزاد نهایت ضرورت را داشت اقدامات کمیته سفید ویلیام آلن بود که بطرفداری از کمک امریکا نسبت بمتفقین بعمل آمد ودرسال ۱۹۴۰ که کشور امریکا متمایل بحفظ

بیطرفی بود عظمت خطر بین‌المللی را آشکار ساخت و بلافاصله موجب مبارزه مؤثر و حیرت انگیزی شد که‌در راه حفظ آزادی صورت گرفت. مساعی اینقبیل سازمانها بود که وضع امریکا را تغییر داد و بفرانکلین روزولت‌فقید فرصت آنرا داد که بموقع‌تدارك لازم‌را جهت جنگ‌عالمگیر دوم بعمل آورد.

امروزه‌نیزسازمانهائی‌نظیرمؤسسات‌مذکور بوجودمیآیندوازآنجمله است کمیته مخصوص مراقبت نسبت بخطرات کنونی که میخواهدمردم و دولت امریکا را متوجه اوضاع و وادار بکار و کوشش کند . مقاصد سیاسی بعضی دیگر از مجامع محدود تر است و بسیاری از سناتور ها هستند که انتخاب خودرا بسناتوری درنتیجه فعالیت یکی‌ازهمین‌مجامع خاص عملی ساخته‌اند.

ازآنچه گفته شد تنوع فعالیتهای افراد امریکائی بخوبی روشن میشود که چگونه علاوه بر کسب و کار معمولی خود داوطلبانه وبدون تحصیل نفع مادی و حتی باصرف مبلغی ازدرآمد خود بکارهائی‌ازقبیل امور هنری و صنعتی و تجاری و سیاسی میپردازند . زنان امریکائی ازلحاظ عضویت در سازمانهای مختلف و شرکت در فعالیتهای مذکور پای کمی ندارند و داوطلبانه بکار و کوشش میپردازند و حتی بیش از مردان خود در مطالعه و سخنرانی و تهذیب نفس‌صرف وقت‌میکنند. مثلاً زنان تجار ثروتمند بباشگاههای خیریه از قبیل خانه کودکان ویا مجامع ادبی و هنری مانند آکادمی هنر های زیبا وانجمن شکسپیر میپوندند. دختران آنان نیز بهمین‌نسبت درمجامعی که مناسب حالشان است عضو میشوند و بفراخور حال خود مقام و فعالیتی دارند.

تعداد جلسات متعددی که درطی ایام وهفته‌ها و ماهها تشکیل میشود ازحوصله شمارش بیرونست. درعرض سالهای اخیر همه ساله

درحدود ۱۷۰۰۰ مجمع عمومی تشکیل یافته که فقط شامل جلسات عمومی مجامع ملی وناحیه‌ئی وایالتی بوده است. این جلسات باحضور ده میلیون نماینده تشکیل یافته‌ونمایندگان مزبورجمعاً قریب یک‌میلیون دلار خرج کرده‌اند.

مثلاً درسال ۱۹۴۹ درآتلانتیک سیتی قریب ۲۴۰۰۰ نماینده در ۲۵۰ کنوانسیون حضوریافتندمنجمله کنوانسیونهای انجمن خوش بینی بین المللی ـ طرفداران بهبود وضع سرخپوستان و انجمن متصدیان گورستانهای نیوجرزی. حدمتوسط مدت‌اقامت نمایندگان چهارروزوحد متوسط مخارج روزانه‌آنان نفری ۲۲/۳۷دلار بوده. نمایندگان مزبور نه تنها درباره سیاست کشورتصمیماتی‌اتخاذ نمودند بلکه بسخنرانیهائی درباره سیاست جهان وآزادی وغیره نیز گوش دادندکه ازحدودبرنامه خودشان‌بیرون بود. بسیاری ازآنان با این‌تصمیم برگشتندکه باحرارت و جدیت بیشتری برای جامعه خودکارکنند.

درمقابل تعداد این جلسات ارقام دیگری هست‌که مایهٔ حیرت و قابل ملاحظه‌است وآن ارقام وجوهی‌است‌که جمع‌آوری میشود مثلاً در۱۹۴۹ دومیلیون نفرکارگر داوطلب مبلغ ۱۹۳ میلیون دلار جهت صندوقهای عمومی جمع آوری کردند. چندین هزارکارگر دیگر هم مبلغ ۱۱۰ میلیون دلار برای اعانه بجامعه یهود جمع نمودند همچنین مبلغ ۶۸ میلیون دلارجهت صلیب سرخ وسی میلیون دلارجهت‌انجمن مبارزه بابیماری فلج اطفال جمع گردیدکه رویهمرفته مجموع این‌وجوه بالغ برسه میلیون دلار میشود که در راه اقدامات نوع پرستانه داده شده است.

بسا ممکن است که درجریان امر ظواهر و تشریفات موجب صرف وقت و انرژی بیشتری شود و اختلافات و ناموزونیهائی درکار

روی بدهد ودرنتیجه ایده‌لوژیهای مختصرشکافهائی پدید آمده باعث از بین رفتن منظور اصلی گردد بخصوص که در این اواخر موضوع مبارزه ضد کمونیستی درپاره‌ای موارد باعث ناراحتی جمعی‌مردم‌معصوم و ساده دل گردیده است. معهذا باید دانست که اکثر اتباع کشوروقت و همت خود را صرف بهبود اجتماعی میکنند و زنان پیشقدم درمقاصد اجتماعی خود با منظور پاك و همت بلند پیش‌میروند و اعضای فروتن باشگاهها نیز باکمال وفاداری وظیفه خودرا که عبارت ازکمك متقابل افراد بشر است انجام میدهند.

با تمام این احوال ذکر این فعالیتهای مختلف بتنهائی نمیتواند اهمیت حقیقی آنهارا در زندگی امریکائی برساند. تأثیر و معنای‌واقعی این سازمانهای متعدد را از لحاظ اجتماعی باید تحت مطالعه در آورده و متوجه شد که چگونه گروههای مختلف مزبور بالمآل بهم پیوسته ومتقابلاً نیازمند فعالیت‌همدیگرمیشوند. هریك ازاجتماعات‌امریکائی‌را که ملاحظه کنیم وضع افراد را ازحیث این نوع‌فعالیتها بخوبی‌میتوانیم درك بکنیم برای مثال ناحیه سدار را پیدز واقع‌دریووارا ذکر میکنیم. دراین‌شهر کوچك ۷۲۱٤۹نفری واقع درغرب وسطی مردم میخواهند اصول دمکراسی را مسلماً عملی سازند.

بسیاری ازمردم سداررا‌پیدزاشخاص‌متمکنی هستند که‌درخانه‌های کوچک روستائی‌واقع‌در کوچه‌های سایه دارسا کنند. البته میزان ثروت مردم یکسان نیست و کم و بیش با هم فرقهائی دارند. ترتیب صنایع طوریست که برای جوانان آن‌ناحیه فرصت کار کردن فراهم‌است‌واغلب آنان احتیاجی بمهاجرت بنقطه دیگر ندارند. ازقدیم رسم ناحیه مذکور بر اینست که صنعتگران و مأمورین بانك و پیشه وران و حتی ارباب

جراید هریک بسهم خود درکار های اجتماعی محل مسئولیتی برعده بگیرند و شعارشان دراینمورد آنست که « باید اجاره بهای کشوری پرداخته شود. »

دراین شهر تعداد ۳۷۲ سازمان وجود دارد. که از آنجمله باید اتحادیه های کارگری و مجامع مذهبی را نیز بشمار آورد ولی صدها باشگاه مخصوص ازقبیل کتابخانه نسوان و انجمن علوم طبیعی و تأثیر آن درزندگی مرغان وانجمن حفظوتشویق آهنگهای مخصوص مغازه‌های سلمانی و غیره و غیره دراین رقم منظورنگردیده است. این باشگاهها هر یک در روز معینی تشکیل جلسه داده بفعالیتهای مخصوص خود میپردازند و با آنکه بسیاری از اعمال آنها جنبه خصوصی وتفریحی دارد من حیث المجموع باعث افزایش قدر و اعتبار عموم میگردند. بسیاری ازآنها طرحهائی برای کمک باطفال شل وجمع‌آوری وجه‌جهت مساعدت بدانشجویان اروپائی مقیم محل و غیرآن فراهم میسازند. سازمانهای عرفانی و اخلاقی نیز مانند سازمان ماسونها و سازمان الکها و سازمان موزونظایر آنها درعین انجام تشریفات قدیمی خودباقدامات خیر خواهانه زیادی هم دست میزنند. البته علاقه اشخاص مختلف نسبت باین انجمنها ومجامع فرق میکند ولی درهرصورت برای هر کسی انجمنی که باب طبعش باشدوجود دارد. افراد لژیون امریکائی دربسیاری ازاین سازمانها عضویت دارند ودرمیان آنها تاجر وحقوقدان وسیاستمدار وکارگر یعنی نمایندگان تمام طبقات اجتماعی‌را میتوان یافت.

افراد مذکور در مسائل مختلف از قبیل نظارت در امر اجاره‌بها و تهیه مسکن جهت سربازان قدیمی و تعلیمات نظامی عمومی و غیره اظهارنظر و اقدام میکنند و بقول بالدریج هرچه‌راکه بخواهند میتوانند بدست بیاورند. بالدریج عقیده داردکه نظریات افراد مذکور بایدمورد

توجه شوراهای ملی مختلف قرار بگیرد . خود بالدریج دارد بتدریج به سیاسیات علاقمند میگردد و بنظر وی «تشکیل سازمان ملل‌متحداقدام خوبی است ولی عیب در اینجاست که قدری زیاد حرف میزنند ونسبت بآنهمه گفتگو میزان عملشان کم است » .

صبح روز ۲٤ اکتبر ۱۹۵۰ بیست و پنج‌نفر زن درعمارت«تآتر کوچک » واقع درسدار راپیدز بمناسبت روزبخصوص ملل متحدتشکیل جلسه‌ای دادند . این جلسه تحت سر پرستی شورای بانوان هوا خواه کلیسا و شورای رادیو تشکیل یافته و مسیزای . ف . کوری ریاست آنرا عهده‌دار بود .

مشارالیها گفت : « سازمان ملل متحد در زندگانی امروزی ما یکی ازوسایل عمده بشمار میرود وامیدواریم بزودی شعبه‌ای ازانجمن طرفداران ملل متحد در سدارراپیدز دایر گردد .»

مسیز کارل اتینکرنیز که از اعضای فعال انجمن بانوان‌دانشگاهی امریکاست واخیراً سفری به‌لیک ساکسس کرده بود راجع به ملل‌متحد نظریاتی دارد .وی درآین سفر همراه شوهرش مستراتینکر بودوازحسن تصادف بانوئی که درلیک ساکسس تصدی امور مربوط بورود اشخاص در قسمتهای مختلف سازمان را بر عهده داشت نیز از اهالی ایووا بود و آنهارا بتالار نمایندگان برد . در این تالار دونفر مذکوردرنزدیکی ویشینسکی و مالیک وآچسن قرار گرفتند و بامسیزایدیت‌سمپسون‌فرصت صحبت بدست آوردند . مسیزاتینکر میگوید :«شخصیت و طرز کار بانو سمپسون مایه مباهاتست . درآنموقع مجمع ملل متحد سر گرم بحث ومذاکره درباره شناسائی چین کمونیست بود ووضع رسمی خشکی‌داشت ولی در تالار وبوفه سازمان اوضاع دمکراتیک وروح رفاقت و همدردی وجود داشت و مایه دلگرمی بود . »

مسیز کوری که قبلاً ذکرش رفت صورتی از برنامه‌های رادیوئی سازمان ملل متحد تنظیم کرده که بنظرش برای استفاده مردم سدارراپیدز مناسب است. همچنین مشارالیها از اوراق ورسالات ملل متحد مقداری برای توزیع در چهل باشگاه عضوشورای بانوان طرفدار کلیسا تخصیص داده است. وی عقیده داشت که شهر سدارراپیدز از لحاظ عدم مراعات روز مخصوص سازمان قصوری ورزیده است. بهمین مناسبت خانم مذکور شخصاً ببعضی ازمغازه‌های بزرگ رفته موافقت آنهارا جلب کرد تااوراق وعکسهای مربوط بسازمان‌را به پنجره‌های خود بچسبانند. ضمناً کلیساهای کاتولیکی و بعضی دیگر از کلیساها و مدارس نیز درصدد برآمدند که مقارن ساعت ۱۱ زنگهای خودرا بصدا در آورند. مسیز کوری میگوید: «فقط بوسیله دعا وسازمان ملل متحد میتوان بحفظ صلح امیدوار بود».

در تاریخ ۱۲ و ۱۳ نوامبر عده‌ای از مجامع امریکائی منجمله کمیته دوستان امریکائی وانجمن کلیسای‌سن پل و کالج کوی وسازمانهای جوانان مسیحی وفدراسیون کار سدارراپیدز وانجمن بانوان کلیسادوست واتاق بازرگانی و چند باشگاه وانجمن دیگر جهت بحث درباره مسائل جهانی و تفکر درخصوص مسائل مربوط بصلح یک کنفرانس دوروزه تشکیل دادند.

باید دانست که زنان باشگاهی بیشتر از مردان برای حفظ صلح کارمیکنندودرآن‌باره ببحث ومذاکره‌میپردازند. زنان‌مذکوربسخنرانیهای استادان دانشگاه وخبرنگاران جنگ‌وجهانگردان گوش میدهندو کتابهای جان‌فوستردالس‌وجیمز برنهم ووینستن چرچیل وپیتردرو کرراسیخوانند و درباره مطالب مشخص از قبیل «اتحادیهٔ اروپای غربی» و«اقدامات مربوط بطرح مارشال» و «امکان یا عدم امکان تغییر یافتن اوضاع» بمطالعه میپردازند و جراید را خوانده تصمیماتی اتخاذ میکنند.

مسیزلسترل .جانسن رئیس باشگاه زنان (دارای ۵۰۰نفرعضو) میگوید : « در اینجا وضع ما تقریباً نوعی از محافظه کاری را میرساند بدینمعنی که قبل ازقبول علل اصلی مسائل بمطالعه وتعمق میپردازیم . در اثنای جنگ درمیان ما دسته‌های آرامش طلب یاسلحشور و طرفدار جنگ وجود نداشت بلکه خودمانرا باجریان جنگ میکشانیدیم » .(باید انصاف داد که سداررایپدز خیلی بیش از اینها بپیروزی امریکا و ملل متحد کمک کرد بدینمعنی که از لحاظ خرید اوراق قرضه زمان جنگ برسایر شهرها پیشی گرفت وگوی سبقت‌را از همه بربود) .

در تاریخ ۲٤ اکتبر در جلسه‌ای که از طرف اتحادیه زنان رأی دهنده تشکیل یافته بود بیش از یکصد نفر مرد و زن بیانات پنج تن از نامزدهای انتخاباتی را شنیدند .سپس هنگامیکه فرصت سئوال فراهم شد در باره پشتیبانی از ملل متحد و جمع آوری وجوه برای حفظ صلح و پاداش سربازان وکمک دولتی‌بمدارس وتهیه دارو بمیزان احتیاجات جامعه و غیره چنان سئوالات پرمغزی بعمل آمد که گاهی نامزدهای مذکور را دچار اشکال نمود .اتحادیه مورد بحث که نسبتاً جدیدالاحداث است از جوانان فعال سداررایپدز تشکیل یافته و جوانان مزبور راجع بقوانین جاری و سوابق انتخاباتی اطلاعات صحیحی دارند ودرراه حفظ اصول و معتقدات خود بسختی میکوشند .

بسیاری از همین بانوان و بعضی از شوهرانشان ازجمله ۳۰۰۰ نفرعضوشورای‌محلی‌نیز هستند که‌درضمن در گروههای مطالعه‌مخصوص پدران ومادران و درجلسات تعلیمی مربوط بفن پیشوائی شرکت میکنند و برای بهبود جسمانی و مادی اطفال مدارس و تکمیل آموزشگاهها و حفظ و تأئید دمکراسی و ترویج اعتدال و اغماض بکار و کوشش میپردازند . (یکی از بهترین رؤسای واحدهای مربوطه در سال گذشته

مسیزرابرت اتکینسن از بانوان سیاه پوست بوده) . مسیز جان ماتیوز که یکی از رؤسای این گروههاست میگوید: « برای حفظ صلح بالاترین مایه امید ما همانا تعلیم و تربیت است » .

اتاق بازرگانی که در قسمت دفتر مخصوص جوانان شامل اتاق بازرگانی کوچکتری نیز هست سازمانی است که درواقع زمام امورسدارراپیدز را در دست دارد . هر یک از جمله ۲۳۰۰ نفر اعضای اتاق مزبور عضو یک یا چند دفتر و کمیسیون و سوکمیسیون میباشند. چندی پیش هیئت مدیره اتاق بازرگانی برسم خاص خود درسالن غذاخوری خصوصی یک هتل تشکیل جلسه داد. در این جلسه ۱۸ نفر از جمله بیست ویکنفر اعضای هیئت مدیره حضوریافتند واغلب آنان از بانکداران وحقوقدانان و معاریف سدارراپیدز بودند . از ساعت دوازده تادوازده و نیم غذائی مرکب از کتلت و پوره سیب زمینی و سالاد سبزی و کلوچه کشمش و قهوه صرف شد سپس رئیس جلسله کیث دن (معاون اجرائی کمپانی مهندسی سنچری) جلسه را رسمیت داد و بوب کالدون منشی هیئت صورتمجلس را خوانده گزارش داد که مبلغ ۱۹۰۵ دلار کسری صندوق عمومی که درنه ماه اول سال حاصل گردیده تاپایان سال جبران خواهد شد . مستردن اظهار داشت که بهتر است هیئت مدیره در جلسه آینده خودمیزان حق عضویت را بیش ازسی دلار که بالفعل رایجست تعیین کند.

وان وختن شافر رئیس بانک گارانتی و رئیس کمیته برنامه های اتاق بازرگانی درباره کار دفتر بازنشستگان ودفتر بازرگانان خرده فروش ودفترعمده فروشیها گزارش داد. بعداز آن نیز بعنوان عضو دفتر اصلاح اوضاع عمومی گزارش داد که سدی پالمر مبلغ ۵۳۰۰۰ دلار ازماترك خود را بصندوق عمومی داده است ولی ازآنجائیکه صندوق مزبورجزو

اتاق بازرگانی است و شخصیت قانونی ندارد لذا بهتر است وجه مورد بحث‌را ببانک دیگری غیر از بانک خودش یابانک جان همیلتن عضو هیئت مدیره بسپارند و الا کار قدری سوسه دار بنظر خواهد رسید . حضار پیشنهاد اورا قبول کردند.

سپس اعضای هیئت بطور غیر رسمی در باره صنعت جدیدی که از وجوه اتاق بازرگانی گاه بگاه استفاده میکرزد بصحبت پرداختند و گفته شد که کمی کارگر مسئله مهمی را تشکیل داده و خود نتیجه کمی مساکن کارگری است این مسئله حیاتی باید مورد توجه و دقت قرار گیرد . ساعت یک و چهل و پنج دقیقه چون مطلب دیگری نبود جلسه پایان یافت وبلافاصله رئیس جلسه مزبورمستردن خودرا بسالن غداخوری مجاور رسانید تادر چند دقیقه آخر جلسه دیگری که از طرف متصدیان صندوق مربوط بوجوه عمومی تشکیل یافته بود حضور یابد. (صندوق مزبور که میبایست ۲۱۶۰۰۰ دلار داشته باشد هنوز ۵۰۰۰ دلار کم داشت).

مستردن از آنجا نیز میبایست برای اظهار نظر در باره رژه‌ای که در کالج کوی دایر بود بدان کالج برود. مشاراليه هنگام حرکت گفت: « هروقت که برسر کار معمولی خودم میرسم مثل اینست که در تعطیل بسر میبرم » .

کارکردن در اتاق بازرگانی فقط قسمتی از فعالیت اعضای آنرا تشکیل میدهد. مثلاً مسترشافر لااقل یک ثلث ازوقت خود بلکه بیشتر از یک ثلث آنرا در اختیار اجتماع میگذارد وعقیده دارد که اگرساکنان یک شهرنخواهند که برای جامعه خود کاربکنند زندگانی درچنین شهری چندان قابل اعتنا نخواهد بود. مسترشافر علاوه برایفای وظایف خود در اتاق بازرگانی یکی از امنای کالج کوی و دبیر آن کالج نیز هست

وضمناً ریاست بنگاه اجتماعی سدارراپیدز وریاست شورای بهداشتی محل و عضویت شورای بهداشتی ایووا و عضویت کمیسیون قانونگذاری شورای مزبوررا نیز دارد. خود وی میگوید : « تمام این فعالیتها ممکن است در کارهای تجارتی من تأثیرخوبی داشته باشد ولی من ازلحاظ نفع تجارتی‌خود بدانها نمیپردازم بلکه منظوراجتماعی را مقدم میشمارم . »

شافر درجمع آوری پول جهت بیمارستان سنت لوك کمک شایانی کرده وبمؤسسات واقدامات خیریه پول فراوانی داده ومیدهدوازآنجمله است ارکسترسمفونی محل و تآتر هنرپیشگان متفنن. مشارالیه برخلاف پدر و پدر بزرگ خود هرگز بجمعیت‌ماسونها نپیوسته است ومیگوید: « در دورانی که برای زندگانی اجتماعی وسایل زیادی فراهم است احتیاجی بعضویت درچنین مجامعی ندارم. » شافرجداً معتقد بجلوگیری از اسراف وهمآهنگ ساختن مساعی کشوری است ومیگوید : «سازمان صحیح را در یک شهری موقعی میتوان دایر کرد که وضع کار واشتغال هرکسی معلوم باشد. » دراثنای جنگ شافر تمام آژانس‌های مختلف را بصورت یک صندوق زمان جنگ درآورد واین کاربقدری مفید واقع شد که شهرهای دیگر نیز بتقلید آن پرداختند.

اکنون‌شافر عقیده دارد که‌اقدام عمده‌بعدی‌عبارت از آن‌خواهدبود که درناحیه سدارراپیدز برای از بین بردن کمیته‌ها و هیئت های زاید کلیه مؤسسات خیریه را مورد رسیدگی قراربدهند.

مشارالیه گاهی راجع بکارهای مختلفی که باید انجام بدهد غرولندی میکند و میگوید : « هروقت که کالدول ازاتاق بازرگانی تلفن کرده‌ومرادعوت بقبول شغل دیگری‌میکند ابتدا اورا نفرین کرده بعد کار پیشنهادی را برعهده میگیرم. »

یکی دیگر از پیشقدمان سدارراپیدز که کیفیت کارش با شافر

متفاوتست‌ها واردهال رئیس کمپانی‌ماشین‌آلات راهسازی‌و کارخانه‌آهن وفولادایوواست. وی‌عضومجمعی‌نیست‌ودر زندگی‌اجتماعی‌سهم‌بارزی ندارد.خود اومعتقداست که خدمت‌وی بناحیه‌سداررا‌پیدز از طریق‌حسن اداره کمپانیهای خودش و فراهم ساختن شغل برای دیگران انجام میگیرد معهذا اشخاص زیادی با اومشورت میکنند وبرای‌عملیات‌خود کمک فکری ومادی میطلبند. مثلاً درهمین اواخر که صنعت جدیدی درشهر دایر میشد و کارگر ماهر کمیاب بود هال حاضر شد عده‌ای ازمتخصصین خود را برای براه انداختن صنعت مذکوردراختیاربگذارد

هال سابقاً مخالف اتحادیه‌های کارگری بود ولی پس از آنکه درکارخانه خود او اعتصابی روی داد درسال ۱۹۳۶ عقیده خودراتغییر داد. مشارالیه بهمراهی کلربلودگت‌عضو فدراسیون کار امریکا ومدیر نامه هفتگی کار در یک کمیسیون اداری کار عضویت دارند که باعث تضمین ثبات و حصول اطمینان از لحاظ کارگران صنعت جدید گردیده است.

سذرلند داوز رئیس شرکت برق ایووا یکی دیگر از پیشقدمان ناحیه‌سداررا‌پیدزاست که صفاتش بیشتر ازهاواردهال‌خصوصیات اخلاقی بازرگانان آن ناحیه را نشان میدهد.

مستر داوز طبیعتاً عضو اتاق بازرگانی‌است ودر کمیسیون‌صنایع جدید و کمیسیون صنایع اتاق مزبور انجام وظیفه مینماید و همچنین در انجمن نمایشگاههای تجارتی ایووا و صندوق کل سدارراپیدز نیز عضویت دارد. بعلاوه مشارالیه رئیس هیئت امنای کالج کرنل واقع درمونت ورنون وعضو کمیسیونهای مالی و اجرائی کالج کوی ورئیس هیئت امنای بهداشتی قرارگاههای تابستانی وعضو انجمن امنای مقابر اوك هیل و مدیر باشگاه هیئتهای اجرائی و از جملهٔ امنای بنگاه

تحقیقاتی غرب وسطی نیزمیباشد. همچنین مسترسذرلند داوز سابقاً درانجمنها و مجامع دیگری از قبیل انجمن جوانان مسیحی و انجمن کلیسای پرسبیتیرمانها و گروه رستگاری و کمیسیون‌ناحیه‌ی پیشاهنگان وصندوق اجتماعی و کمیسیون‌نقشه کشی شهروغیره‌نیزعضویت‌داشته وهنوزیکی‌از اعضای سازمان ماسونها و الکها ولژیون امریکائی و جمعیت سربازان قدیمی و باشگاه ییلاقی سداررا‌پیدز وانجمن پیک‌ویک وباشگاه‌دانشگاه شیکاگو و باشگاه میلواکی است.

مستر داوز علاوه بر کمپانی خود در شانزده کمپانی دیگر سمت ریاست دارد و یا از اعضای عالیقدراست وچندین سال سمت نمایندگی درکنوانسیونهای دولتی را داشته است. مشارالیه غالباً در باشگاههای زنان و برای جمعیتهای کشوری درباره تاریخ محل سخنرانی میکند و هنگامی که در شهر است ناهار خودرا در رستوران روزولت صرف میکند و بطور غیررسمی باگروهی از تجارکه جمعیتی بنام هورس‌بایرز دارند راجع بمسائل جاری صحبت مینماید. باوجود تمام این فعالیتها مستر سذرلند وقت آنرا نیز پیدا میکند که شرکتی را با ۱۳۰۰ نفر کارمند و شصت و دو میلیون دلار سرمایه اداره کند.

رئیس مغازه سمولیکوف مخصوص فروش اثاثیه و مخلفات منزل یعنی مستر ا. ل سمولیکوف نیز اظهار میدارد که درحدود یک ثلث‌بلکه یک نصف‌از وقت‌خود را صرف‌امور کشوری واجتماعی میکند و از بچگی برای خدمت بجامعه تربیت شده است. مشارالیه نمیتواند تعداد نام کلیه مؤسساتی را که در آنها عضویت دارد بدقت در خاطر داشته باشد و درحال حاضر اکثر اوقات وی صرف تولید اتحاد درمیان گروههای مختلف یهودی و کمک به بیمارستان متدیست سنت لیوک میگردد.

سمولیکوف نسبت باوضاع بین‌المللی علاقه و دقت خاصی دارد و بجای صحبت درباره مسابقات فوتبال از اوضاع و اخبار خارجی سخن میگوید هروقت هم که به نیویورك میرود عوض تعیش در کافه ها ورستورانهای معروف اوقات فراغت خودرا درلیک ساکسس میگذراند.

یکی دیگر از تجار سدارراپیدز یعنی مستر رابرت آرمسترانگ رئیس مغازه لباس فروشی آرمسترانگ نیزمانند سمولیکوف برای خدمت بجامعه و قبول مسئولیتهای اجتماعی تربیت شده است ودرسیاست خارجی امریکا ذیعلاقه میباشد. مشارالیه میگوید: دراین ناحیه طرفداران کناره جوئی ازسیاست دنیا بسیار کمند وآنچه ساکنان ایالات شرقی دراین باره شهرت داده اند غالباً مبتنی بر اظهارات «شیکاگوتریبون» است. مستر آرمسترانک رئیس هیئت مدیره بیمارستان سنت لیوك است. در چند سال پیش از این مشارالیه برای بالا بردن حقوق معلمین سدارراپیدز مبارزه سختی کرد. بعلاوه مانند بسیاری دیگر از رهبران و پیشوایان شهر سدارراپیدزاونیز در مورد اقدامات خیریه صحیح از بذل کمکهای مالی عمده خودداری نمیکند و رویهمرفته ده درصد از درآمد خود را باین کارها داده است. ازطرف دیگر پنج درصد نیز از منافع تجارتخانه وی صرف همین قبیل امور میشود.

علاوه براشخاص مذکور فوق لااقل دوازده نفر دیگر نیز درناحیه سدارراپیدز هستند که بهمین منوال عمل میکنند.

ازآنچه شرح دادیم معلوم میشود که فعالیتهای داوطلبانه ساکنان سدارراپیدز همواره ادامه دارد و هرقدر بخواهیم در این باب گزارش کاملی بدهیم مقدور نخواهد شد زیرا که کار های آنان حدود ناپذیر

است یعنی بعنوان افراد کامل العیار کشور ادای وظیفه مینمایند و در جامعه ای زندگانی میکنند که در آن عقیده اکثریت بر این است که حتی الامکان باید درامر حکومت سهم دولت کمتر وسهم افراد بیشتر باشد. جامعه های امروزی دارای وظایف اجتماعی بسیارسنگینی هستند زیرا که علی الدوام اعتدال اوضاع بهم میخورد وناراحتیهائی پیش میآید وانجام اصلاحاتی ضرورت پیدا میکند وافکار واعمال جدیدی باید مورد توجه قراربگیرد. البته تعیین میزان فعالیتی که بطور داوطلبانه بشرح مذکور فوق انجام میگیرد مقدورنیست همینقدر کسانیکه باوضاع امریکا آشنائی دارندمیدانند که میزان این قبیل فعالیتها عظیم است و با آنکه دولت میلیاردها دلار صرف امور عمومی و تأمین رفاه وآسایش مردم میکند سهم وی نسبت بهمت و کوشش خود افراد بسیار ناچیز میباشد. خلاصه مردم امریکا نه تنها ازلحاظ سیاسی بلکه ازحیث اجتماعی نیز برخود حکومت میکنند.

این مطلب برای حفظ سیستم امریکائی نهایت اهمیت را حائز است و برای امریکا (وشاید برای تمام دنیای آزاد) از حیث اداره امور اجتماعی فرصتهای تازه‌ای را دربردارد.

***

امریکائیان که در نتیجه تجارب گذشته طریق بکاربردن مقاصد امریکائی را فرا گرفته اندحالا باید در آن صدد باشند که مقاصد مزبور در آینده نیز برقرار و در نقاط دیگر دنیا هم شایع گردد.

برای انجام این منظور باید پاره‌ای مسائل و پروژه های طویل مدت را در نظر بگیرند.

تکالیف مردان آزاد

در چهار فصل گذشته چهار موضوع اصلی مربوط بامریکا یعنی سرمایه داری و نهضت اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی و فعالیتهای داوطلبانه شخصی و اجتماعی را مورد بحث قرار دادیم. انتخاب این چهار موضوع نه از آنجهت بود که جنبه خاص انحصاری داشته باشند بلکه از آن بابت بمطالعه آنها پرداختیم که آنها را برای نشان دادن تأثیر مقاصد امریکائی در زندگانی مردان و زنان آزاد آن کشور مناسب و مفید میدانستیم. مطالعه چهار موضوع مذکور کاشف نکات بسیاری است مثلاً در باره کاپیتالیسم معلوم میگردد که اصول مربوط بمقاصد امریکا باعث حصول تغییرات ریشه داری در این زمینه شده و هنوز کیفیت آن تغییرات درست بر همه روشن نیست. در امر نهضت کارگری می‌بینیم که همان اصول باعث پیدایش یکنوع ثبات اجتماعی گردیده که در نقاط دیگر پیدا نمیشود.

مطالعه وضع احزاب سیاسی نشان میدهد که احزاب با حفظ اصول مقاصد امریکا وسیله آن میگردند که علی‌الدوام در مواقع ضرورت تغییرات لازم را بعمل آورند. فعالیتهای داوطلبانه اجتماعی نیزوسیله آنست که بدون مراجعه بدولت خود مردم مقاصد امریکا را توضیح و پیشرفت دهند. رویهمرفته این چهار موضوع با آنکه بتنهائی‌ناقص میباشند وقتیکه جمعاً در نظر بگیریم می‌بینیم که نیروی عظیمی برای پیشرفت‌و تغییر اوضاع فراهم میسازند. این تغییر و پیشرفت‌درنتیجه اصول کلی مربوط بمقاصد امریکا روح و نیروئی میگیرد زیرا که اصول مزبور در اعماق جامعه بوجهی حیات‌بخش جایگزین گردیده و بالنتیجه پیشرفت آنرا تنظیم و راهنمائی میکند. پس وقتیکه اوضاع امریکا را من‌حیث‌المجموع در نظرمیگیریم چنین معلوم‌میگردد که این کشور

در مرحله پیدا کردن راه حلی برای یک سلسله مسائل اجتماعی — اقتصادی وسیاسی است که در زمانهای اخیر بنیاد مؤسسات مردان آزاد را بتزلزل در آورده است .

البته نباید تصور کرد که ما میگوئیم گرفتاریهای بشر پایان یافته است باید دانست که یکنفر امریکائی وقتیکه بسوی آینده مینگرد امیدواری فراوانی نسبت بحصول کامیابی احساس مینماید ولی در عین حال مسائل ومشکلات را نیز فراموش نکرده است ، بخصوص که زندگانی امریکا همواره توأم با مسائل و مشکلات بوده و همین تحولی که در این کتاب مورد بحث ماست در واقع دوران تکاملی بوده که بناچار متضمن ناراحتیهائی گردیده است . پس مسائل زندگی جزئی از معنای خاص امریکارا تشکیل میدهد و بدینجهت مورد علاقه ماست و خوبست بعضی از اهم آنها را که مبتلا به امریکائیانست مجملاً تحت مطالعه در آوریم تا ببینیم بچه نحوی ارزش مقاصد امریکا را در معرض آزمایش قرار میدهند .

امریکائیان از مسائل سخت زندگی چندان خوشوقت نیستند ولی نسبت بآنها توجه کاملی دارند و بهمین جهت صحیحترین انتقادات در باره امریکا از طرف خود امریکائیان بعمل آمده است و نه از جانب خارجیان . نقادان جامعه امریکائی از آدامس و جفرسن گرفته تا منکن و شتاین بک در هر موردی که عیبی در کار کشور دیده اند شروع باقدام و عمل کرده‌اند . همچنانکه در فصل گذشته تحت عنوان « کار و کوشش مدام » ذکر شد امریکائیان با علاقه شدیدی کمیسیونها و اتحادیه ها و شوراها و انجمنهائی تشکیل میدهند تا بدانوسیله بکلیه مسائل از جنگ عالمگیر سیم گرفته تا تشکیل انجمنی « جهت جلوگیری از استعمال نام اسمیت در موارد تمثیل » رسیدگی کنند . درحال

حاضر بالاتر از تمام مسائل مبتلا به امریکا موضوع احتمال وقوع جنگ سیم اذهان را بخود مشغول داشته است . این موضوع جنگ که از دیرباز بلای جان‌افراد بشر است چیزیست که امریکائیان بیش‌از همه از آن احتراز میجویند و در عین حال باکمال بیمیلی اذعان دارند مادام که افراد بشر حاضر باشند برای تأمین منظور های شخصی خود جان بسپارند جنگ و یا احتمال جنگ همواره وجود خواهد داشت . این آمادگی برای قبول‌مرگ اعم از اینکه‌در راه کسب قدرت یاغارت کردن یا ادامه بقای خود و یا اشاعه عقاید و افکار و آرمانها باشد بعقیده بسیاری از متفکرین همچنان ادامه خواهد یافت تا آنکه روزی برسدکه بشر آرمانهای بین‌المللی را بر آرمانهای ملی مرجح شمارد. در این ضمن با آنکه بحران کنونی موقتاً سایر مسائل را تحت‌الشعاع قرار داده است معهذا وجود آن مسائل همچنان موجب عصبانیت و اضطراب و غمگینی بسیاری از امریکائیانست .

یکی از اشتباهات اساسی مردم‌امریکا این است که تصورمیکنند ناراحتیهای‌اجتماعی و انسانی را میتوان‌بوسیله نوشداروئی برای‌همیشه تسکین‌و علاج بخشید . این اشتباه‌شاید قدیمترین اشتباهات بشر بوده و متناوباً باعث خیالات خوش و محرومیتها و یأسهای انسان گردیده است . باید اذعان کرد که مقاصد امریکا نیز عاری از خیالات خوش نیست ولی در ضمن آنها یک نکته نجات‌بخش گنجانیده شده است که عبارتست از آزادی افراد بشر در پیدا کردن طریق آزادی خود. البته در این راه نیز قهراً مسائلی پیش میآید بدینمعنی که همین آزادی متضمن آزمایش و اشتباه و اخذ تجربه است و همین عوامل است که تحول دایم سرزمین امریکا را بوجود آورده است .

امریکائیان بجای آنکه مسائل زندگی را ثابت و محدود سازند

در تزئید تعداد آنها کوشیده اند . طرفداران آزادی امریکائی بجای آنکه برای مسائل مبتلا به طریق حل خیالی و غیر عملی پیدا کنند آن آزادی را برای ترکیب مشکلات بکار میبرند . مثلاً در سال ۱۹۵۰ برای مقابله با کمبود آب در شهر نیویورك متوسل بوسایل فنی شدند تا از ابرهائی که بر فراز نقاط مجاور قرار داشتند باران را متوجه نیویورك سازند و ناچار این مسئله پیش آمد که نقاط مجاور تا چه حد وبچه شرطی میتوانند از رطوبت هوای یکدیگر استفاده کنند. این ترکیب و بهم پیوستن مسائل فهرست بزرگی را بوجود آورده است که هر فرد آمریکائی بشرط داشتن جرأت و انرژی کافی میتواند آنرا مورد مطالعه قرار بدهد و در واقع سر مقاله های جراید و خطابه ها و مقالات و سخنرانیها و کتب و نمایشها و کاریکاتور ها و پرده های نقاشی و آگهیهای مختلف همه روزه او را متوجه این تکلیف میسازند . مسائل مزبور از موضوع جنگ و دفاع و بمب اتمی شروع شده و موضوعاتی از قبیل بیکاری و تورم پول و کساد بازار و سیاست خارجی و نظارت دولت در امور مختلف و کتابخانه های کشوری و نگهداری منابع طبیعی و گرفتاریهای مربوط بامور کارگری و مساعدت دولتی بکشاورزان و توجه مذهب بمسائل دنیوی و سستی در امور اخلاقی و بیمه بهداشتی و موضوع مساکن و تأمین وسایل زندگی در دوران پیری و ترویج شهرنشینی و امور صنعتی و غیره میرسد و بسیاری مسائل دیگر از قبیل موضوع ساعات فراغت و وسائل ارتباط و امور جنائی و مطالب فرهنگی را نیز میتوان باین صورت علاوه نمود .

اما باید دانست که تمام این مسائل موجب تفکر وفعالیت همه امریکائیان نمیشود . بتدریج که بر تعداد مسائل و گرفتاریها افزوده

شده یکنوع عدم رغبت نیز بوجود آمده است و پیدایش این بیمیلی خود نیز درواقع مسئله بزرگی بشمار میآید. ازاین آثار وعلائم بخوبی میتوان نتیجه گرفت که سیستم امریکائی دچار اختلالی مهلک گردیده ولی این استنتاج مقرون بحقیقت نیست زیرا که سه عامل اساسی را ازنظر دور میدارد ازاینقرار :

۱- درجریان رشد و نمو هرجامعه‌ای قهراً تصادماتی پیش میآید وهروقت که می بینیم یکی از آنها درشرف مرتفع شدنست حقیقت امر اینست که آثار و عوارض آن مسئله بخصوص چندان شدید نشده است که افراد درصدد رفع آن برآیند.

۲- کلیه مسائل اجتماعی بهمدیگرمربوطند و بسا اتفاق میافتد که درنتیجه حل پاره‌ای ازمسائل مربوطه توجه خاص بیک مسئله معین ضرورت پیدامیکند.

۳- هرقدرکه مسئله‌ای عمیق تر باشد پیشرفت درطریق حل آن کندترخواهد بو. دحال خوبست چند مثال ذکر نمائیم :

بارها گفته شده‌است که بزرگترین نقیصه دمکراسی امریکاعبارتست ازعدم توفیق آن دراستخلاص کامل سیاهپوستان و البته کمتر کسی است که دراین باره بمناقشه و بحث بپردازد. تاریخچهٔ امر اینست که قریب چهل سال کشمکش برای آزادی سیاهان از بردگی درجریان بودتادرنتیجه پیش آمدن جنگ داخلی کشمکش مزبور بحد اعلای خود رسید. پس ازآن درعرض مدت هشتادسال مساعی مربوط بتأمین آزادی حقیقی وآزادی قانونی و برابری سیاهپوستان بکندی پیش میرفت و عملیات مخالف دمکراسی ازقبیل تحمیل مالیاتهای خاص و اجرای قرانین «جیم کرد» و عملیات وحشت انگیز « کوکلوکس کلن » و مدارس ناقص و تبعیض نژادی همچنان موجب سلب حقوق تابعیت ازسیاهپوستان بود.

معهذا تا سال ١٩٤٠ وضع سیزده میلیون نفرسیاهپوستان امریکائی بوجه قابل ملاحظه ای تغییر یافته بود و تعداد بیسوادان از ۸۱٪ بکمتر از ۱۵٪ رسیده و قریب دوثلث ازسیاهپوستان که کمتر از بیست سال داشتند درمدارس مشغول تحصیل بودند. ضمناً درسه‌ایالت‌جنوبی مالیات سرانه سیاهپوستان را ملغی کرده بودند و بالنتیجه درسال ١٩٤٠ تعداد سیاهانی که در قسمتهای جنوبی حق رأی داشتند به ۲۱۱۰۰۰ نفر رسید و فقط ۳۴ درصد از کارگران سیاهپوست که قبلاً بحقارت تمام برعیتی مشغول بودند بانجام کارهای‌زراعتی اجباری‌میپرداختند گواینکه در نواحی جنوبی سه چهارم جماعت سیاهپوست بکشاورزی مشغول میباشند.

درعرض ده سال اخیر تغییرات بسیار سریعی صورت گرفته‌است تا ۱۹۵۰ کمتر از ۱۸ درصد ازکلیه کارگران سیاهپوست درکار رعیتی مانده و بیش از نصف این جماعت نیز مستقلاً کشاورز یا مدیر امور زراعتی بودند. ازمیان کسانیکه دست از زراعت برداشته بودند عده‌ای کمتر از نصف بخدمات منزل و نظایر آن پرداخته و ۱۰ درصد کارگر روستائی و مابقی (درحدود ۲۸ درصد) درصنایع مختلف پراکنده‌بودند و دوازده درصد بامور دفتری و فروشندگی و یامباشرت املاك و غیره میپرداختند. دراثنای جنگ برتعداد سیاهپوستانی که‌به کارهای کشوری مشغول بودند بیش از یکمیلیون نفر افزوده شد و دراین چند سال اخیر مساعی مربوط بتأمین حقوق سیاهپوستان بشدت درجریان پیشرفت بوده است. البته قوانین جدیدی برای تأمین این حقوق وضع نشده ولی برای سیاهپوستان فرصت بیشتری فراهم شده است که در این راه به مبارزه پردازند.

چهارسال پس از آنکه دیوان عالی کشور «مزایای خاص سفید پوستان» را غیرقانونی اعلام کرد بیش ازیک میلیون نفر ازسیاهپوستان ایالات جنوبی در انتخابات مربوط بریاست جمهوری شرکت کردند، دو ایالت دیگر از ایالات جنوبی مالیات سرانه را لغو نمودند و تعدادی ازدادگاههای محلی ممنوعیت سیاه پوستان را از ورود بمیدانهای بازی گلف ورستورانها ومیخانه ها ونمایشخانه ها واستخرهای شناومدارس عمومی ازبین بردند. دادگاه عالی دستورداد که سیاهان نیز ازسرویسهای اتوبوس درمیان ایالات مختلف استفاده کنند و از حیث ورود بمدارس دولتی حقوق متساوی داشته باشند. درارتش ممانعت از قبول سیاهان لغوگردید وتعدادی قوانین وضع شد که بموجب آن تبعیض دراستخدام وتربیت وتعلیم وسربازگیری واستفاده ازمساکن عمومی مرتفع گردید. میزان پیشرفت حاصله در تعلیم و تربیت سیاهپوستان از اینجا معلوم میگردد که در نود ونه کالج مخصوص خود آنان پیش از ۹۰۰۰۰ نفر دانشجو ثبت نام کرده اند و در عین حال قریب سه هزار نفر دیگرهم درکالجهای دیگر مشغول تحصیلند (در۱۹۰۹ رویهمرفته فقط پانزده باب مدرسه برای سیاهپوستان وجود داشت که دربعضی از آنها امکان تحصیلات عالی‌تری‌نیزوجودداشت). ازآنجائیکه درنتیجه این پیشرفتها میزان بیسوادی به یازده درصد پائین آمده جماعت سیاهپوست امریکا از لحاظ تعلیم و تربیت فقط درحدود نشوونمای یک نسل یعنی‌قریب بیست سال ازسایرجماعات امریکائی‌عقب مانده‌اند واین سرعت پیشرفت درتاریخ بشریت بیسابقه میباشد.

معهذا بطوریکه ازآمار دیگرمستفاد میشود موضوع سیاهپوستان هنوز خیلی اشکال دارد. از سال ۱۹۰۰ باینطرف بر حد متوسط عمر مردان سیاهپوست درحدود بیست و شش سال افزوده شده است ولی

هنوز برای هر ۳۵۰۰ نفر سیاهپوست یکنفر دکتر وجود دارد (میزان عمومی یکنفر دکتر برای هر ۷۵۰ نفر است) و دریکی ازایالات جنوبی واقع در ناحیه میسی سیپی هر ۱۸۰۰۰ نفر یک دکتر دارند . با آنکه جماعت سیاهپوست امروزه ده درصد از تمام جمعیت امریکارا تشکیل میدهد معهذا فقط یکصد عدد از کلیه تختخوابهای بیمارستانهای کشور دراختیار آنها قرار میگیرد. در ۱۹٤۸ حد متوسط درآمد یک خانواده سیاهپوست ۱۸۰۰ دلار یعنی ٤۷ درصد کمتر ازدرآمد خانواده های سفید پوست مشابه بود . زندگی کردن در شهر با درآمد کم باعث زحمات زیادی برای سیاهپوستان گردیده و آنان که استطاعت زندگی درمنازل بهتری‌را ندارند مواجه بامسائل تلخی‌میشوند که نتیجه تبعیض درطبقات متوسطه است.

هنوزدرایالات‌جنوبی‌سیاهپوستان‌ازورود دررستورانهاو نمایشخانها وایستگاهها ومدارس ومغازه‌های سلمانی‌وآرایشگاههای زنانه‌محرومند و چون ازطرف دیگر درمواردی از قبیل کارکردن درکارخانه‌واستفاده ازآسانسور و ورود بمغازه ها برای خرید اشیاء سیاه و سفید باهم‌فرقی ندارند لذا سفید پوستان چنین استدلال میکنند که ممنوعیت در بعضی موارد خاص جزوسوابق محلی‌است ونباید باعث‌گله ورنجش‌وشکایت و اعتراض باشد. موضوع سوابق محلی امریست مبهم که درعین حال دارای واقعیت است وشاید بعضی‌ازاهالی ایالات‌جنوبی بطورخصوصی این موضوع را چنین توجیه نمایندکه تنها خطر تحصیل قدرت‌سیاسی باعث تولید این سوابق نگردیده بلکه ترس ازاختلاط نژادهاوامراض بخصوص وحس انتقامجوئی سیاهان وپاره‌ای دیگر ازاین قبیل‌خیالات از دیرباز مانع از اختلاط زیاد با سیاهپوستان شده است . بهر صورت این‌سوابق مبنای‌منطقی وعقلائی‌ندارد وازطرف دیگر همچنان که‌درمورد

مسائل بیشمار دیگری مشهود است در اینمورد هم نباید تصور حل موضوع را بطور قاطع و دایم بخود راه داد.

ازآنچه تاکنون ذکرشده درواقع چنین مستفاد میشود که‌مسائل مبتلا به امریکا مولود کشمکشهائی است که در راه وصول بهدفهای مختلف پیش آمده‌است مثلاً ازیکطرف کوشش برای تأمین منافع‌خصوصی و تحصیل موفقیت اقتصادی موجب برقراری بالاترین سطح زندگانی گردیده و درضمن مسائل و گرفتاریهای زیادی نیز بدنبال خود آورده است که ازآنجمله است وجود شهرهای پرازدحام ـ تقلیل تدریجی‌منابع طبیعی ـ ایجادمحدودیتهای گمرکی ومهاجرتی وحدوث کساد اقتصادی. ازطرف دیگر نیزمساعی مربوط بفراهم ساختن فرصتهای متساوی باعث پیدایش یک سلسله دیگر ازمسائل مختلف گردیده‌است که بعضی‌ازآنها عبارتست از حقوق کشوری و اختلافات مربوط بصنایع و حق نظارت دولت درامورمختلف نتیجه این امرعبارت بوده است ازپیدایش‌موضوع بسیارمهم اداره اموراجتماعی دریک جامعه صنعتی و با آنکه دراهمیت این موضوع جای تردید نیست معهذا باید دانست که خود آن جزو یک مسئله مهمتری است.

این‌مسئله‌فوق‌العاده مهم که مبتنی‌بر اصول فلسفی‌است عبارتست از حفظ توازن و تعادل بین تکامل فرد ـ محیط زندگی‌وی ـ اصول کار و هدفهای مربوطه و آنچه هسته مرکزی مسئله را تشکیل میدهد عبارتست از پیشرفت و تکامل نیروهای موجود دروجود هریک از افراد جامعه.

متأسفانه در هیچ جامعه ای تاکنون تمام قوای معنوی و ذاتی افراد کاملاً رشد و نمو نیافته است و امروزه ما نیز از این هدف عالی بسیار دور مانده‌ایم. معهذا مدارک قوی در دست است که‌نشان‌میدهد

در جریان تاریخ هیچ جامعه‌ای مانند جامعه ما که تحت اصول مربوط بمقاصد امریکائی برقرار گردیده اوضاع مساعدی برای پیشرفت فرد فراهم نیاورده است . شرط اساسی این موفقیت عبارت از آزادی است آنهم نه آزادی بمفهوم منفی آن یعنی رها بودن از قید محدودیتهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ـ بلکه آزادی مثبت یعنی توانائی فرد بتکامل خود و ایجاد تغییر و اقدام بآزمایش و همین است که ما آنرا باصطلاح تحول دآیم نام نهاده‌ایم .

این دو نوع آزادی مدام در حال تصادم و اختلافست و این اختلاف موقعی بروز میکند که بعضی از امریکائیان در صدد تغییر چیز هائی بر میآیند که درنظر عده دیگری از آنان رضایت بخش تلقی میشود .

مثلاً یکقرن پیش از این موقعیکه در نظر بود دبستانهائی بکمک دولت بر قرار گردد جماعت مالیات‌دهنده و اولیای کلیسا ها وصاحبان بردگان‌و عده‌ای از سیاستمداران و معلمان‌و جماعتی که‌زبانشان‌انگلیسی نبود بمخالفت شدید پرداختند و این جماعات اخیر میخواستند اطفال را بمیل خود تربیت کرده و یا اصلاً از تربیتشان صرفنظر نمایند . در اینمورد بخصوص غلبه با طرفی شد که هوا خواه برقراری دبستانهای مذکور بود در بعضی موارد دیگر طرف مخالف حرف خود را پیش برده و گاهی نیز (مانند آزمایش تحریم مشروب) هواداران آزادی عمل در تغییرات اجتماعی پیروزی موقتی‌داشته‌اند .

صرفنظر از نتیجه حاصله وظیفه دایمی امریکائیان این بوده و هست که هر دو نوع آزادی را حفظ کنند و چون سازمان اجتماعی روز بروز پیچیده تر میشود وظیفه مزبور نیز طبعاً مشکلتر میگردد و این اشکال ناشی از آن نیست که مثلاً بطور علنی و بالصراحه

از آزادی افراد جلوگیری شود مثل اینکه در این اواخر دانشمندان علوم ومعلمان و کارمندان کشوری‌را وادار بسوگند مینمایند وباصطلاح ازاین‌طریق آزادی آنانرا محدود میسازند. زیرا باآنکه روزنامه نگاران و نویسندگان دیگر از آن قبیل جداً بر علیه سانسور و محدودیتهای مترتبه بر آن فعالیت‌میکنند معهذاشکی نیست که این محدودیتها نتیجه منطقی مقتضیات نظامی و تأمینی است و عامه مردم متوجهند که‌سیستم امریکائی در برابر سیستم کمونیستی صف آرائی کرده است . از طرف دیگر چون درعرض هجده‌سال اخیرجراید آمریکامرتباً دولت‌را بباد انتقاد گرفته‌اند لذا خود همین امر نشان میدهد که وجود این محدودیتهای موقت موجب از بین رفتن آزادی‌افراد از سانسور نشده است. درواقع صدمات سختی که ممکن است بآزادی امریکائیان برسد و مردم متوجه آن نباشند صدماتی است که احتمال دارد در نتیجه علاقه امریکائیان بتولید مقادیر زیاد کالا حاصل گردد زیراکه این عمل نه تنها وضع محصولات مادی را یکنواخت میسازد بلکه امور تربیتی و روابط و تفریحات مردم را نیز مقید بموازین یکنواخت و متوسط مینماید . این وضع تا جائیکه طرز فکر و قضاوت امریکائیان را تحت تأثیر قرار داده موجب آن گردیده است که آنان معتاد بفرمول موازین مزبور شوند و بدین ترتیب خواهی نخواهی آزادی آنان در انجام تغییرات تا حدی در شرف محدود شدن بوده است .

نتایج‌ضمنی این وضع‌مستقیماًسبب‌آن شده است که مسائل عمده‌ای در باره فرهنگ امریکا مطرح گردد و مورخین و علمای اجتماعی که برای کشف و توضیح چگونگی تولیداین‌مسائل میکوشندتفسیر های گوناگونی در این مورد بعمل میآورند . از جمله بعضی از آنان عقیده دارندکه قصور از طرف اولیای فرهنگی است بدینمعنی که مؤسسات

اجتماعی و سیاسی و اقتصادی با مقایسه به پیشرفتهای علمی و فنی بسیار عقب مانده اند . همچنین جماعتی دیگر میگویند که مسائل اجتماعی معمولاً نتیجه اختلافاتی است که بین دو گروه رآلیست و ایده آلیست وجود دارد زیرا که گروه اول وضع موجود را قبول میکنند و گروه دوم مشتاق اصلاح و تکمیل هستند .

یکعده دیگر نیز در تفسیرهای خود متوجه نکات روانشناسی میگردند و از اجله آنان دکتر اریک فروم است که میگوید امریکائیان از قبول مسئولیت میترسند و مایلند که از آزادی دوری گزینند . بالاخره جماعت دیگری مرکب از علما و فقها عقیده دارند که معمای لاینحل امریکائیان نتیجه عدم ایمان بخدا و مسیحیت است و یا آنکه بر اثر تزلزل مبانی اخلاقی و بدیعی بوجود آمده است .

در تمام این تفسیرات پاره ای از حقیقت نهفته است ولی از اینهمه یک مطلب اساسی مستفاد میشود و آن پیشرفت و تکامل فرد میباشد . رشد جامعه امریکائی وابسته برشد افراد آنست و مسئول پیشرفت و رشد افراد فقط خودشان هستند و نباید انتظار داشته باشند که مثلاً دولت بهتری بر سر کار باشد که آنها را در راه رشد اجتماعی یاری کند و یا آنکه این امر در نتیجه تکامل و اصلاح محیط زندگی و وجود سطح زندگی بالاتر و احراز تسلط در امور فنی انجام پذیرد . البته این عوامل در تسهیل امور زندگی دخالت داشته ولی مستقیماً از لحاظ بلوغ و رشد معنوی و باطنی افراد تأثیری ننموده است و حتی گفته میشود که علاقه امریکائیان برفاه و تامین مادی مانع از حصول رشد مذکور گردیده در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست یعنی در واقع علاقه مزبور افراد امریکائی را در طریق رشد معنوی براه انداخته و متوجه کیفیت و ضرورت آن ساخته است بدلیل اینکه همین علاقه بمادیات موجب بروز مسائل

پیچیده گوناگونی گردیده و افراد امریکائی را وادار به پیدا کردن راه حلهای مناسب ساخته است .

پیدایش علم جدید روانشناسی باعث شده است که افراد امریکائی در مطالعات اجتماعی خود تشویق و ترغیب شوند . این علم که درمیان طبقات ملت رواجی روز افزون پیدا نموده سبب آن گردیده که افراد در مواجهه با مسائل مختلف بطرز جدیدتری رفتار کنند . در قرن ۱۸ چنین تصور میکردند که بشر اصولاً حیوان ذیشعوری است .در قرن نوزدهم و تا مدتی در قرن بیستم نیز عقیده غالب بر این بود که بشر طبیعتاً از اوامر عقل پیروی میکند . حتی در حال حاضر نیز بسیاری از اصلاح طلبان این نکته را مسلم میدانند که بشر همینکه دید کاری بر خلاف مبانی عقل یا انصاف انجام میگیرد از روی منطق و شعور در مقام اصلاح آن بر خواهد آمد . این نظریه در پاره‌ای موارد صدق میکند اما مطالعات پاولوف و فروید این نظریه خوش بینانه راتاحدی معتنابه متزلزل کرده‌است زیرا که پاولوف میگوید عکس‌العمل انسان تابع اوضاع محیط اوست و فروید ثابت کرده که اعمال بشر ممکن است تابع عوامل و عللی باشد که خود وی از آن خبردار نیست . درنتیجه این تحقیقات ونظایر آن و همچنین براثر پیشرفتهای عمده‌ای که درمعالجات روحی حاصل شده این نکته بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است که بشر با آنکه دارای قوه عاقله میباشد قوه مزبور را بکندی تکمیل مینماید و بندرت آنرا منحصراً راهنمای خود قرار میدهد. قسمت عمده تفکرات بشری را در واقع احساسات عقلائی تشکیل میدهد نه تعقل محض و آنچه رفتار بشررا تحت سلطه قرارداده آرزوها و تمایلات پیدا و پنهان اوست و نه عقل و منطق وی .

درنتیجه این کشفیات جدید حالا دیگربسیاری از فرضیات مربوط

بانسان و جامعه انسانی را که سابقاً جزوبدیهیات شمرده میشد نمیتوان مورد قبول قرارداد. یکی ازفرضیات‌مزبوراینست که بشر بجزمنظورهای شخصی خود پایبند چیزی نیست وطبیعت وی تغییرنمیپذیرد. همچنین میگویند که بشر فقط درپی تأمین آسایش مادی خویش است و یا آنکه وجود یک جامعه پدرد سر و فارغ از گرفتاری بسته بانست که مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را حل کنند. اینقبیل فرضیات و نظریه های کلی مشابه درحال حاضردیگر وزنی ندارد زیرا که درباره بشر از لحاظ روانشناسی مطالب عمده‌ای کشف گردیده است. بزرگترین خدمت روانشناسی بعالم‌بشریت این بوده است که مردم‌را بیش‌ازپیش متوجه مسائل درونی وجود خود ساخته است.

درست است که تفکر در کیفیات درونی بشر اعم از آنکه جنبه روانشناسی یا مذهبی داشته باشد هنوز در مراحل اولیه پیدایش خود میباشد و هنوز آثار پیشرفت و موفقیت زیاد دیده نمیشود، معهذایکی ازآثار امیدبخش آن عبارت ازاین است که درعالم کارگری و اداره‌امور مربوط بآن بخصوص از حیث کوششی که در راه تنظیم مسائل مربوط بشرکت و سهم عوامل مختلف بعمل‌میآید امریکائیان روز بروزبیشتر متوجه مسئولیت‌افراد میگردند وآنرادرمسائل اقتصادی وروابطفیمابین منظور میدارند. همین توجه بقبول مسئولیت بخوبی نشان میدهد که رشد امریکائیان ازلحاظ روانشناسی درشرف حصول است ولی آثاررشد مذهبی ومعنوی که متناسب بارشد روانی مزبورباشد هنوزپدیدار نیست. فدراسیونی که اخیراً از طرف بیست و نه گروه مذهبی پرتستان و ارتودوکسهای‌شرقی درشورای‌ملی کلیسا های‌مسیحی تشکیل یافت شاید نخستین قدمی باشدکه دراین‌راه برداشته شده‌است معهذا مجامع مذهبی

متشکل هنوز باید راهی پیدا کنند که علاوه براخلاقیات حصول تجربه و بصیرت مذهبی نیز جزو هدفهای اصلی امریکائی قرار گیرد.

بتدریج که افراد امریکائی مواجه بامسائل پیچیده‌تری میشوند ممکن است دچاریکنوع عدم علاقه شوند ولی احتمال قوی میرود که نسبت بهدفهای خود نظریات تازه‌ای پیدا کنند. درحال حاضر کسی نمیتواند بگوید که هدفهای تازه چه خواهد بود ولی همینقدر میتوان گفت که یکی ازمشخصات اصلی مقاصد امریکائی این است که افراد کشور درتحصیل منظورهای خود آزادی خواهند داشت.

***

پایان